



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

سیرت در شمار و کلماتی

۳۰

ارزشها و لغزشهای نفس

نویسنده

آقای سید نصیرالدین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارزشها و لغزشهای نفس

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	ارزش ها و لغزش های نفس
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۲۸	سخن ناشر
۳۴	چگونگی بیان داستان
۳۵	پیشینه ممتاز
۳۸	سود تجارت با خدا
۴۱	ثواب ختم قرآن
۴۱	کیفر ترک واجبات
۴۲	ارزش والای تجارت با خدا
۴۴	نقش باور در عمل
۴۶	آراستگی به ایمان
۴۷	امان نامه خداوند
۴۸	نور معرفت الهی در مقابل عمل
۴۹	طهارت نفس در مقابل عمل
۵۰	فلاح و رستگاری در مقابل عمل
۵۸	پیامبران الگوی ارزش ها
۵۹	عزیز مصر شدن نتیجه کرامت نفس
۶۰	انسان ناقص
۶۱	عناوین هفده گانه برای یوسف
۶۲	زیبایی یوسف
۶۳	عشق خدیجه به رسول خدا صلی الله علیه و آله
۶۴	استمداد از خداوند در پاکی ها

۷۴	اخبار قرآن از آینده زمین
۷۵	هم راز و همراهان الهی
۷۷	ظرافت عمل
۷۸	قرآن، بیانگر آینده
۸۰	ثمره عشق الهی
۸۴	قدم اول عشق
۸۵	زیبای بی نهایت
۸۶	عشق پایدار و ناپایدار
۸۷	قرآن، طریق دلباختگی
۸۸	عشق در تجلی آیات
۸۹	علامت باور واقعی
۹۵	عاقل ترین مردم
۹۷	نقش اولیای خدا در عالم
۹۸	نقش معصوم در عالم
۹۹	عشق حقیقی و مجازی
۱۰۱	حکایت تواضع ملا طاهر قزوینی
۱۰۲	ادامه داستان تواضع صاحب ریاض
۱۰۸	صعود و سقوط نفس در سوره یوسف
۱۰۹	حکایت دریای بی انتها
۱۱۴	عظمت انسان الهی
۱۱۵	خداگونه باش نه خدابین
۱۱۵	حکایت بی نمازان
۱۲۳	جائی که پشیمانی سودی ندارد
۱۲۵	مردان پاکدامن برای زنان پاکدامن
۱۲۶	اهل عمل نیز با یکدیگر برابر نیستند
۱۲۷	نفس الهی، عامل هماهنگی

- ۱۲۹ رابطه معصوم با امت
- ۱۳۷ کشف حقیقت با گذر زمان
- ۱۳۸ ریشه سقوط جامعه غربی
- ۱۳۹ بدن روشن و روح تاریک
- ۱۴۱ آثار گناه در باطن انسان
- ۱۴۴ حکایت عاقل بامحبت
- ۱۵۱ مرکب صعود نفس
- ۱۵۹ حکایت تکان دهنده علی علیه السلام و بیت المال
- ۱۶۱ حکایت میرزا تقی خان امیرکبیر
- ۱۶۳ ادامه سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام
- ۱۷۰ هزینه کردن دشمن برای ناپاکی ها
- ۱۷۲ ریشه اختلافات
- ۱۷۸ مراحل ایمان
- ۱۸۳ سرزمین پاکی ها و ناپاکی ها
- ۱۸۵ پاک سازی نفس از آلودگیها
- ۱۸۵ موسی و فرعون مصداق پاکی ها و ناپاکی ها
- ۱۸۶ حفاظت از پاکی ها
- ۱۸۸ پناه بردن به خدا برای حفظ پاکی ها
- ۱۹۳ موانع صعود نفس
- ۱۹۶ ابزار گمراهی و تباهی انسان
- ۱۹۶ استقامت کردن در پاکی ها
- ۱۹۷ پاک دلان
- ۱۹۸ نیکی های فراموش شده
- ۱۹۹ ناپاکی ها به جای پاکی ها
- ۲۰۶ شب قدر
- ۲۰۸ اثر یک شب زنده داری

- ۲۰۹ اهمیت شب جمعه
- ۲۱۱ دوستان و دشمنان واقعی
- ۲۱۶ عامل سعادت یوسف
- ۲۱۸ اختلاف ظرفیت های انسان
- ۲۲۰ دوست شناس و دشمن شناس
- ۲۲۱ جرم ما خوبی ماست
- ۲۲۲ گره زلف خدا به مردم نجران
- ۲۲۶ اتصال به حق و انقطاع از حق
- ۲۳۱ راه رسیدن به اوج وصال و علت هجران و فراق
- ۲۳۱ مَثَل های قرآن
- ۲۳۳ انسان، موسیقی طبیعی زمینی - آسمانی
- ۲۳۵ گرفتار شدن لنین در دست هگل
- ۲۳۷ صدای ناهماهنگ زلیخا
- ۲۳۷ صدای هماهنگ یوسف علیه السلام
- ۲۳۹ صدای بی نظیر امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۴۰ صداهای هماهنگ خلقت
- ۲۴۵ مَثَل فاسق
- ۲۴۹ قرار گرفتن انسان، در گروه خاسرین و فاسقین
- ۲۵۳ توبه و اعاده حیثیت
- ۲۵۵ تکبر، دلیل خروج از انسانیت
- ۲۵۶ سخن حضرت سجاد علیه السلام درباره تواضع
- ۲۵۸ گناه جابجایی مقام و منصب
- ۲۶۰ بشارت به توبه کنندگان واقعی
- ۲۶۱ اثر توبه
- ۲۶۳ توبه جز
- ۲۶۹ بدترین، گناه جبران نکردن گناه است

- شخص جسور و اهانت به پیامبر اکرم ۲۶۹
- نثر و نظم ماجرای موسی و کافر ۲۷۱
- برخورد عیسی بن مریم علیه السلام با گناهکار حرفه ای ۲۷۷
- برگردان طرح نظامی فتح مکه توسط علی علیه السلام ۲۷۸
- بهشت از خدا، طاعت از بنده ۲۸۰
- نماز پیامبر بر جنازه گنهکار نیکوکار ۲۸۰
- نعمت از خدا، پاسخ از بنده ۲۸۱
- اقسام مردم ۲۸۳
- نتیجه پیوند عقل با انبیاء ۲۹۰
- اسیر شهوت ۲۹۱
- اقسام دشمنان ۲۹۶
- دشمن ترین دشمنان ۲۹۷
- تکلیف عمر ۳۰۳
- آثار تکلیف عمر ۳۰۴
- حکایتی از حضرت عیسی علیه السلام در قبرستان ۳۰۶
- غریزه شهوت همراه با هدایت الهی ۳۰۶
- احساس مسئولیت یوسف ۳۰۷
- اهمیت ارشاد و هدایت ۳۰۹
- پاداش عابدان ۳۱۱
- آرزوی گنهکار در قیامت ۳۱۵
- اشراف بهشتیان بر جهنمیان ۳۱۶
- اولین سؤال در روز محشر ۳۱۷
- گردش فلک، موجب تداوم عمر ۳۱۷
- همه سلطنت در مقابل عمر ۳۱۸
- ثواب عمره در ماه رجب ۳۲۸
- همسر فداکار آیت الله بروجردی ۳۳۰

۳۳۵	سراانجام گمراهان
۳۳۹	یوسف علیه السلام محاسبه گری دقیق
۳۴۴	نمونه هایی از تربیت شدگان مکتب مادیگری
۳۴۶	علت گوساله پرستی سامری
۳۴۸	مقاومت یوسف علیه السلام در مقابل چهار جاذبه
۳۵۰	قوی ترین دشمنان یوسف علیه السلام
۳۵۲	محرومین از درگاه حق
۳۵۴	علت دوری از حق
۳۵۹	فهرستها
۳۵۹	فهرست آیات
۳۹۹	فهرست روایات
۴۱۰	فهرست اشعار
۴۱۷	فهرست اعلام
۴۳۸	درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدید آور: ارزشها و لغزشهای نفس / مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۳۶۶ ص.

فروست: مجموعه آثار؛ ۸۹. سیری در معارف اسلامی؛ ۳۰.

شابک: ۵۰۰۰۰ ریال: گالینگور ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۵۶-۵؛ ۴۵۰۰۰ ریال (شومیز)

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۶۳] - ۳۶۶.

یادداشت: نمایه.

موضوع: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - -- وعظ

موضوع: نفس -- جنبه های قرآنی

موضوع: تقوا -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده: فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

رده بندی کنگره: ۱۰/۵/BP۱۰/الف۸۲الف۴۳ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۶۷۰۹۴

ص: ۱

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند، عباد الله را به مصداق کریمانه «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت شر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله علیهم السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود سی امین اثر از این مجموعه سترگ و دربردارنده ۲۱ گفتار در باب ارزشها و لغزشهای نفس می باشد که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه رمضان ۱۳۸۲ در حسینیه هدایت تهران است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

- ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

- مجموعه متنوع فهرست ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش گفتار مؤلف

«الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله»

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و

عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال ۱۳۸۷ هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق،

شیخ

ص: ۲۰

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتی و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سیدعلی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی هسته ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و...

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده ام، بر اساس وظیفه ای که احساس می کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

محتوای سوره یوسف

۱

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

سوره مبارکه یوسف، ظرف عبرت ها، اشارات، لطایف و عالی ترین مسائل اخلاقی است. در آغاز داستان، خداوند عالم، آن را برای شخص پیامبر اسلام بیان می کند و در پایان، این داستان را عبرت و درسی برای همه مردم تا قیامت اعلام می کند، البته برای صاحبان اندیشه و آنان که از انسانیت برخوردار و اهل دل، موعظه پذیری و پند گرفتن هستند.

« لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ... » (۱)

مجموعه این داستان، درس زندگی است و عالی ترین مسائل انسانی، در آن گنجانده شده است. صاحبان فکر دوست دارند که همواره با این حقایق مأنوس باشند، زیرا این حقایق را به منزله بارانی برای سرزمین خشک وجود می دانند. اگر باران سرزمین خشک را زنده می کند و انواع گل ها و گیاهان را در آن می رویاند، این حقایق نیز باطن و عقل و جان و دنیا و آخرت را طراوت و خرمی می بخشد و آنها با این سرمایه سنگین، عاشقانه روبه رو می شوند.

ص: ۲۱

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۱۱۱؛ «به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است.»

خداوند در آغاز سوره، به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

« نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ » (۱)

ما بهترین داستان ها را برای شخص تو بیان می کنیم. علت این که داستان یوسف، نیکوترین داستان است، به خاطر این که سراسر آن، بیان مسائل اخلاقی می باشد. با این که صورت یوسف، زیباترین صورت تاریخ بوده است و او نماد زیبایی است و برخی گفته اند که قلم صنع پروردگار، یک سهم از زیبایی را در همه عالم به کار گرفت و ۹۹ سهم دیگر را در صورت یوسف قرار داد، اما نیکوتر بودن این داستان، به علت سیمای زیبای یوسف نیست، زیرا این صورت زیبا را سرانجام، در کفن پیچیدند و در خاک نهادند. صورت زیبا از بین می رود، بلکه «أحسن القصص» بودن قصه یوسف، به علت سیرت زیبای او است. اخلاق و سیره ماندگار است. رفتار و کردار و دعا و مناجات و اخلاق زیبای او در چاه و بر تخت سلطنت، تا کنون هم درس آموز است. به همین علت است که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ما بهترین داستان ها را برای تو بازگو می کنیم.

چگونگی بیان داستان

در جمله :

« بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ »

می فرماید: ما این داستان را از راه وحی، بر تو بازگو خواهیم کرد؛ یعنی آن را کامل و جامع برای تو بیان می کنیم و همه حقایقش را به فصیح ترین بیان خواهیم آورد.

ص: ۲۲

و حکمت بیان آن در قرآن این است که :

« ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ » (۱)

ما با این داستان می خواهیم مردم را اهل تقوای باطن تربیت کرده، انسان های صاحب عقل را هدایت کنیم. این است که داستان را قرآنی کرده ایم که هر گوشه ای از آن، هدایت گر مردم باشد و اینان را به خدا برساند و از زشتی ها نجات داده، به زیبایی ها بیاراید.

پیشینه ممتاز

« بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ » (۲)

پیش از این که به وسیله وحی، تو را از این قصه آگاه کنم، از آن بی اطلاع بودی، زیرا چند هزار سال پیش، قهرمان داستان، در مصر از دنیا رفته است و تنها خداوند متعال است که همه جزئیات و لطایف و دقایق این داستان را می تواند بیان کند، که اکنون به وسیله قرآن مجید آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی نمود.

تجارت بی زیان (۳)

ص: ۲۳

۱-۱ - بقره (۲) : ۲؛ «در [وحی بودن و حقانیت] این کتاب [با عظمت] هیچ شکی نیست؛ سراسر آن، برای پرهیزگاران، هدایت است.»

۲-۲ - یوسف (۱۲) : ۳؛ «ما بهترین داستان را با وحی کردن این قرآن بر تو می خوانیم و تو یقیناً پیش از آن از بی خبران بودی.»

۳-۳ - بحار الأنوار: ۲۲۵/۶۷، باب ۵۴؛ «يَقُولُ اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ خُذْ ثَوَابَ عِبَادَتِكَ مِمَّنْ أَشْرَكَتَهُ مَعِيَ. مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ أَي ثَوَابَهَا شَبَهَهُ بِالزَّرْعِ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ فَائِدَةٌ تَحْصُلُ بِعَمَلِ الدُّنْيَا وَلِذَلِكَ قِيلَ الدُّنْيَا مَرْعَى الْآخِرَةِ نَزِدُ لَهُ فِي حَرْثِهِ فَنَعَطُهُ بِالْوَاحِدِ عَشْرًا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ فَمَا فَوْقَهَا وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا أَي بِعَمَلِهِ نَفَعَ الدُّنْيَا نُؤْتُهُ مِنْهَا أَي شَيْئًا مِنْهَا عَلَى مَا قَسَمْنَا لَهُ وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَصِيرَ سَبَابًا لَزِيَادَةِ الْمَنَافِعِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ لِبَطْلَانِهِ وَإِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى.» نهج البلاغه: خطبه ۲۱۳، و من كلام له عليه السلام قاله عند تلاوته؛ «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذُّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرِ وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَتَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَرْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَضَى بِحُورِ بِنُورِ يَقْظِهِ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ يُذَكَّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَيُخَوَّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلِهِ الْأَدْلَى فِي الْفَلَوَاتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمْدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَبَشَّرُوهُ بِالنَّجَاهِ وَمَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَشِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَحَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ وَكَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تَلْكَ الظُّلُمَاتِ وَادِلَّةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ وَإِنَّ لِلذُّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ وَيَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ وَيَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَيَأْتُرُونَ بِهِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتَنَاهَوْنَ

عَنْهُ فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ...» بحار الأنوار: ٢٢٥/٦٧، باب ٥٤؛ «وَفِي الْكَافِي عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى مَنْ
كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ قَالَ مَعْرِفُهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأَثَمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

مسأله مهم در این داستان، روبه رو شدن مخاطبان، با آن است که باید آیه به آیه آن را بخوانند، تا آن را درک کنند و در زندگی آن را به عنوان الگو و سرمشقی به کار بندند. به کار بستن این پندها معامله با خداوند است. به کارگیری قرآن، پر سودترین تجارتی است که انسان در عمر خود انجام می دهد. خداوند بر خود لازم کرده است که هر کس با او معامله کند، تجارتش را به زیباترین صورت به سود کلان برساند. ما در جهان، طرف معامله و تجارتی مانند خداوند عالم نداریم. او از تجارت و بهره تجارت، چیزی نمی خواهد و تجارت و بهره را یک جا به تاجر برمی گرداند. این یک تجارت یک طرفه است. در دنیا تجارت دو طرف دارد: یکی خریدار و دیگری فروشنده. و هر دو می خواهند سود ببرند، ولی خداوند همه سود تجارت را به تاجر

می دهد و خود، شریک تجارت نمی شود و روش تجارت را هم خود به تاجر می آموزد.

سود تجارت با خدا

قرآن مجید، چگونگی رفتار خداوند با این تاجران را تشریح می کند که نمونه هایی از آن را بیان می کنیم. در آیه ای می فرماید:

« مَنْ لَجَّ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا » (۱)

یعنی کسی که یک عمل خوب برای من بیاورد و مثلاً بگوید: خدایا! من یک نماز صبح آورده ام، یا انسانی را با زبان نجات داده ام، یا مشکل بنده ای را حل کرده ام، یا با نگاه محبت آمیز، دلی را خشنود ساخته ام، یا با زبان مهر و محبت، غصه کسی را برطرف کرده ام، من ده برابر به او پاداش می دهم.

البته «مَنْ لَجَّ بِالْحَسَنَةِ» شامل مردم مؤمن است و گرنه غیر مؤمن، طرف معامله خود را خداوند قرار نمی دهد. غیر مؤمن خداوند را باور ندارد به همین جهت با ظاهر دنیای فانی و زودگذر مثل کارخانه و شرکت برخورد می کند. (۲)

ص: ۲۵

۱- ۱) - انعام (۶): ۱۶۰؛ «هر کس کار نیک بیاورد، پاداشش ده برابر آن است.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲۴۶/۶۸، باب ۷۱، حدیث ۱؛ معانی الأخبار: ۳۹۷؛ «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ زِدْنِي فَأَنْزَلَ اللَّهُ اللَّهُمَّ زِدْنِي فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ زِدْنِي فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ ذَا الَّذِي يُفْرَضُ اللَّهُ فَرَضًا حَسَنًا فَيُضَاعَفُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ الْكَثِيرَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُحْصِي وَ لَيْسَ لَهُ مُنْتَهَى.» الكافي: ۱/۱۸۵، حدیث ۱۴؛ «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيُّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَصَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَلَمْ أُخْبِرَكَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ. وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُتِبَتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ قَالَ بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَقَالَ الْحَسَنَةُ مَغْرَفَةٌ لِلْوَلَايَةِ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ السَّيِّئَةُ إِنْكَارُ الْوَلَايَةِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ.»

تنها مردمان مؤمن هستند که طرف تجارتشان خداوند است، البته مردم مؤمن، هر روز و شب، برای او کار خوب انجام می دهند، در پنج نوبت نماز می خوانند، برخی نماز شب می خوانند، به دیدن پدر و مادر می روند و در زندگی زن و فرزندشان گشایش ایجاد می کنند. هر کار خوبی حسنه است و خداوند ده برابر، در ازای آن سود می دهد و در پرونده او ثبت می شود، البته این در مراحل عادی است.

تأثیر مکان و زمان در پاداش زمان و مکان نیز در جزای اعمال، مؤثر است. در روایات آمده است که مثلاً یک رکعت نماز در مسجد الحرام، با صد هزار رکعت نماز برابر است؛ (۱) یعنی شما ده رکعت نماز در مسجد الحرام می خوانید، اما یک میلیون نماز برای شما ثبت می شود، حتی اگر این نماز، مستحب هم باشد، این مطلب صادق است.

خزانه خداوند محدودیت ندارد، خزانه ای نیست که حجم و طول و عرض

ص: ۲۶

۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه: ۲۲۸/۱، حدیث ۶۸۲؛ وسائل الشیعه: ۲۷۱/۵، باب ۵۲، حدیث ۶۵۱۸؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي صَلَاةِ فِي مَسْجِدِي كَأَلْفِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي مَسْجِدِي.» وسائل الشیعه: ۲۷۱/۵، حدیث ۶۵۲۰؛ «عَنْ مَسْعُودَةَ بِنْتِ صَيْدَةَ عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَسْجِدِي هَذَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَشْرَةَ أَلْفِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِيهِ تَعْدِلُ مِائَةَ أَلْفِ صَلَاةٍ.» الكافي: ۵۲۶/۴، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه: ۲۷۲/۵، باب ۵۲، حدیث ۶۵۲۲؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّلَاةُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْدِلُ مِائَةَ أَلْفِ صَلَاةٍ.»

داشته باشد. اگر شما تا پایان روزگار هم که زنده باشید و این نمازها را بخوانید، به همین شکل، پاداش آن را به شما برمی گردانند. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله هر یک رکعت نماز، پاداش ده هزار رکعت ^۱ دارد. وقتی انسان به زیارت سیدالشهدا علیه السلام می رود، حتی اگر با هواپیما و ماشین برود، از در خانه تا حرم اَبی عبدالله، در برابر هر قدم، ثواب یک حج و عمره قبول شده به او می دهند. ^(۱) خزانة و کرم بی نهایت است. این ها در برابر کارهای مستحب است.

در امور واجب نیز این چنین است؛ مثلاً درباره روزه می فرماید: «الصوم لی» روزه مال من است. تو این اندازه ظرفیت نداری که روزه مال تو باشد. روزه مال من است و هیچ کس در این عالم، نمی تواند پاداش روزه را حساب کند.

«و انا أجزی» ^(۲) پاداش روزه، در روز قیامت، بر عهده من است که در آن روز، به تو عطا می کنم.

ص: ۲۷

۱ - ۱) - وسائل الشیعه: ۴۱۹/۱۴، باب ۳۷، حدیث ۱۹۴۹۶؛ «عَنْ هِرَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُمْ يَزُوُونَ أَنْ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ وَ عُمْرَةٌ قَالَ مَنْ زَارَهُ وَ اللَّهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ». وسائل الشیعه: ۴۱۹/۱۴، باب ۳۷، حدیث ۱۹۵۰۲؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا أَدْنَى مَا لَزُورِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ أَدْنَى مَا يَكُونُ لَهُ أَنْ يُحْفَظَ فِي نَفْسِهِ وَ مَالِهِ حَتَّى يَرُدَّهُ إِلَى أَهْلِهِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَانَ اللَّهُ أَحْفَظَ لَهُ». وسائل الشیعه: ۴۲۰/۱۴، باب ۳۷، حدیث ۱۹۵۰۳؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُخْرَجُ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ بِأَوَّلِ خُطْوِهِ مَغْفِرَةٌ لِذُنُوبِهِ ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يُقَدِّسُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَتَّى يَأْتِيَهُ فَإِذَا أَتَاهُ نَاجَاهُ اللَّهُ وَ قَالَ عَبْدِي سَلِنِي أُعْطِكَ وَ اذْعِنِي أُجِبَكَ اطلَبْ شَيْئاً أُعْطِكَ سَلِنِي حَاجَةً أَقْضِيهَا لَكَ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَقُّ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ يُعْطِيَ مَا بَدَل.»

۲ - ۲) - الكافي: ۶۳/۴، حدیث ۶؛ وسائل الشیعه: ۳۹۷/۱۰، باب ۱، حدیث ۱۳۶۷۹؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي عَلَيْهِ.»

امام صادق علیه السلام در روایتی قطعی - که بیشتر زوَّار به آن عمل می کنند - می فرماید :

«هر کس در مکه، یک ختم قرآن کند، از دنیا نمی رود مگر این که پیامبر را ببیند و جای او را در بهشت به او نشان دهد». (۱)

این ثواب یک عمل مستحب است، اما واجبات که جای خود دارند.

کیفر ترک واجبات

شما اگر دو رکعت نماز خود را عمداً نخوانید، به یقین همه آفرینش را باید به پروردگار خود، عوض بدهید که جای آن دو رکعت نماز را پُر کند؛ اما باز هم پُر نخواهد کرد. ببینید وزن واجبات، چه اندازه است؛ مثلاً پرداخت خمس را در نظر بگیرید که انسان پس از یک سال خوردن و پوشیدن و مسافرت کردن و همه نوع بهره بردن از سرمایه خود، اگر مثلاً صد تومان باقی مانده است، باید بیست تومان از آن را بپردازد. این بیست تومان، سهم پیامبر صلی الله علیه و آله است و باید خرج حوزه ها و مراجع تقلید و مفسران قرآن شود. امام زمان علیه السلام می فرماید: اگر همین بیست تومان به شما تعلق بگیرد و نپردازید، در قیامت، ما دشمن شما خواهیم بود. چرا؟ چون وزن

ص: ۲۸

۱- ۱) - تهذیب الأحکام: ۴۶۸/۵، باب ۲۶، حدیث ۲۸۶؛ جامع الأخبار: ۶۹؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَشْبِيحُهُ بِمَكَّةَ أَفْضَلُ مِنْ خَرَجِ الْعِرَاقَيْنِ يُنْفَقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالَ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَرَى مَنْزِلَهُ فِي الْجَنَّةِ». الكافي: ۶۱۲/۲، حدیث ۴؛ «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ مِنْ جُمُعَةٍ إِلَى جُمُعَةٍ أَوْ أَقَلِّ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَكْثَرَ وَخَتَمَهُ فِي يَوْمٍ جُمِعَ كُتُبُ لَهُ مِنَ الْمَاجِرِ وَالْحَسَنَاتِ مِنْ أَوَّلِ جُمُعَةٍ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا إِلَى آخِرِ جُمُعَةٍ تَكُونُ فِيهَا وَإِنْ خَتَمَهُ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ فَكَذَلِكَ.»

عمل، بسیار سنگین است و مسامحه در آن، باعث دشمنی خدا و پیامبر است. (۱)

ارزش والای تجارت با خدا

خداوند در سوره توبه می فرماید: اگر مال و جان خود را با خدا معامله کنید، در برابر بهشت من خواهید رسید.

این بهشت، جایی است که وقتی آفریده شد، خداوند به آن فرمود: خوش به حال کسانی که در تو قرار بگیرند. درک این حقیقت، ممکن نیست.

خداوند می فرماید: من برای بندگان شایسته ام، چیزی را مقرر کرده ام که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی شنیده و نه به خیال کسی خطور کرده است.

من جان و مال شما را در برابر بهشت می خرم:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (۲). (۳)

ص: ۲۹

۱-۱) - الکافی: ۵۴۷/۱، حدیث ۲۵؛ تهذیب الأحکام: ۱۳۹/۴، باب ۳۹، حدیث ۱۷؛ «سَيَهْلُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدِ الطَّبْرِيِّ قَالَ كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تِجَارِ فَارِسَ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمْسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمَّنَ عَلَيَّ الْعَمَلَ الثَّوَابَ وَعَلَى الضَّيْقِ لَهُمْ لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَإِنَّ الْخُمْسَ عَوْنًا عَلَيَّ دِينِنَا وَعَلَى عِيَالِنَا وَعَلَى مَوَالِينَا وَمَا نَبْدُلُهُ وَنَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزُؤُهُ عَنَّا وَلَمَّا تَحَرَّمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَتَمْحِصُ ذُنُوبِكُمْ وَمَا تَمْهَدُونَ لَأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ وَالْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ وَلَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَخَالَفَ بِالْقَلْبِ وَالسَّلَامُ.»

۲-۲) - توبه (۹): ۱۱۱؛ «يقيناً خدا از مؤمنان، جان ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد، خریده است.»

۳-۳) - بحار الأنوار: ۱۰۵/۸، باب ۲۳؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَقُولَنَّ إِنَّ الْجَنَّةَ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ وَ لَا تَقُولَنَّ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِنَّمَا تَفَاضَلُ الْقَوْمُ بِالْأَعْمَالِ قَالَ وَقُلْتُ لَهُ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ فَيَكُونُ أَحَدُهُمَا أَرْفَعُ مَكَانًا مِنَ الْآخَرِ فَيَسْتَهَيُّ أَنْ يَلْقَى صَاحِبَهُ قَالَ مَنْ كَانَ فَوْقَهُ فَلَهُ أَنْ يَهْبِطَ وَمَنْ كَانَ تَحْتَهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ يَصِيْعَ عَدْلًا لَأَنَّهُ لَا يَبْلُغُ ذَلِكَ الْمَكَانَ وَ لَكِنَّهُمْ إِذَا أَحْبَبُوا ذَلِكَ وَ اشْتَهَوْهُ اتَّقُوا عَلَى الْأَسْرَةِ.» تفسیر نمونه: ۱۳۹/۱ و ۱۴۰، ذیل تفسیر سوره بقره آیه ۲۵، (ویژگی نعمتهای بهشتی) در آیه مورد بحث، سرنوشت مؤمنان را بیان می کند تا همانگونه که روش قرآن است با مقابله این دو با هم، حقیقت روشنتر شود. نخست می گوید: «به آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند بشارت ده که برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر درختانش جریان دارد؛ «و بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» می دانیم باغهایی که آب دائم ندارند و باید گاهگاه از خارج، آب برای آنها بیاورند، طراوت زیادی نخواهند داشت، طراوت از آن باغی است که همیشه آب در اختیار دارد، آبهایی که متعلق به خود آنست و هرگز قطع نمی شود، خشکسالی و کمبود آب آن را تهدید نمی کند و چنین است باغهای بهشت. سپس ضمن اشاره به میوه

های گوناگون این باغها می گویند: «هر زمان از این باغها میوه ای به آنها داده می شود می گویند: این همان است که از قبل به ما داده شده است»؛ «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» مفسران برای این جمله تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند: بعضی گفته اند: منظور این است که این نعمتها به خاطر اعمالی است که ما قبلا در دنیا انجام دادیم و زمینه آن از قبل فراهم شده است. بعضی دیگر گفته اند: هنگامی که میوه های بهشتی را برای دومین بار برای آنها می آورند می گویند این همان میوه ای است که قبلا خوردیم، ولی هنگامی که آن را می خورند می بینند، طعم جدید و لذت تازه ای دارد! و به تعبیر دیگر فی المثل سیب و انگوری را که در این دنیا می خوریم در هر مرتبه همان طعم قبل را احساس می کنیم، ولی میوه های بهشتی هر چند ظاهرا یک نوعی بوده باشند هر بار طعم جدیدی دارند، و این از امتیازات آن جهان است که گویی تکرار در آن نیست! بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که آنها هنگامی که میوه های بهشتی را می بینند آن را شبیه میوه های دنیا می یابند، تا خاطره نامانوسی نداشته باشد، اما به هنگامی که می خورند طعم کاملا تازه و عالی در آن احساس می کنند. هیچ مانعی ندارد که جمله بالا اشاره به همه این مفاهیم و تفاسیر باشد چرا که الفاظ قرآن گاه دارای چندین معنی است.

شهادت عاشق شهادت بودند و تعهد و پیمان و سخن خداوند را باور کرده بودند :

« رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا » (۱)

چرا در شب عاشورا ابی عبدالله علیه السلام به یاران خاص خود اصرار می کرد و می فرمود: این مردم با شما کاری ندارند و من بیعتم را از شما برداشتم، بروید؛ اما یک نفر هم نرفت؛ (۲) چون این مطالب را باور کرده بودند. اگر هم بخواهند بروند، کجا بروند؟ مگر چقدر می توانند معامله کنند. اینجا وقت معامله با خداوند است.

ص: ۳۰

۱- ۱) - احزاب (۳۳) : ۲۳؛ «از مؤمنان، مردانی هستند که به آنچه با خدا پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند. برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده اند.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۸۹/۴۵، بقیه الباب ۳۷؛ الخرائج و الجرائح: ۲۵۴/۱؛ «رُويَ عَنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ الْحُسَيْنُ فِي صَبِيحَتِهَا قَامَ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ هَؤُلَاءِ يُرِيدُونِي دُونَكُمْ وَلَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَصِلُوا إِلَيْكُمْ فَالْتَجَاءَ النَّجَاءَ وَ أَنْتُمْ فِي حَبْلٍ فَإِنَّكُمْ إِنْ أَصَبْتُمْ مَعِيَ قُتِلْتُمْ كُلُّكُمْ فَقَالُوا لَأَنْخِذُكَ وَ لَأَنْخِذَ الْعَيْشَ بِعِدَاكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ كُلُّكُمْ حَتَّى لَا يُفْلِتَ مِنْكُمْ أَحَدٌ.»

خداوند در سوره مبارکه حجرات می فرماید :

« حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ » (۱)

کسی که به من دل ببندد، ایمان را محبوب او می کنم. وقتی ایمان را محبوبت کردم، بسیار خوب می شوی و عاشق پیامبر و امیرالمؤمنین و سید الشهداء علیهم السلام می شوی ؛ چون اینان را در دل شما زینت می دهم. هر چه را دل زیبا بیابد، عاشق آن می شود. بلال عاشق پیامبر بود ؛ چون حُسن ایشان در دل او جلوه کرده بود. کار چشم نیست. پیامبر در چهل سالگی مبعوث شدند. عموی ایشان، ابولهب ۵۳ سال ایشان را می دید ؛ اما آن حضرت را دوست نداشت. قرآن می فرماید :

« وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ » (۲)

تو را می بینند، اما زیبایی تو را درک نمی کنند. چرا؟ چون دلشان در پرده شقاوت است ؛ اما کسی که دل به من داده است، دیگر کاری به چشم او ندارم. در دل او حقایق را می آرایم.

علی علیه السلام را در دل خود می بیند که چه زیبایی بی نهایتی است. این، کار خدا است. به من دل بدهید، من نقاش ازل و ابد هستم، ببینید در دل شما چه چیزی نقاشی می کنم.

ص: ۳۲

-
- ۱-۱ - حجرات (۴۹) : ۷؛ «خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست.»
۲-۲ - اعراف (۷) : ۱۹۸؛ «و آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند، در حالی که نمی بینند.»

خداوند در قرآن می فرماید :

کسی که یک سفر حج انجام دهد، (البته حج مطابق با فقه اهل بیت) در برابر حج او، به او ایمنی می دهد :

« وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا » (۱)

ایمنی از عذاب را به او می دهد. در مقابل یک سفر یک ماهه که انسان می رود و خیلی هم به او خوش می گذرد، خداوند به او ایمنی می دهد. اصل تجارت، محدود است، ولی سودش نامحدود. هنگامی که بهشتیان، خدا را می بینند، آن قدر خدا را شکر می کنند که قرآن الفاظ شکرگزاری آنان را بیان می کند :

« وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ » (۲)

از درون بهشت، جهنم را به آنان نشان می دهند. لذت احساس نجات از جهنم، از لذت خوردن نعمت های بهشت، برای ایشان بیش تر است.

امام صادق علیه السلام مسأله حج در آیه « وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا » را بسیار لطیف بیان کرده، می فرماید : کسی که حج بگذارد، خدا او را وارد فضای ولایت ما می کند ؛ (۳) یعنی در دنیا و آخرت، دستش را در دست ما می گذارد و وقتی این گونه شد، از هر

ص: ۳۳

۱- ۱) - آل عمران (۳) : ۹۷؛ «و هر که وارد آن شود، در امان است.»

۲- ۲) - فاطر (۳۵) : ۳۴؛ «و می گویند : همه ستایش ها ویژه خدا است که اندوه را از ما برطرف کرد ؛ بی تردید، پروردگارمان بسیار آمرزنده و عطا کننده پاداش فراوان، در برابر عمل اندک است.»

۳- ۳) - الکافی: ۵۴۵/۴، حدیث ۲۵؛ «عَنْ عَبْدِ الْخَالِقِ الصَّيْقَلِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَقَالَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلْتَنِي أَحَدٌ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَيْتَ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْبَيْتُ الَّذِي أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ وَ عَرَفْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَقَّ مَعْرِفَتِنَا كَانَ آمِنًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.»

فتنه ای در دنیا و از هر عذابی در آخرت، در امان است: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا».

نور معرفت الهی در مقابل عمل

خداوند به کسی که عبادت و طاعت داشته باشد، می فرماید: من در برابر این عبادت و طاعت، به او نور معرفت می دهم. می فرماید: (۱) با نوری که در آخرت به او می دهم، بهشت را می بیند و به سوی آن حرکت می کند، نه این که جلوی او را نمی گیرند، بلکه به او مژده می دهند:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» (۲)

روشنایی مؤمنان که در برابر عبادت و طاعت به آنها داده ام، پیش روی ایشان در حرکت است.

نور در قیامت از وجود خود مردم مؤمن طلوع کرده در جلوی ایشان حرکت می کند:

ص: ۳۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲۳/۶۷؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَمَّا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ وَ نُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ وَ سَحَابُ اللَّهِ مَا يَطْهَرُ مِنْ تَحْتِهِ شَيْءٌ إِلَّا غَطَّاهُ وَ رِيحُ اللَّهِ مَا تَهْبُ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَّكَتْهُ وَ مَاءُ اللَّهِ يَحْيَا بِهِ كُلُّ شَيْءٍ وَ أَرْضُ اللَّهِ يَنْبُتُ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهُ أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمَالِ وَ الْمُلْكِ.» مصباح الشريعة: ۱۹۲؛ «قال الصادق عليه السلام حب الله إذا أضعاع على سر عبده أخلاه عن كل شاغل و كل ذكر سوى الله و المحب أخلص الناس سرا لله و أصدقهم قولا و أوفاهم عهدا و أذكاهم عملا و أصفاهم ذكرا و أعبدهم نفسا تتباهى الملائكة عند مناجاته و تفتخر برؤيته و به يعمر الله تعالى بلاده و بكرامته يكرم الله عباده يعطيهم إذا سألوه بحقه و يدفع عنهم البلايا برحمته و لو علم الخلق ما محله عند الله و منزلته لديه ما تقربوا إلى الله إلا بتراب قدميه.»

۲- ۲) - حدید (۵۷): ۱۲؛ «[این پاداش نیکو و باارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.»

« بُشِّرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » (۱)

طهارت نفس در مقابل عمل

خداوند می فرماید: تو ای بنده من، هنگامی که زکات و صدقه می دهی، من در برابر آن، پاکی و رشد باطن به تو می دهم:

« خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا » (۲)

من با این اندک پول دادن تو، باطن تو را از بخل پاک می کنم. من بخیل را دوست ندارم. پیامبر هنگام طواف، به مردی رسید که مشغول دعا کردن بود. حضرت دست خود را روی شانه او زد و فرمود: تو که دعا می کنی، خدا را نیز قسم بده تا دعای تو زودتر مستجاب شود. گفت: به چه چیز قسم بدهم؟ حضرت فرمود: بگو:

به حق خودم، مشکل من را حل کن. مؤمن به اندازه ای ارزش دارد که می تواند خدا را به حق خودش قسم بدهد. مرد گفت: یا رسول الله! من یک گرفتاری باطنی دارم و نمی توانم خدا را به حق خودم قسم بدهم. حضرت فرمود گرفتاری تو چیست؟ او گفت: گرفتار بخل هستم. پولدارم، ولی از آن به هیچ کس نمی دهم.

تا گفت: من گرفتار بخل هستم، پیامبر رهایش کرد و به گام های خود در طواف سرعت داد و فرمود: دور شو! آیا نمی دانی کسی که این چنین باشد بوی بهشت را

ص: ۳۵

۱-۱ - حدید (۵۷): ۱۲؛ «[به آنان می گویند: امروز شما را مژده باد به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن، نهرها جاری است و در آن ها جاودانه اید. این است آن کام یابی بزرگ.»

۲-۲ - توبه (۹): ۱۰۳؛ «از اموالشان زکاتی دریافت کن که به سبب آن، نفوسشان [و اموالشان] را پاک می کنی و آنان را رشد و تکامل می دهی.»

نمی شنود؟ آیا این آیه قرآن را نشنیده ای:

« وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (۱)

اما وقتی که انفاق کنی، همین پرداختن، زمینه را فراهم می کند که بخل بیرون برود: «تَطَهَّرْهُمْ»؛ یعنی با گرفتن زکات و صدقه، ایشان را پاک می کنی. (۲)

فلاح و رستگاری در مقابل عمل

خداوند می فرماید: کسی که قرآن مرا بخواند و به آن عمل کند، من در برابر آن، در روز قیامت، وزن اعمال او را سنگین می کنم:

« وَ الْوِزْنَ يُؤْمِنُ الْحَقُّ » (۳)

ترازوی من در قیامت، قرآن است: «فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ». کسی که این کتاب را به کار گرفته است، پرورنده او سنگین است: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و اهل نجات

ص: ۳۶

(۱-۱) - آشنایی با قرآن، شهید مطهری: ۱۸۹/۷.

(۲-۲) - بحار الأنوار: ۳۰۸/۷۰، باب ۱۳۶، حدیث ۳۷؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آيَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالسَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَ الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ.» الكافي: ۴۱/۴، حدیث ۱۵؛ من لا يحضره الفقيه: ۶۱/۲، حدیث ۱۷۰۷؛ «عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ خِيَارُكُمْ سَمَحَاؤُكُمْ وَ شَرَارُكُمْ بُخْلَاؤُكُمْ وَ مِنْ خَالِصِ الْإِيمَانِ الْبُرُّ بِالْإِخْوَانِ وَ السَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ وَ إِنَّ الْبَارَّ بِالْإِخْوَانِ لَيُحِبُّهُ الرَّحْمَنُ وَ فِي ذَلِكَ مَوْعَمَةٌ لِلشَّيْطَانِ وَ تَرَحُّرُحٌ عَنِ النَّيْرَانِ وَ دُخُولُ الْجَنَانِ...» مستدرک الوسائل: ۳۱/۷، باب ۵، حدیث ۷۵۶۶؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَا رَأَيْتُ شَيْئًا هُوَ أَضْرُّ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِنَ الشُّحِّ.»

(۳-۳) - اعراف (۷): ۸؛ «میزان [سنجش اعمال] در آن روز، حق است.»

و رستگاری است. این ها کار خدا در برابر کار ما است.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۳۷

سیرت انسان نه صورت او ۲ تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

این که خداوند عالم داستان پر عبرت و موعظه یوسف را «أحسن القصص»، یعنی نیکوترین داستان نامیده است، به علت سیرت یوسف است، نه برای صورت یوسف.

وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید :

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ» (۱) خدا به صورت و ثروت شما نظر ندارد، بلکه به باطن شما نظر دارد.

کاری که یوسف علیه السلام برای باطن خود کرد، چنان چه از آیات قرآن استفاده می شود، کار بسیار بزرگی بود. این انسان الهی و ملکوتی، از همان حدود شش هفت سالگی زمانی که در دامان پدر و مادر بود، همه مقامات معنوی پدر و جدّ خود، اسحاق و پدر جدّ خود، ابراهیم را که از پدرش می شنید، شروع به رشد دادن و

ص: ۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۰/۷۴، باب ۴، حدیث ۳؛ الأمالی للطوسی: ۵۳۵، حدیث ۱۱۶۲؛ «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ يَا أَبَا ذَرٍّ التَّقْوَى هَاهُنَا التَّقْوَى هَاهُنَا وَأَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ...».

تربیت کردن حقایق باطن خود نمود. نعمت عقل را با استفاده از مقامات ملکوتی پدر، جدّ و جدّ پدر خود رشد داد و فطرت الهی خود را با همان مقامات و به کارگیری آن ها پرورش داد و روح خود را با به کار گرفتن آن معنویات، تقویت کرد و نفس را به دایره تزکیه کشید و به تدریج، همه این نیروهای معنوی را در اعضا و جوارح بدن ظهور داد.

تفسیر « کلمه الله » چیست ؟ « ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ ... » (۱)

قرآن مجید از وجود مسیح به « کلمه»، تعبیر کرده است: (۲) « إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ » (۳)

ص: ۴۲

۱-۱) - ابراهیم (۱۴): ۲۴ - ۲۵؛ «آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است ؟ کلمه پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاک است ، ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است. میوه اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می دهد.»

۲-۲) - أطيّب البيان في تفسير القرآن: ۹۹۱/۳، سوره آل عمران: آیه ۵۴؛ «در این تفسیر آمده: عیسی علیه السلام کلمه الله است چون وجود عیسی بر خلاف عادت بود و معجزات باهرات او از تکلم در مهد و احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و غیر آنها و رفتن ب آسمان تمام دلالت تامه دارد بر شئون ربوبی، و لفظ منه یعنی از جانب خداوند افاضه شده.»

۳-۳) - آل عمران (۳): ۴۵؛ «[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود، که نامش مسیح عیسی بن مریم است، مژده می دهد.»

در سوره لقمان می گوید: همه موجودات عالم «کلمه الله» هستند. (۱) یوسف هم کلمه ای از کلمات خدا است. کلمه انسانی، از مصادیق همین آیه است که «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً». کلمه طيبة (۲)، ریشه در خدا «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» دارد؛ چون قرآن می فرماید که بعضی از درخت ها ریشه در جهنم دارند:

«إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» (۳)

خدا حق است؛ یعنی ثابت است: «أَصْلُهَا ثَابِتٌ». ریشه این شجره، ثابت است؛ یعنی حق و خدایی است. شاخ و برگ آن آسمان معنویت را پر کرده و میوه اش دائمی شده است. امروزه هم که چند هزار سال از سفر یوسف گذشته است، اگر بخواهیم می توانیم، از طریق داستان یوسف در قرآن، از میوه آن شجره، روح و عقل و فطرت و اخلاق خود را تغذیه کنیم.

ص: ۴۳

۱-۱) - لقمان (۳۱): ۲۷؛ «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

۲-۲) - بحار الأنوار: ۲۱۷/۹، باب ۱، حدیث ۹۷؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً الْآيَةَ قَالَ الشَّجَرَةُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَسَبُهُ ثَابِتٌ فِي بَنِي هِشَامٍ وَفَرْعُ الشَّجَرَةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَغُضُنُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَثَمَرَاتُهَا الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَشَبَّاعَتُهُمْ وَرَقُّهَا وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ شِبَعَتِنَا لَيَمُوتُ فَتَسْقُطُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَرَقَّهُ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُولَدُ فَتَوَرَّقُ الشَّجَرَةُ وَرَقَّهُ قُلْتُ أَرَأَيْتَ قَوْلَهُ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا قَالَ يَغْنِي بِذَلِكَ مَا يُفْتِي الْمَائِمَةَ شِبَعَتُهُمْ فِي كُلِّ حَيْجٍ وَعُمَرِهِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ ثُمَّ ضَرَبَ اللَّهُ لِأَعْيَادِ آلِ مُحَمَّدٍ مَثَلًا فَقَالَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»

۳-۳) - صافات (۳۷): ۶۴؛ «آن درختی است که در قعر دوزخ می روید.»

یوسف از همان آغاز خردسالی که در دامان مادر و پدر بود، همه هوش و حواس او متوجه مقامات معنوی پدر است که از انبیای خدا است، متوجه مقامات معنوی جدّ خود اسحاق و جدّ پدرش، ابراهیم است. یوسف از راه هوش و حواس، اصول ارزش ها را از این سه پیامبر می گیرد. این مطلب را از آیات بعد که مسأله خواب یوسف را مطرح می کنند، درمی یابیم. یوسف در آن خواب، ظهور ارزش های خود را در آینده می بیند و خواب را برای پدر نقل می کند، پدر به او می گوید:

« وَ يُنِّمُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ » (۱)

یعنی آن اتمام نعمتی که خدا برای جدّ تو و جدّ پدرت کرده است، برای تو هم خواهد نمود. البته این نعمت، نعمت خوراک نبوده است. خوراک نصیب همه حیوانات هم می شود. قرآن می فرماید: شما در خوراک، با چهارپایان شریک هستید و امتیازی ندارید. سخن قرآن این است که این سوره را به کار بگیرید تا حالات حیوانی شما به حالات انسانی و حالات انسانی به حالات الهی تبدیل شود؛ نه این که حالات انسانی را هم به حالات حیوانی برگردانید که در این صورت، چنانکه قرآن می فرماید:

« أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ » (۲)

یعنی اگر قوای شما در راه شیطنت، مکر و حيله به کار گرفته شود، ابعاد انسانی شما به ابعاد حیوانی تبدیل می شوند، اما اگر یوسف را الگو قرار دهید، برای این که ابعاد حیوانی به ابعاد انسانی تغییر یابند و ابعاد انسانی هم به ابعاد الهی تغییر پیدا

ص: ۴۴

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۶؛ «و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می کند؛ چنان که پیش از این، بر پدرانت، ابراهیم و اسحاق تمام کرد.»

۲-۲ - اعراف (۷): ۱۷۹؛ «آنان مانند چهارپایانند.»

آنان کتک خورده و تحقیر شده است و او را در چاه انداخته اند، کریمانه است. اکنون که در یک مملکت بزرگ به قدرت رسیده است، پس از ورود ستم گران می گوید :

پول کم خود را بدهید، من همه ظرف های شما را پر می کنم. همه ظرف ها را پر کرد و به مأموران گفت : هر چه پول داده اند، به آنها برگردانید. به آنها محبت کرد. روزی هم که شناخته شد، یعقوب به پسرش یوسف گفت : می خواهم با تو تنهایی ملاقات کنم که حتی مادرت هم نباشد. گفت : پسر! می خواهم از زبان خودت بشنوم که سی سال پیش که تو را از دامن من جدا کردند، با تو چه کردند؟

یوسف گفت :

« عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ » (۱)

خدا از سی سال پیش برادران من گذشت کرده است. وقتی او گذشت کرده است، من چیزی ندارم که بگویم. پدر اصرار کرد که آنان چه کار کردند. یوسف گفت : جاده را باز کردند و من به سلطنت رسیدم. سخن دیگری هم نگفت. این انسان، کریم است و این، کار یوسف است.

انسان ناقص

در کتاب المنهج القوی نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الناقص ملعون»

یعنی کسی که عمر بر او بگذرد و عقل او به همان صورت بچه گی بماند، فطرت، روح، نفس و اخلاق او بچه گانه بماند، یعنی لج باز، متعصب و بهانه گیر باشد، قطعاً این انسان، ملعون است. پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی که از مادر متولد شده است و یک دست

ص: ۴۶

ندارد، ناقص نمی گوید.

کسی که این گونه است، بنابر آیات و روایات، خداوند چنان جبرانی در آخرت برای او بکند که آرزو کند ای کاش من اصلاً اعضا و جوارح نداشتم.

این شخص، مقرب به عنایت خداوند است؛ اما «الناقص ملعون» یعنی کسی که در صدد رشد عقل برنیاید، در صدد تقویت روح و تزکیه نفس برنیاید. هشتاد سال دارد، اما بچه پنج ساله است. با زن و فرزند، نوه، داماد و عروس لج بازی می کند. از کوره در می رود، غضبناک می شود و تهمت می زند. این بچه است و هنوز جاهل است. این انسان را پیامبر ملعون می داند.

کاری که یوسف کرد، فرار از لعنت خدا بود. به همین علت، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «الکریم بن الکریم...». او همه شاخه های شجره انسانیت را در وجود خود آبیاری کرده و به چنین مقامی رسیده بود.

عناوین هفده گانه برای یوسف

در این سوره، با هفده عنوان از یوسف یاد کرده است که وزن یکی از آن ها از بار آسمان ها و زمین سنگین تر است:

﴿ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ ﴾ (۱)

من امانت خود را به مجموع آسمان ها و زمین و کوه ها ارائه کردم:

﴿ فَأَتَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا ﴾ (۲)

ص: ۴۷

۱-۱) - احزاب (۳۳): ۷۲؛ «یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعی سعادتمند بخش است] بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم.»

۲-۲) - احزاب (۳۳): ۷۲؛ «و آن ها از به عهده گرفتنش [به سبب این که استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند.»

« وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا » (۱)

انسان تحمل کرد و پذیرفت. یکی از آن انسان ها یوسف است. آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند (۲)

این امانت در عالم ملکوت، به یوسف ارائه شد و او هم پذیرفت، خوب هم پذیرفت و خوب هم این بار امانت را به منزل رساند. از این رو، به هفده ویژگی الهی ملقب شده است. این آیه، در سوره یوسف است :

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ » (۳)

نه از مخلصین. مخلص کجا و مخلص کجا؟ مخلص مانند سلمان، حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه هستند ؛ اما یوسف مخلص بود ؛ یعنی در مقام قرب به خدا، در صف اول قرار دارد و بین او و خدا حائلی نیست.

زیبایی یوسف

کسانی که شیطان و ابلیس با همه قدرت، راهی برای نفوذ در آنان ندارد. یوسف به این جا رسید ؛ یعنی با نگاه یوسف، ابلیس و همه پیاده و سواره نظام او فراری می شوند. نمی خواهد از جایش بلند شود و اسلحه بکشد و داد بزند. آدم همه زیبایی ها را داشته باشد ؛ اما هیچ عامل تحریک شهوانی در او اثر منفی نگذارد. ما که زیبایی نداریم. ما چهره های معمولی داریم. اگر ما را کنار یوسف هم نشانند و کسی او را ببیند و ما را ببیند، بهت زده می شود که ما چه اندازه بدقیافه هستیم. آن

ص: ۴۸

۱-۱) - احزاب (۳۳) : ۷۲؛ «و انسان آن را پذیرفت. بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستم کار و [درباره سرانجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.»

۲-۲) - حافظ شیرازی.

۳-۳) - یوسف (۱۲) : ۲۴؛ «زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.»

وقت، ما با این قیافه، در برابر یک نگاه دختر و زن، زانویمان سست می شود؛ اما یوسف با صد در صد زیبایی، به همه شهوت شهوت رانان عالم پوزخند تمسخر زده است. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: یوسف را این گونه یاد کنید: «کریم بن کریم بن کریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم». (۱)

عشق خدیجه به رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۲)

البته یک کسی به پیامبر گفت: شما زیباتر هستید یا یوسف؟ یقیناً قیافه پیامبر از یوسف زیباتر نبوده است؛ ولی ایشان چه جواب زیبایی داد!

وقتی که پیامبر ۲۵ سال داشت و خدیجه کبری چهل سال گمان می کنید که خدیجه عاشق طراوت جوانی پیامبر شد؟ در هیچ جا نیامده است که ایشان عاشق قیافه پیامبر شد. وقتی کاروان تجارتی از شام برگشت و پیامبر در این کاروان شرکت داشت، خدیجه به خادم خود گفت: کاروان امسال چگونه بود؟ گفت: ممتازترین کاروان بود. آن گاه، این کارگزار تجارتی، ارزش های این جوان را بیان کرد. از حیا،

ص: ۴۹

۱-۱) - بحار الأنوار: ۲۱۸/۱۲، باب ۹، ذیل حدیث ۱؛ صحیح البخاری: ۱۲۱/۴.

۲-۲) - بحار الأنوار: ۳۹۲/۶۵، باب ۲۷، حدیث ۴۱؛ «مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ بَدْءِ الْإِسْلَامِ كَيْفَ أَسْلِمَ عَلِيٌّ وَ كَيْفَ أَسْلِمَتْ خَدِيجَةُ فَقَالَ لِي أَبِي إِنَّهُمَا لَمَّا دَعَاهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَقَالَ يَا عَلِيُّ وَ يَا خَدِيجَةُ إِنَّ جَبْرَائِيلَ عِنْدِي يَدْعُوكُمْ إِلَى بَيْعَةِ الْإِسْلَامِ فَأَسْلِمَا تَسْلِمًا وَ أَطِيعَا تَهْدِيًا فَقَالَا فَعَلْنَا وَ أَطَعْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ...».

بحار الأنوار: ۳۴۵/۲۹؛ «وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ خُطُوطٍ ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا هَذَا قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ.» بحار الأنوار: ۳۴۵/۲۹؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَرْبَعٌ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ ابْنَةُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ، وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُنَّ أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.»

وقار، امانت داری، ادب، کرامت، کم حرفی، آرامش، حلم، صبر و رقت قلب او سخن گفت و این ارزش ها را برای خدیجه بیان کرد. خدیجه به ابوطالب پیغام داد که اگر برادرزاده ات حاضر باشد، علاقه دارم با او ازدواج کنم. ابوطالب فرمود: من با او در میان می گذارم و به تو پاسخ می دهم. ابوطالب به پیامبر گفت. پیامبر جوانی ۲۵ ساله است و باید با دختر چهارده - پانزده ساله ازدواج می کرد. پیامبر از اوصاف خدیجه پرسید که او در دوره جاهلیت، چگونه زنی بود؟ به او گفتند: در عفت و ادب و شخصیت و وقار، در میان زنان مکه نمونه ندارد. حضرت فرمود: حاضریم با او ازدواج کنیم. دو منبع ارزش و دو سیرت ملکوتی، با هم ازدواج کردند، نه دو صورت ظاهری. نتیجه این ازدواج هم فاطمه زهرا، سیده نساء العالمین شد.

خدیجه از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسد: تو زیباتری یا یوسف؟ سؤال کننده که یوسف را ندیده بود؛ ولی پیامبر صادق است. اگر می گفت: من زیباترم، می گفت: راست می گوید. فرمود: برادرم، یوسف از نظر جمال زیباتر بود؛ ولی «أنا أملح منه» (۱)، من نمکی تر از او هستم؛ یعنی من نمک خدا هستم.

استمداد از خداوند در پاکی ها

سگ نجس العین است. اگر موی آن به لباس بچسبد، نمی شود با آن نماز خواند.

پوست و گوشت آن نجس است. خرید و فروش نجس العین حرام است، ولی این سگ اگر در نمک زار بیفتد و به نمک تبدیل شود، آن نمک پاک است. به نمک طعام تبدیل می شود و مردم آن را می خورند. اگر انسان نیز در نمک زار دین خدا بیفتد، پاک پاک می شود. لذا به دنبال مطالعه کتاب های خوب باشید. وظیفه واجب خدا بر

ص: ۵۰

۱- ۱) - معالم السبطين للحائری: ۴۰۸/۱؛ «سألت رسول الله صلى الله عليه و آله أنت أحسن وجهاً أم يوسف الصديق فقال صلى الله عليه و آله أخى يوسف أصبح منى وأنا أملح منه...». المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۱۸/۱؛ «قوله صلى الله عليه و آله كان يوسف أحسن و لكننى أملح.»

بر شما این است که نفس را تزکیه کنید. باید کاری مانند یوسف انجام دهید تا شما هم در همه امور خود احسن بشوید.

همه خواسته ها روی احسن، افضل، اقرب و اخص می چرخد. خدایا! به من کمک کن تا در میان بندگان تو بهترین بنده تو شوم. و به رشد سیرت و عقل و فطرت و روح و تزکیه نفس برسم. این روایت را اهل سنت هم نقل کرده اند.

□
امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: وارد مسجد شدم. دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله تنها نشسته است. گفتم: یا رسول الله با زبان خودتان یک دعا در حق من بنمایید گفت: به خدا بگو: علی را بیامرز. امیرالمؤمنین می گوید: دیدم از جا بلند شد، به گمان این که می خواهد ایستاده دعا بکند، رو به قبله ایستاد. نماز را بست و در سجده رکعت دوم، سجده آخر، شنیدم که می گوید:

□
«اللَّهُ بِحَقِّ عَلِيٍّ عِنْدَكَ إِغْفِرْ لِعَلِيٍّ»

خدایا! به حق علی، علی را بیامرز. سلام نماز را که داد، گفتم: آقا! چرا خدا را به حق من قسم دادی؟ فرمود: علی جان! همه عالم را نگاه کردم، دیدم بنده ای محبوب تر از تو نزد خدا نیست. به همین جهت خدا را به اسم تو قسم دادم. (۱)والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۵۱

۱- ۱) - شرح نهج البلاغه: ۳۱۵/۲۰، حدیث ۶۲۵؛ «أنا من رسول الله صلى الله عليه و آله كالعضد من المنكب و كالذراع من العضد و كالكف من الذراع رباني صغيرا و آخاني كبيرا و لقد علمتم أني كان لي منه مجلس سر لا يطلع عليه غيري و أنه أوصى إلي دون أصحابه و أهل بيته و لأقولن ما لم أقله لأحد قبل هذا اليوم سألته مره أن يدعولي بالمغفرة فقال أفعل ثم قام فصلى فلما رفع يده للدعاء استمعت عليه فإذا هو قائل اللهم بحق علي عندك اغفر لعلي فقلت يا رسول الله ما هذا فقال أواحد أكرم منك عليه فأستشفع به إليه.»

تهران، حسینیهدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صل علی محمد و آله الطاهیرین.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: علم به حقایق باطنی قرآن کریم، به وجود مبارک رسول خدا و ائمه علیهم السلام داده شده است. اگر درک باطن قرآن و حقایق آیات آن، برای همه مردم ممکن بود، خداوند در خود قرآن مردم را مستقیماً به قرآن کریم ارجاع می داد؛ ولی می بینیم که چند بار در قرآن کریم، درباره وظایف الهی پیامبر می فرماید:

« وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ » (۱)

پیامبر را مبعوث به رسالت کرده ام تا قرآن را که دریای علم و حکمت من است، به مردم بیاموزد. از این آیه شریفه استفاده می شود که هیچ کس به طور مستقل نمی تواند به قرآن مراجعه کند و به لطایف و اشارات و حقایق آن دست یابد. فهم واژه هایی که در قرآن به کار رفته است، کار مردم نیست و باید از راسخان علم که اهل بیت علیهم السلام هستند کمک بگیرند. قرآن کریم اصرار دارد که مردم قرآن را از پیامبر فرا بگیرند و پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از ائمه علیهم السلام بپرسند (۲) چنانکه قرآن می فرماید:

ص: ۵۲

۱-۱) - بقره (۲): ۱۲۹؛ «و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد.»

۲-۲) - وسائل الشیعه: ۶۶/۲۷، باب ۷، حدیث ۳۳۲۱۵؛ «عَنْ أَبِي عَدِيٍّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَسَيُنَلُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ قَالَ الْكِتَابُ الذِّكْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ أَمَرَ اللَّهُ بِسُؤَالِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجَهَّالِ وَ سَمَّيَ اللَّهُ الْقُرْآنَ ذِكْرًا فَقَالَ تَبَارَكَ وَ إِنَّهُ لَمَذْكُورُكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ وَ قَالَ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ فَردَّ الْأَمْرَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِمْ.» تفسیر نور الثقلین: ۵۹/۳، حدیث ۱۰۰، ذیل آیه ۴۳ سوره نحل؛ «فی روضه الکافی حدیثی علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن فضال عن حفص المؤذن عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال في رساله طويله الى أصحابه: و اعلموا انه ليس من علم الله و لا من أمره أن يأخذ أحد من خلق الله في دينه بهوى و لا رأى و لا مقاييس، فقد أنزل الله القرآن و جعل فيه تبيان كل شيء، و جعل للقرآن و تعلم القرآن أهلا لا يسمع أهل علم القرآن الذين آتاهم الله علمه أن يأخذوا فيه بهوى و لا رأى و لا مقاييس، أغناهم الله عن ذلك بما آتاهم من علمه، و خصهم به و وضعه عند هم كرامه من الله، أكرمهم بها، و هم أهل الذكر الذين أمر الله هذه الأمة بسؤالهم و هم الذين من سألهم،

وقد سبق في علم الله أن يصدقهم و يتبع أثرهم، أرشده و أعطوه من علم القرآن ما يهتدى به الى الله باذنه الى جميع سبل الحق، و هم الذين لا- يرغب عنهم و عن مسألتهم و عن علمه الذين أكرمهم الله به و جعله عندهم الا من سبق عليه في علم الله الشقاء في أصل الخلق تحت الأظله، فأولئك الذين يرغبون عن سؤال أهل الذكر، و الذين آتاهم الله علم القرآن و وضعه عندهم، و امر بسؤالهم، و أولئك الذين يأخذون بأهوائهم و مقاييسهم حتى دخلهم الشيطان، لأنهم جعلوا أهل الأيمان في علم القرآن عند الله كافرين، و جعلوا أهل الضلاله في علم القرآن عند الله مؤمنين، و حتى جعلوا ما أحل الله في كثير من الأمر حراما، و جعلوا ما حرم الله. «بحار الأنوار: ٣١٢/٢، باب ٣٤؛ مستدرك الوسائل: ٢٥٧/١٧، باب ٧٦، حديث ٢١٢٧٦؛ «وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيَّاكُمْ وَ تَقَحُّمَ الْمَهَالِكِ بِاتِّبَاعِ الْهَوَىٰ وَ الْمَقَايِسِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِلْقُرْآنِ أَهْلًا أَغْنَاكُمْ بِهِمْ عَنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ لَاعْلَمَ إِلَّا مَا أَمُرُوا بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ إِيَّانَا عَنَى.»

« فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ » (۱)

« ذکر » از اسامی قرآن است.

ص: ۵۶

۱-۱ - نحل (۱۶): ۴۳؛ «از اهل دانش و اطلاع پرسید.»

اهل ذکر، اهل بیت علیهم السلام هستند که شیعه و سنی روایت کرده اند که پیامبر، ایشان را عدل قرآن معرفی فرموده است :

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» (٢)

ص: ٥٧

(١-١) - حجر (١٥) : ٩؛ «همانا ما قرآن را نازل کردیم.»

(٢-٢) - کتاب های فراوانی این حدیث را نقل کرده اند اعم از کتب شیعه و سنی که برای مزید اطلاع به چند کتاب از اهل سنت و شیعه اکتفاء می کنیم: اما کتب اهل سنت: السنن الکبری، للنسائی: ٤٥/٥ - ٤٦، حدیث ٨١٤٨؛ کنز العمال، المتقی الهندی: ١٠٤/١٣، حدیث ٣٦٣٤٠؛ «أخبرنا محمد بن المثنى قال ثنا يحيى بن حماد قال ثنا أبو عوانه عن سليمان قال ثنا حبيب بن أبي ثابت عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وآله عن حجة الوداع ونزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن ثم قال كأنى قد دعيت فأجبت إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله وعترتى أهل بيتى فانظروا كيف تخلفونى فيهما فإنهما لن ينفردا حتى يردا على الحوض ثم قال إن الله مولای وأنا ولی کل مؤمن ثم أخذ بيد على فقال من كنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.» صفحہ ٤٦؛ «فقلت لزيد سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله قال ما كان فى الدوحات رجل إلا رآه بعينه وسمع بأذنه.» ينابيع الموده لذوى القربى، القندوزى: ١٠٥/١؛ «نزل النبى صلى الله عليه وآله بغدير خم فقال فيه [كأنى قد دعيت فأجيب] إني قد تركت فيكم الثقلين، أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله وعترتى أهل بيتى، فانظروا كيف تخلفونى فيهما، فإنهما لن ينفردا حتى يردا على الحوض. [ثم قال: إن الله عز وجل مولای وأنا وفى كل مؤمن] ثم أخذ بيد على وقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، و من كنت واليه فهذا ولیه، ثم قال: اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فقلت: أنت سمعت [من رسول الله صلى الله عليه وآله هذا؟ قال: [نعم و] ما كان هناك أحد إلا وقد رآه بعينه وسمع بأذنه.» اما کتب شیعه: بحار الأنوار: ٢/٢٨٥، باب ٣٤؛ الاحتجاج: ١/٢٦٢؛ الإرشاد، شیخ مفید: ١/٢٣١؛ كشف اليقين: ١٨٦؛ وسائل الشیعه: ٢٧/٣٣، باب ٥، حدیث ٣٣١٤٤؛ «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ وَ الْمَعْرِفَةِ بِمَنْ لَاتَعْتَدِرُونَ بِجَهَالَتِهِ فَإِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فِي عِثْرَةِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَأَنَّى يُتَاهُ بِكُمْ بَلْ أَيْنَ تَذْهَبُونَ يَا مَنْ نَسَخَ مِنْ أَصْلَابِ السَّفِينَةِ هَيْدَهُ مِثْلَهَا فِيكُمْ فَارْكَبُوهَا فَكَمَا نَجَا فِي هَاتِيكَ مَنْ نَجَا فَكَذَلِكَ يَنْجُو فِي هَيْدِهِ مَنْ دَخَلَهَا أَنَا رَهِيْنٌ بِمَذَلِكِ قَسِيْمًا حَقًّا وَ مِمَّا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِيْنَ وَ الْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ ثُمَّ الْوَيْلُ لِمَنْ تَخَلَّفَ أَمَا بَلَّغْتُكُمْ مَا قَالَ فِيكُمْ نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله حَيْثُ يَقُولُ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا أَلَا هَذَا عَيْدُكُمْ فَارْتَابُوا وَ هَذَا مِلْحُ الْجَائِجِ فَاجْتَنِبُوا.» الكافي: ١/٢٩٤، حدیث ٣؛ «عن ابى عبد الله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله عليّ سيّد المؤمنين و قال عليّ عمود الدين و قال هذا هو الذى يضرب الناس بالسيف على الحق بغدى و قال الحق مع عليّ أينما مال و قال إني تارك فيكم أمرين إن أخذتم بهما لن تضلوا كتاب الله عز وجل و أهل بيتى عترتى أيها الناس اسمعوا و قد بلغت إنكم ستردون على الحوض فأسألكم عما فعلتم فى الثقلين و الثقلان كتاب الله جل ذكره و أهل بيتى فلا تسبقوهم فتهلكوا و لاتعلموهم فإنهم أعلم منكم...»

« ثقلین » یعنی دو ثقل و دو شیء گران بها. خود پیامبر و ائمه طاهرین، تجسم عینی قرآن کریم بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قرآن می فرماید:

«فَاسْتَنْطِقُوهُ» ؛ یعنی شما اگر می توانید، قرآن را به حرف درآورید که با زبان خودش حقایق آیات را برای شما بیان کند ؛ اما قرآن در دنیا با کسی حرفی نمی زند.

قرآنی که در این دنیا در اختیار داریم، قرآن صامت است.

«وَلَنْ يَنْطِقَ» ؛ قرآن تا روز قیامت با شما سخن نمی گوید. باید کسی باشد تا از سوی او حرف بزند و زبان قرآن باشد. خود قرآن می فرماید: زبان من، پیامبر و اهل ذکر هستند. حضرت می فرماید: قرآن با شما سخن نمی گوید. «وَلَكِنَّ أُنْخَبِرُكُمْ عَنْهُ» ؛ من از قرآن به شما خبر می دهم.

«أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي» (۱) دانش آن چه تا ابد خواهد آمد، در قرآن کریم است. اگر زبان وحی نبود، هیچ منبعی نمی توانست آینده را پیش بینی کند. دانشمندان ما نمی توانند آینده را پیش بینی کنند. آنان فقط از گذشته، آن هم به طور ناقص خبر می دهند. اگر زبان انبیا نبود، هیچ آینده نگری نبود. در سوره بقره، از زبان ابراهیم، از آمدن پیامبر اسلام خبر می دهد و یا در سوره اعراف می فرماید:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ...» (۲)

وحی در تورات و انجیل از آمدن پیامبر اسلام خبر داده است. اگر این زبان ها نبود، هیچ انسانی از آینده خبر نداشت. حدود هزار آیه قرآن کریم از آینده خبر داده است.

اخبار قرآن از آینده زمین

قرآن کریم، از قیامت، از آینده اجتماعی و سیاسی و اخلاقی مردم کره زمین خبر می دهد :

« أَنْ الْأَرْضَ يَرْتَعِبُنَهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ » (۳)

ص: ۵۹

۱-۱ - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۷، و من خطبه له عليه السلام ينبه فيها على فضل الرسول الأعظم، و فضل القرآن...؛ «أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فَتَرَهُ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولَ هَجْعِهِ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضِ مِنَ الْمُؤْتَمِرِينَ فَجَاءَهُمْ بِتَضِيْدِي الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ النُّورِ الْمُقْتَدِي بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطَقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا يَبْنِيكُمْ...»

۲-۲ - اعراف (۷) : ۱۵۷؛ «همان کسانی که از این رسول و پیامبر ناخوانده درس، که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می یابند، پیروی می کنند.»

۳-۳ - انبیاء (۲۱) : ۱۰۵؛ «و همانا زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.»

در آینده، سراسر زمین را بندگان صالح و شایسته پروردگار متعال به ارث خواهند برد و همه جریانات باطن مردم، روی خط انصاف و عدالت قرار خواهد گرفت، تا جایی که بنابه فرموده امام باقر علیه السلام، دختر زیبایی که دو صندوق طلا و نقره به همراه خود از بازار بغداد به بازار شام ببرد، در آن زمان، چشمی که به شهوت او را بنگرد و دستی که به این طلا و نقره دراز شود، وجود ندارد. (۱) همه چشم ها در خط عدالت و همه دست ها در خط کرامت هستند. اگر قرآن کریم نبود، هیچ کس از آینده خبر نداشت. اگر زبان قرآن نبود و اوضاع قیامت را مطرح نمی کرد، ما هم مانند کسانی که قیامت را باور ندارند، پوچ و بیهوده می شدیم. امید به آینده است که ما را این اندازه با صفا و با وفا نگه داشته است.

هم راز و هم راهان الهی

□
آیت الله میلانی از ظاهر دنیا گذشته بود و از خاک به افلاک و از فرش زمین تا عرش برین پرواز کرده بود. مرحوم حاج هادی ابهری، که از اولیای طراز اول خدا بود، می گوید: به کربلا رفتم و تنها تقاضایی که از حضرت سید الشهداء کردم، این بود که یک رفیق خوب که تو می پسندی سر راه من قرار بدهد. وقتی که می خواستم از حرم خارج شوم، نخستین بار آیه الله العظمی میلانی را دیدم. ایشان فرمود: ابهری!

ص: ۶۰

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۳۱۷/۵۲، باب ۲۷، حدیث ۱۱؛ «قال أمير المؤمنين عليه السلام: بنا يفتح الله و بنا يختم الله و بنا يمحو ما يشاء و بنا يثبت و بنا يدفع الله الزمان الكلب، و بنا ينزل الغيث، فلا يعرّنكم بالله الغرور، ما أنزلت السماء قطره من ماء منذ حبسه الله عز و جل ولو قد قام قائمنا لأنزلت السماء قطرها، و لأخرجت الأرض نباتها، ولذهبت الشحناء من قلوب العباد، و اصطلحت السباع و البهائم، حتى تمشي المرأة بين العراق إلى الشام، لاتضع قدميها إلا على التّبات و على رأسها زبيلها لايهيّجها سبع ولا تخافه.»

رفیقی که می خواستی، من هستم: تو ذوق لعل خوبان را چه دانی

رفیق موافق و رفیقی که بر دین و ایمان انسان بیفزاید گنج است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در روز بیستم ماه رمضان، به امام مجتبی علیه السلام فرمود: حسن جان! در را ببند و کسی را راه نده. نمی خواهم این مردم را ببینم؛ اما به خانه حُجر بن عدی برو و او را به این جا بیاور که دل من برای او تنگ شده است. (۱) از نعمت های بسیار بالای بهشت، رفیق خوب است. لذت ایشان را خداوند با

ص: ۶۱

۱-۲) - بحار الأنوار: ۲۹۰/۴۲، باب ۱۲۷؛ «قال محمد بن الحنفیه رضی الله عنه: وبتنا لیلہ عشرين من شهر رمضان مع أبي و قد نزل السمّ إلى قدميه، و كان يصلّي تلك الليله من جلوس، و لم يزل يوصينا بوصاياہ و يعزينا عن نفسه و يخبرنا بأمره و تبيانه إلى حين طلوع الفجر، فلما أصبح استأذن الناس عليه، فأذن لهم بالدخول، فدخلوا عليه و أقبلوا يسلمون عليه، و هو يردّ عليهم السلام، ثم قال: أيها الناس اسألوني قبل أن تفقدوني و خففوا سؤالكم لمصيبه إمامكم، قال فبكى الناس عند ذلك بكاءً شديداً، و أشفقوا أن يسألوه تخفيفاً عنه، فقام إليه حجر بن عدی الطائي و قال: فيا أسفى على المولى التقى أبو الأطهار حيدرہ الزكى قتله كافر حنث زميم لعين فاسق نغل شقى فيلعن ربنا من حاد عنكم و يبرء منكم لعناً و بئى لأنكم بيوم الحشر ذخرى و أنتم عتره الهادى النبى فلما بصر به سمع شعره قال له: كيف لى بك إذا دعيت إلى البراءه منى، فما عساک أن تقول؟ فقال: و الله يا أميرالمؤمنين لو قطعت بالسيف إرباً إرباً و اضرم لى النار و القيت فيها لآثرت ذلك على البراءه منك، فقال: و فقت لكل خير يا حجر، جزاك الله خيراً عن أهل بيت نبيك. ثم قال: هل من شربه من لبن؟ فأتوه بلبن فى قعب، فأخذه و شربه كله، فذكر الملمون بن ملجم و أنه لم يخلف له شيئاً، فقال عليهم السلام: «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا» اعلّموا أنّى شربت الجميع و لم أبق لأسيركم شيئاً من هذا، ألا و إنّه آخر رزقى من الدنيا، فبالله عليك يا بنى إلا ما أسقيته مثل ما شربت، فحمل إليه ذلك فشربه.

رفیق و هم راز و همراه، به کمال می رساند. خواجه نصیر طوسی وقتی داشت در کاظمین جان می داد، به ایشان گفتند: شما را به نجف ببریم یا نه؟ گفت: اگر مرا به نجف ببرید، بی احترامی به موسی بن جعفر علیه السلام است. مرا در همین جا دفن کنید و بر سنگ قبرم فقط این آیه از قرآن را بنویسید:

« وَ كَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ » (۱)

من سگی گرسنه هستم که دو دست خود را در خانه ایشان دراز کرده ام. یک دو سه یار همدم و هم راز هم دو تا هم سه تا دگر همه هیچ

ظرافت عمل

من به درس میرزا جواد آقا می رفتم. سبزی فروش نزدیک خانه ایشان می گفت که ایشان با قد خمیده آمد و یک کیلو سبزی خرید. ایشان خیلی با ادب حرف می زدند. پس از مدتی برگشتند. دیدم که بسته سبزی دست ایشان است. نگران شدم که آیا اشتباهی کرده ام؟ ایشان فرمودند: خودتان گره سبزی را باز کنید و هر بخشی از آن را در بخش معین خودش بگذارید، ریحان و تره و ... گفتم: مگر سبزی خراب بود؟ فرمود: نه، عالی بود؛ اما وقتی به خانه بردم و گره را باز کردم تا سبزی را پاک کنم، دیدم میان سبزی ها یک مورچه است. لانه این مورچه، یا در مغازه شما و یا همین اطراف است. دیدم این مورچه، در خانه من لانه اش را پیدا نمی کند و از همسرش و بچه هایش جدا می ماند و من در قیامت نمی توانم جواب خداوند را بدهم. سبزی هایی را که به من می دهی، دقت کن که در آن مورچه نباشد.

اگر انسان به این حد می رسد، به این علت است که آینده را باور کرده است. این

ص: ۶۲

آینده را زبان وحی به ما خبر داده است :

«أَلَا ان فِيهِ عِلْمٌ مَّا يَأْتِي»

قرآن، بیانگر آینده

یک خبر قرآن این است که در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام رخ می دهد، زمانی که همه قلب ها عاشق و پر محبت است و خشونت و ستمی وجود ندارد. خبر دیگر آن از قیامت است که گوشه ای از آن، همان سوره ای است که هر وقت پیامبر و ائمه، آن را می خوانند هر کس از کوچه رد می شد، صدای گریه اش بلند می شد.

« إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا » (۱)

« وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا » (۲)

« وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا » (۳)

« يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا » (۴)

تاریخ و ساعت را می گوید که بندگان تو در ماه رمضان، مثلاً مناجات و نیایش کردند. گناهان ما را نیز باید بازگو کند؛ ولی پیش از آن، به او می گویند: از گناهان بنده من حرف نزن. این هم یکی از اخباری است که از قرآن و روایات استفاده می شود.

ص: ۶۳

۱-۱) - زلزله (۹۹): ۱؛ «روزی که زمین به جنبش و لرزش درآید.»

۲-۲) - زلزله (۹۹): ۲؛ «و آن چه ثقل در زمین است بیرون ریخته شود، از جنازه هایی که دفن شده اند تا معدن هایی که مدفونند.»

۳-۳) - زلزله (۹۹): ۳؛ «همه انسان ها فریاد می زدند که چه شده است.»

۴-۴) - زلزله (۹۹): ۴؛ «زمین با خدا حرف می زند و اخباری که در آن بوده است را بازگو می کند.»

«يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» (۱)

این مجالس را ما دوبار می بینیم : یک بار اکنون و یک بار هم در قیامت. این گوشه ای از خبر قیامت است :

«أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي»

قصه یوسف را به درستی در اختیار شما می گذارد : «و دواء دائکم» ؛ (۲) این قرآن داروی بیماری شما است :

« وَ نُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ » (۳)

قرآن نظام دهنده زندگی است، یعنی نظام دهنده اقتصاد، اخلاق، منش و کردار شما است.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۶۴

۱-۱) - زلزله (۹۹) : ۶؛ «آن روز، مردم [پس از پایان حساب] به صورت گروه های پراکنده [به سوی منزل های ابدی خود،

بهشت یا دوزخ] باز می گردند تا اعمالشان را [به صورت تجسم یافته] به آنان نشان دهند.»

۲-۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۷؛ «... أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فَسَّرَهُ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعِهِ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضِ مِنَ الْمُبْرَمِ فَجَاءَهُمْ

بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ النُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسِيَّ تَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مِمَّا يَأْتِي وَ

الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ...»

۳-۳) - اسراء (۱۷) : ۸۲؛ «و ما از قرآن آن چه را برای مؤمنان، مایه درمان ورحمت است ، نازل می کنیم.»

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

در سوره مبارکه يوسف دو واقعت مطرح شده است، که عبارت اند از: عشق الهی و عشق حیوانی.

عشق حیوانی عشقی است که اگر زلف جان کسی به آن گره بخورد، او را تا بی نهایت کوچک شدن می برد. قرآن مجید که می فرماید: در قیامت، اعمال سنجیده می شود، درباره عده ای می فرماید:

« فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا » (۱)

چون ایشان چیزی ندارند، برای آنان ترازویی قرار نمی دهند. اینان به نهایت کوچکی رسیده اند. نقطه مقابل آن، عشق الهی است که انسان را به سوی بی نهایت بزرگ شدن حرکت می دهد.

نمره عشق الهی

عشق الهی انسانی را از عمق چاه، بر تخت عزیزی مصر وجود می رساند و او را

ص: ۶۵

به اسوه ای تبدیل می کند که برای هر جمعیت و دل و جانی و هر پیر و جوان و مرد و زنی الگو می شود. این سعه عشق الهی در دنیا است، اما تماشای جمال واقعی او باید در قیامت صورت بگیرد. سعه وجودی این عاشق، در دنیا نمی گنجد و خداوند باید جهان بی نهایتی را برپا کند تا بتوان در آن بی نهایت ها را دید. در این سوره مبارکه، عشق در این دو سو مطرح شده است. نماد عشق حیوانی، یک خانم جوان است به نام زلیخا و نماد عشق الهی، جوانی است در اوج زیبایی، به نام یوسف. این دو عشق، با هم، در یک جنگ شدید، از سوی زلیخا و جهاد جانانه از سوی یوسف قرار گرفته اند. عشق الهی، عشق حیوانی را سرکوب کرد و پستی این عشق و کمال آن عشق را تجلی و ظهور داد. هر که کند روی طلب سوی او قبله ذرات شود کوی او

زیباترین مطلبی که در توضیح این یک بیت می توانم بگویم، این است که صاحب دعای ابو حمزه ثمالی، حضرت زین العابدین علیه السلام، روی منبر مسجد شام، به مردم گفت که می دانید چه کسی را کشته اید؟ کسی را که همه ماهیان دریا و پرندگان هوا و فرشتگان خدا برای او گریه کردند، همه جنیان و درختان و انبیا و علی و زهرا و امام مجتبی علیهم السلام، برای او گریه کردند. شما شامیان کر بودید و ناله همه موجودات را که برای او بلند بود، نشنیدید و گرنه، می شنیدید که همه ذرات عالم، در عصر عاشورا می گفتند:

□
«بأبی أنت و أمی یا أبا عبد الله!» (۱)

ص: ۶۸

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۵۰۲/۱۴، باب ۶۶، حدیث ۱۹۶۹۴؛ «عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ شَيْبٍ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ لَهُ يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لَشَيْءٍ فَأَبْكْ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبِحُ الْكَبْشُ وَقُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِمَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَبِيهُونَ وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ لِقَتْلِهِ...». مستدرک الوسائل: ۳۹۱/۱، باب ۲۲، حدیث ۹۵۲؛ «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا زُرَّارَةُ إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا اخْتَضَبَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ وَ لَمَّا اذْهَبَتْ وَ لَمَّا ائْتَتْ وَ لَمَّا رَجَلَتْ حَتَّى أَتَانَا رَأْسُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ...». بحار الأنوار: ۲۱۵/۴۵، باب ۴۰؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۵۴/۴؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعِينَ يَوْماً بِاللَّيْلِ».

قدم اوّل عشق

بنابر آیات و روایات، ما قدم اول را برای عاشق شدن برنمی داریم. قدم اول را او برمی دارد و تو قدم دوم را. او به سوی تو می آید و خود را به قلب تو می نمایاند: گر به ره عشق در آتش خوش است

عاشق جان و مال، نمی تواند خود را نگه دارد و همواره به معشوق می گوید :

جان و مال را چگونه و کی برای تو خرج کنم؟ معشوق راهنمایی می کند و می گوید :

برای تو پنج وقت ملاقات قرار داده ام. نماز خواندن، سرود و شعر عشق است به زبان عربی و بیان عشق دل است. آن وقت که در برابر او می ایستد و با همه وجود می گوید :

« إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ » (۱)

او می گوید : راه باز کنید. بنده ام راه می خواهد. موجودات و تعلقات! برای عاشق من راه باز کنید که او می خواهد بیاید. اصرار امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قرآن، برای درک همین حقایق است. اگر انسان عمرش تمام شود و به حلاوت این سخنان نرسد دچار خسران بزرگ شده است.

زیبای بی نهایت

خانمی نزد عارفی آمد و گفت : شوهرم می خواهد مرا رها کند و به دنبال زن دیگری برود. آن گاه گفت: می دانم که نگاه به نامحرم حرام است؛ از این رو، من خودم را به زنان دیگر نشان می دهم تا ایشان برای تو تعریف کنند که کسی در این شهر، زیباتر از من نیست. این عارف، به جای این که این خانم را راهنمایی کند، نعره ای زد و غش کرد. خانم هم ترسید و از آن جا رفت. عارف را به هوش آوردند و گفتند: چرا پاسخ او را ندادی؟ گفت: پاسخی نداشتم که بدهم. او به من گفت: من

ص: ۷۰

۱ - ۱) - فاتحه (۱) : ۵ - ۶؛ «پروردگارا! [تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم . * ما را به راه راست راهنمایی کن .»

زیباترین زن این شهر هستم و شوهرم می خواهد مرا رها کند. دیدم خدا دارد به من می گوید: من که زیبای بی نهایت هستم، چرا دنبال غیر من رفتی؟ آیا کسی زیباتر از مرا پیدا کردی؟ ثروتمندتر از مرا پیدا کردی؟ کریم تر از مرا پیدا کردی؟ آمرزنده تر از مرا پیدا کردی؟ (۱)

عشق پایدار و ناپایدار

عشق حیوانی، با بدن سر و کار دارد و ناپایدار است، اما عشق الهی، چون یک طرف آن، حضرت حق است و در طرف دیگر، دل است، کشش حضرت حق، کشش بی نهایت است و وقتی در این دل تجلی کند، به علت شایستگی صاحب دل و بر اثر کشش معشوق، عاشق می شود. این عشق، همواره رو به افزایش می رود و جایی برای نفرت و طلاق و جدایی برای او نمی گذارد. این شعله، همچنان اضافه می شود تا وجود عاشق را به حقیقت معشوق تبدیل می کند:

«اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَاوَةَ وَدُّكَ» (۲)

ص: ۷۱

۱-۱) - بحار الأنوار: ۳۸/۱۰۱، باب ۳۴، حدیث ۳۴؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّظْرُ سَيِّئُهُمْ مَسِيئُهُمْ مِنْ سَيِّئَاتِهِمْ إِبْلِيسَ فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفًا مِنَ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ.» حدیث ۳۵؛ «وَقَالَ لِكُلِّ عَضْوٍ مِنْ ابْنِ آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزَّانَا فَالْعَيْنُ زِنَاهُ النَّظْرُ وَ اللِّسَانُ زِنَاهُ الْكَلَامُ وَ الْأُذُنَانِ زِنَاهُمَا السَّمْعُ وَ الْيَدَانِ زِنَاهُمَا الْبَطْشُ وَ الرَّجُلَانِ زِنَاهُمَا الْمَشْيُ وَ الْفَرْجُ يُصِدُّ ذَلِكَ وَ يُكْذِبُهُ.» الکافی: ۵۵۹/۵، حدیث ۱۲؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقَبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ النَّظْرُ سَيِّئُهُمْ مِنْ سَيِّئَاتِهِمْ إِبْلِيسَ مَسِيئُهُمْ وَ كَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسِيرَةً طَوِيلَةً...» المحاسن: ۱۰۹/۱، باب ۴۹، حدیث ۱۰۱؛ «یحیی بن المغیره عن ذافر رفعه قال قال عيسى ابن مريم عليه السلام إياكم والنظرة فإنها تزرع في القلب و كفى بها لصاحبها فتنة.»

۲-۲) - بحار الأنوار: ۱۴۷/۹۱، باب ۳۲؛ «الْمُنَاجَاةُ السَّابِعَةُ مُنَاجَاةُ الْمُطِيعِينَ لِلَّهِ لِيَوْمِ الْخَمِيسِ ... اللَّهُمَّ احْمِلْنَا فِي سَائِرِ نَجَاتِكَ وَ مَتَعْنَا بِلَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ وَ أَوْرِدْنَا حِيَاضَ حُبِّكَ وَ أَذِقْنَا حَلَاوَةَ وَدُّكَ وَ قُرْبِكَ ...»

همه دنیا و آخرت، در این محبت غرق است. در این عشق است که عاشق حق، نه دنیا می خواهد و نه آخرت. ظاهراً این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله است که می فرماید :

این قلبی که نه طالب دنیا است و نه طالب عقبی، بلکه طالب مولا است و معشوق هم چون همه کاره عالم است، عاقبت به همه عالم می گوید: مطیع عاشق من و ملک او باش. (۱) امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید : گفتار، نشان دهنده وضع باطن است. این گوینده باید مزه عشق را چشیده باشد. بعضی از این اشعار، حکمت الهی است و با دل کار می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : گنج هایی زیر عرش خدا هست که کلید آن ها زبان شعرای حکیم است. این کار دل است که انسان واقعاً خدا را از درون باور کند راه آن پس از بعثت پیامبر تا قیامت، کتاب عشق حضرت حق، یعنی قرآن مجید است. این عشق، از آن راه برقرار می شود.

قرآن، طریق دلباختگی

مردی را می شناختم که شغلش حمالی بود. همسرش مرده بود و او در گوشه ای زندگی می کرد. یک مقدار دید چشم او تار شده بود. من گاهی نزد او می رفتم. به من می گفت : هر وقت می خواهی نزد من بیایی، سعی کن شب جمعه باشد که من بیایم و در مجلس دعای کمیل علی علیه السلام بنشینم و لذت ببرم. او واقعاً با امیرالمؤمنین علیه السلام هم نشینی می کرد. آن زمان، روزی بیست تومان بدست می آورد. از روز شنبه تا پنجشنبه پول هایش را جمع می کرد. به سیصد تومان یا چهارصد تومان که می رسید،

ص: ۷۲

۱ - ۱) - تحریر المواعظ العددیه: ۲۴۵؛ «و قال صلی الله علیه و آله : القلب ثلاثه أنواع: قلب مشغول بالدنیا، و قلب مشغول بالعقبی، و قلب مشغول بالمولی؛ أمّا القلب المشغول بالدنیا فله الشدّه و البلاء، و أمّا القلب المشغول بالعقبی فله الدرجات العلی، و أمّا القلب المشغول بالمولی فله الدنیا و العقبی و المولی.»

بیست تومان برای مخارج یک هفته برمی داشت و بقیه آن را برای یک خانواده فقیر که مخارج آن اداره نمی شد، صرف می کرد. من هر وقت نزد او می رفتم، ساعت معینی بود که مزاحم شغل او نباشد. او در گوشه ای نشسته بود و قرآن مجید روی زانویش و او غرق در کتاب خدا بود. آیه ای می خواند و زار زار گریه می کرد. هر سه شبانه روز هم یک بار قرآن را ختم می کرد. از راه قرآن، دل باخته خداوند بود. وقتی با من حرف می زد، احساس می کردم که نور از دهان او خارج می شود. امروزه این افراد، در جامعه کم شده اند؛ این کتاب عشق است.

عشق در تجلی آیات

قرآن پنجاه اسم دارد. یک اسم آن، رحمت است. رحمت عین عشق است، اما انسان باید دل بدهد که این آیات، برای او جلوه کند و در تجلی آیات، صدای پای عشق شنیده شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: این افراد، هر وقت قرآن می خوانند، اگر خداوند جلوی جان ایشان را نگیرد، جان بدن را رها کرده، پرواز می کند. (۱) در شب عاشورا، با آن وضعیت گرسنگی و تشنگی و تاریکی بیابان، با یقین به کشته شدن همه افراد، امام حسین علیه السلام به قمر بنی هاشم علیه السلام فرمود: برو جلوی حمله دشمن را بگیر و به آنها بگو: جنگ را تا فردا صبح به تأخیر بیندازید:

«فَإِنَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي أَحَبُّ الصَّلَاةِ لَهُ وَتَلَاوَهُ كِتَابِهِ» (۲)

ص: ۷۳

۱-۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴ (هَمَّام)؛ «... أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لَأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلًا يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَبِيرُونَ بِهِ دَوَاءً دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِبَايَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبٌ أَعْيُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِبَايَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ ...»

۲-۲) - بحار الأنوار: ۳۹۱/۴۴، باب ۳۷؛ اللهوف، سيد بن طاووس: ۸۹؛ «... فَجَاءَ الْعَبَّاسُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ الْقَوْمُ فَقَالَ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غَدٍ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ قَدْ أَحَبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تَلَاوَهُ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ ...»

خدا می داند که من عاشق این کتاب هستم. یک شب دیگر من زنده باشم و قرآن بخوانم.

علامت باور واقعی

صاحب بصیرتی به من می گفت که آیات عذاب را هم روی منبرها قرائت می کنی؟ گفتم: بله. گفت: کنار آیات عذاب، گریه هم می کنی؟ گفتم: نه، گفت: پس چرا با این زبان آلوده و چشم کور قرآن می خوانی؟ مگر آیات عذاب را باور نکرده ای؟ اگر باور کرده ای، چرا ناله نمی زنی؟ در آن جا که خداوند می فرماید:

« وَ أَصْحَابُ الشُّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشُّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ » (۱)

شکم شما را در قیامت از زقوم پر می کنم که یک قطره از آن را اگر به هفت دریا بزنم، یک موجود زنده در آن نمی ماند. گفتم: دعا کن که از این پستی نجات پیدا کنیم.

شیخ بهایی می گوید: ای باد صبا به پیام کسی چو به شهر خطاکاران بررسی

بگذر به محله مهجوران

ص: ۷۴

۱-۱ - واقعه (۵۶) : ۴۱ - ۴۲؛ «و شقاوتمندان، چه دون پایه اند شقاوتمندان! در میان بادی سوزان و آبی جوشان [قرار دارند]».»

گفتم که مگر به سی برسی خود را دریابی و دانی چه کسی [\(۱\)](#)

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۷۵

۱-۱ - شیخ بهایی.

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

أحسن القصص بودن داستان یوسف، به علت زیبایی صورت یوسف نیست، بلکه به خاطر سیرت او است که این زیبایی، با دوام و همیشگی است. خداوند این سیرت را در این سوره، ملائک انسانیت معرفی کرده است و آن را نقطه پرواز انسان دانسته است.

در داستان یوسف، خداوند دو عشق را مطرح می کند. مایه و اصل یکی، شهوت حیوانی است که دوامی ندارد و در باطن، گرگ بسیار خطرناکی است که دهانش برای بلعیدن انسان باز است. ریشه این عشق، چون با حق پیوند ندارد، پیامبر آن را

«اعدی عدوک نفسک الّتی بین جنّیک» (۱)

ص: ۷۶

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۱؛ عوالی اللالی: ۱۱۸/۴، حدیث ۱۸۷؛ و نیز در این زمینه آمده است: من لا یحضره الفقیه: ۳۸۱/۴، حدیث ۵۸۳۳؛ الأمالی للصدوق: ۳۹۳، حدیث ۴، المجلس الثانی و الستون؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِهِ ... مِنْ اعْتَدَلَ يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُورٌ وَ مَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا هِمَّتَهُ اشْتَدَّتْ حَسْرَتُهُ عِنْدَ فِرَاقِهَا وَ مَنْ كَانَ غَدُهُ شَرًّا يَوْمِيهِ فَهُوَ مَحْرُومٌ وَ مَنْ لَمْ يُبَالِ بِمَا رَزَى مِنْ آخِرَتِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ دُنْيَاهُ فَهُوَ هَالِكٌ وَ مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَى وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصٍ فَمَالَمُوتٌ خَيْرٌ لَهُ يَا شَيْخُ ارْضَ لِلنَّاسِ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ وَ انْتِ إِلَى النَّاسِ مَا تُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْكَ ...»

نامیده است. این در ظاهر، عشق است و در باطن یک تمایل صد در صد حیوانی است که طوفان کوبنده ای را بر ضد انسان ایجاد کرده، عقل را اسیر می کند. انسان حاضر نیست در فضای این عشق، سود و ضرر را تشخیص دهد. در این عشق، لذت بدن مطرح است، جهل محض است و عقل در آن نیست.

در طرف دیگر، عشق الهی است که آتش است، اما آتش الهی، که اگر در درون کسی افروخته شود، چنان عقل را می پزد که انسان در عصر خود یا در همه اعصار و قرون، عاقل ترین انسان می شود. چنانکه پیامبران نیز عاشق خدا بودند :

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ » (۱)

اهل دل، این «اشد حبا» را با واژه عشق معنا می کنند تا بتوانند آن را به درک مردم برسانند. علت عشق اینان هم معرفت، عقل، وجدان و فکر ایشان است و به کارگیری این ابزار معنوی ایشان را رفعت داده تا مقام پیامبری به ایشان داده شده است.

عاقل ترین مردم

در «اصول کافی» آمده است که پیامبران، عاقل ترین مردم زمان خود بودند و انبیای اولوالعزم، عاقل ترین موجودات تا روز قیامت هستند. (۲) آنان از فرشتگان هم که

ص: ۸۰

۱-۱ - بقره (۲): ۱۶۵؛ «ولی آنان که ایمان آورده اند، محبت و عشقشان به خدا بیش تر و قوی تر است.»
۲-۲ - الکافی: ۱۲/۱، حدیث ۱۱؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لَابَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَ لَارَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمَلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ وَ مَا يُضْمِرُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنَ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ وَ مَا أَدَى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ عَنْهُ وَ لَابَلَغَ جَمِيعَ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَ الْعُقَلَاءُ هُمْ أَوْلُو الْأَبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أَوْلُو الْأَبَابِ.»

عقل محض هستند، عاقل ترند. این وجدان الهی، چنان عقل را کامل می سازد که ایشان از همه جهانیان، نسبت به مردم، در منش و کردار، با وجدان تر بودند و از نظر انصاف دهی به مردم، منصف ترین مردم روی زمین بودند. رفتاری که با مردم داشتند، شگفت انگیز است؛ مانند رفتاری که یوسف با خانواده، برادران، مردم مصر و کسانی که او را از چاه درآوردند، داشته است.

□
این آتش که آتش الهی و «نار الله» است، در درون، با حرارت خود، نیروهای الهی را می پزد و سرانجام، از وجود انسان، انسان کامل و جامع می سازد.

در روایات، درباره این انسان کامل آمده است:

«بُؤْجُودِهِ تَبَيَّنَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ»^(۱) به خاطر کُل وجود باطن او، خداوند آسمان ها را سر پا نگه می دارد. اگر او بمیرد، زمین دهان باز می کند و همه را فرو می برد؛ چون تکیه گاه و لنگر آسمان ها و زمین، انسان کامل است که با این عشق، به درجه پختگی و کمال رسیده است.

ص: ۸۱

۱- ۱) - تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم: ۴۶۲/۱؛ شجره طوبی: ۲۷۰/۲؛ مجمع النورین: ۲۸۴؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن: ۳۴/۲۳؛ «اشار به قوله امام صادق عليه السلام: هذا علي إليه، و أشهد أن الأئمة الأبرار و الخلفاء الأخيار بعد الرسول المختار علي قامع الكفار و من بعده سيد أولاده الحسن بن علي، ثم أخوه السبط التابع لمرضات الله الحسين، ثم العابد علي، ثم الباقر محمد، ثم الصادق جعفر، ثم الكاظم موسى، ثم الرضا علي، ثم التقى محمد، ثم النقي علي، ثم الزكي الحسن، ثم الحجج الخلف القائم المنتظر المهدي المرجى الذي ببقائه بقيت الدنيا و بيمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض و السماء و به يملأ الله الأرض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما.»

وقتی یک کاسب، به حضرت رضا علیه السلام عرض می کند که یابن رسول الله! اجازه بفرمایید که من از شهر خودمان بیایم و در خراسان خدمت شما زندگی کنم. علت آن هم این است که در شهر ما عده ای سبک مغز پیدا شده اند که حاضر به پذیرش حقایق نیستند و من زجر می کشم. ائمه، در این شهر حتی بدن ما را نمی خواهند؛ رنج افتادن بدن ما را می خواهند و به ما فرموده اند:

«الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ» (۱)

ص: ۸۲

(۱ - ۱) - الکافی: ۲/۲۳۹، حدیث ۳۰؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لَأَهْلِ الدِّينِ عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ وَ آدَاءَ الْأَمَانَةِ وَ وِفَاءَ بِالْعَهْدِ وَ صِدْقَ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَةَ الضُّعَفَاءِ وَ قِلَّةَ الْمُرَاقِبَةِ لِلنِّسَاءِ أَوْ قَالَ قِلَّةَ الْمَوَاتَاةِ لِلنِّسَاءِ وَ يَذَلُّ الْمَعْرُوفُ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ سَيِّعَةَ الْخُلُقِ وَ اتِّبَاعَ الْعِلْمِ وَ مَا يَقْرُبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زُلْفَى طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بَ وَ طُوبَى شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي دَارِهِ غُصْنٌ مِنْهَا لَا يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِهِ شَهْوَةٌ شَيْءٌ إِلَّا آتَاهُ بِهِ ذَلِكَ وَ لَوْ أَنَّ رَاكِبًا مُجَدًّا سَارَ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ مَا خَرَجَ مِنْهُ وَ لَوْ طَارَ مِنْ أَشْفِئِهَا غُرَابٌ مَا بَلَغَ أَعْلَاهَا حَتَّى يَسْقُطَ هَرِمًا إِلَّا فِي هَذَا فَارَعَبُوا إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ إِذَا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ افْتَرَشَ وَجْهَهُ وَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَكَارِمِ يَدَيْهِ يُتَابَعِي الَّذِي خَلَقَهُ فِي فَكَائِكَ رَقَبَتِهِ أَلَا فَهَكَذَا كُونُوا». بحار الأنوار: ۲۹۱/۶۴، باب ۱۴، حدیث ۱۴؛ الأمالی للصدوق: ۴۹۳، حدیث ۱۲، المجلس الرابع و السابع؛ «عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُؤْمِنُ خَلَطَ عِلْمَهُ بِالْحِلْمِ يَجْلِسُ لِيَعْلَمَ وَ يُنْصِتُ لِيَسْلَمَ وَ يَنْطِقُ لِيَفْهَمَ لَا يَحْدِثُ أَمَانَتَهُ الْأَصْدِقَاءَ وَ لَمَّا يَكْتُمُ شَهَادَتَهُ الْأَعْدَاءَ وَ لَا يَفْعَلُ شَيْئًا مِنَ الْحَقِّ رِيَاءً وَ لَمَّا يَتْرُكُهُ حَيَاءً إِنْ زَكِيَ خَافَ مَا يَقُولُونَ وَ يَسْتَتَعْفِرُ اللَّهُ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ لِيَعْرِضَهُ قَوْلٌ مِنْ جَهْلِهِ وَ يَخْشَى إِحْصَاءَ مَنْ قَدَّ عِلْمَهُ وَ الْمُنَافِقُ يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهِي وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي إِذَا قَامَ فِي الصَّلَاةِ اعْتَرَضَ وَ إِذَا رَكَعَ رَبَضَ وَ إِذَا سَجَدَ نَقَرَ وَ إِذَا جَلَسَ شَعَرَ يُمَسِّي وَ هُمُّهُ الطَّعَامُ وَ هُوَ مُفْطِرٌ وَ يُضْبِحُ وَ هُمُّهُ النَّوْمُ وَ لَمْ يَشْهَرِ إِنْ حَدَّثَكَ كَذْبَكَ وَ إِنْ وَعَدَكَ أَخْلَفَكَ وَ إِنْ ائْتَمَّتْهُ خَانَكَ وَ إِنْ خَالَفَتْهُ اعْتَابَكَ». بحار الأنوار: ۲۹۳/۶۴، باب ۱۴، حدیث ۱۵؛ الخصال: ۲۶۹/۱، حدیث ۴؛ «... عَنِ الطَّائِسِ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ حَمْسٌ قُلْتُ وَ مَا هُنَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ الْوَرَعُ فِي الْخُلُوهِ وَ الصَّدَقَةُ فِي الْقِلَّةِ وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ الْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ الصَّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ».

مؤمن رنج‌ها را تحمل می‌کند که مردم از دست او در راحتی باشند.

کدام پیامبر و نبی و امام، راحت بود؟ رسول اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمود: هیچ پیامبری در میان پیامبران، مانند من رنج ندیده است. (۱) ائمه علیهم السلام بدن راحت نمی‌خواهند، بلکه دل و مغز و نفس راحت می‌خواهند. ایشان با بدنی که برای دنیا و آخرت خود در تلاش است، موافق اند؛ ولی با کسی که خدعه‌گر و حيله‌گر است و عقل خود را صرف مکاری می‌کند و با روح آلوده و دل نجس زندگی می‌کند، مخالف هستند، امام رضا علیه السلام به آن شخص فرمود: هرگز اجازه نمی‌دهم از شهر خود هجرت کنی.

وقتی علت را پرسید حضرت فرمودند: زیرا خداوند به خاطر تو یک نفر، همه عذاب‌ها را بر مردم آن شهر حرام کرده است. (۲) اگر تو بیرون بیایی، یا طوفان می‌شود یا صاعقه می‌زند و همه را به عذاب دچار می‌کند. راحت مردم به خاطر تو است، گرچه آنان با تو دشمن باشند.

نقش معصوم در عالم

امروز در سراسر کره زمین، فقط یک نفر انسان کامل است و آن هم شخص

ص: ۸۳

۱- ۱) - کنز العمال، المتقی الهندی: ۱۳۰/۳، حدیث ۵۸۱۷ و ۵۸۱۸؛ «ما أوذی أحد ما أوذیت.» «ما أوذی أحد مثل ما أوذیت فی الله.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲۷۸/۴۹، باب ۱۸، حدیث ۳۲؛ الاختصاص: ۸۷؛ رجال الکشی: ۵۹۴، حدیث ۱۱۱۱؛ «عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أُرِيدُ الْخُرُوجَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ كَثُرَ الشَّفَهَاءُ فِيهِمْ فَقَالَ لَاتَفْعَلْ فَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ يُدْفَعُ عَنْهُمْ بِكَ كَمَا يُدْفَعُ عَنْ أَهْلِ بَغْدَادَ بِأَبِي الْحَسَنِ الْكََاظِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

معصوم است. به یقین بدانید که اگر این انسان کامل از دنیا برود، با جدا شدن روح او از بدن، همه آسمان ها به هم می ریزند و زمین هم اهل خود را فرو می برد. در روایات آمده است که پس از رفتن او قیامت می شود :

« وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ » (۱)

وقتی که امام حسین علیه السلام را کشتند، اگر زمین العابدین علیه السلام نبود، قطعاً نظام عالم به هم می ریخت. پشت پرده این عالم، خبرهای شگفت انگیزی است که ما از آن خبر نداریم. نمی دانیم بین خدا و بندگان کامل و اولیای او چه ارتباطی برقرار است. زمین تاریک بود و آسمان ها بی نور بودند و خداوند مخالف ظلمت است. به فرشتگان فرمود :

« إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... » (۲)

تا زمین به وجود آن خلیفه روشن شود.

« وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا » (۳)

نور مربی و روشن شدن به نور انسان کامل، این کار عشق است. که یوسف در این نقطه از عشق بود.

عشق حقیقی و مجازی

عشق حیوانی و الهی، مانند خدا و انسان، حق و باطل، روز و شب، یک جا جمع نمی شوند. وقتی مقابل هم قرار بگیرند، هم دیگر را دفع می کنند، ولی دو عاشق

ص: ۸۴

۱-۱ - تکویر (۸۱) : ۲؛ «و هنگامی که ستارگان تیره و بی نور شوند.»

۲-۲ - بقره (۲) : ۳۰؛ «مسلماً من جانشینی در زمین قرار خواهم داد.»

۳-۳ - زمر (۳۹) : ۶۹؛ «و زمین به نور پروردگارش روشن می شود.»

مجازی، مانند یک پسر و دختر، که عشق ایشان حیوانی است، به شدت همدیگر را جذب می کنند. یوسف و زلیخا به شدت هم دیگر را دفع می کردند. زلیخا اظهار علاقه می کرد؛ ولی یوسف می گفت: من به تو هیچ میلی ندارم. این درگیری تا ده سال ادامه داشت تا این که بدون هیچ جرمی، یوسف را به زندان انداخت. وقتی با بی احترامی او را در زندان انداختند، اولین بار که با خود حدیث نفس می کرد، با حالتی عاشقانه به خداوند عرض کرد:

« قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ... » (۱)

زندگی در آن کاخ، برای من تلخ بود. الان راحت شدم؛ یعنی زیباترین زن مصری برای یوسفی که عشق حیوانی نداشت، تلخ بود. یوسف، زلیخا را تاریک و به صورت یک دیو ماده می دید. چشم و زبان او چشم و زبان دیگری بود.

تواضع صاحب کتاب ریاض المسائل (۲)

ص: ۸۵

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۳۳؛ «پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»
۲-۲ - ریاض المسائل کتابی استدلالی در فقه شیعه امامیه به زبان عربی. نوشته سید علی طباطبائی (م ۱۲۳۱ ق) شرحی است مزجی بر مختصر النافع نوشته محقق حلی (م ۶۷۶ ق) از آن رو که نویسنده ریاض، شرح موجزی نیز بر مختصر النافع نگاشته، این اثر به الشرح الکبیر نیز معروف است. تألیف آن در فاصله ۱۱۹۲ - ۱۱۹۶ ق سامان گرفته است. نخستین بار در ۱۲۶۸ ق یعنی سی سال پس از وفات مؤلف چاپ سنگی شد و پس از آن نیز بیش از ده بار به همان صورت به چاپ رسیده است. به جز چاپهای سنگی چند چاپ دیگر با تحقیق و تصحیح از این کتاب به انجام رسیده است که عبارتند از: تحقیق دارالهادی، بیروت، ۱۴۱۲ ق؛ تحقیق جامعه مدرسین، قم ۱۴۱۴ ق؛ تحقیق مؤسسه آل البیت، قم ۱۴۱۸ ق. ریاض نخستین اثر فقهی استدلالی مبسوطی است که تمامی ابواب فقه به جز امر به معروف و مفسد را دارا است، و در دوره ای جزو متون درسی بوده است. این کتاب بر مستند الشیعه ملا-احمد نراقی و جواهر الکلام تأثیر فراوان داشت و در مواردی نیز عین عبارات آن را به تفصیل آورده اند. شیخ انصاری شاگردانش را بر بحث و تحقیق در کتاب ریاض تشویق می کرد و می گفت: در دستیابی به رتبه اجتهاد بسیار نقش دارد. سید علی طباطبائی نویسنده منتهی المقال خواهر زاده وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶ ق) و داماد او است. که در مکتب فقهی و اصولی وی پرورش یافته است جز نزد وحید و فرزندش شاگردی نکرده است. (دایره المعارف تشیع:

(۴۲۷/۸)

صاحب کتاب فقهی ریاض، هنگام نوشتن این کتاب، به بحث قبله که رسید، دید در این رشته تخصصی ندارد. کسی که می خواهد این بحث فقهی را بنویسد، واقعاً به تخصص علم نجوم نیازمند می شود که ماه و ستاره و گردش زمین و درجات جغرافیایی را بداند. ایشان این رشته را نخوانده بود. به یکی از شاگردان خود که متخصص این فن بود، گفت: دو سه ماه به خانه ما تشریف بیاورید و به من درس نجوم بدهید. آخوند واقعی شیعه، این اندازه متواضع است. علما این تواضع را از انبیا دارند، عاشق خدا کبر و غرور ندارد.

حکایت تواضع ملا طاهر قزوینی

ملا طاهر قزوینی، در شهر قزوین، کتابی از ملا محسن فیض (۱) به دستش رسید و این علم پیچیده فیض را متوجه نشد. گفت: نویسنده این کتاب، کافر است. فیض انسان کوچکی نبود. چهارصد سال است که مردم و علما سر سفره فیض کاشانی هستند. سه ماه بعد دریافت که اشتباه کرده است. با پای برهنه، حدود صد و چند کیلومتر، از قزوین و بویین زهرا و جاده ساوه به قم آمد و نود کیلومتر هم تا کاشان آمد و در خانه فیض را زد. فیض گفت: کیست؟ با گریه گفت:

«یا محسن قد أتاک المسیء»

ص: ۸۶

۱- ۱) - شرح حال ملا محسن فیض کاشانی در کتاب مرگ و فرصت ها جلسه ۱۲ آمده است.

گفت من در حق تو اشتباه کردم. این هم پاهای تاول زده ام. آمده ام بگویم: اشتباه کرده ام. من طاقت عذاب خدا را ندارم. آتش عشق از من دیوانه پرس

آری عنوان مرجعیت و رئیس جمهور و استاد و استادیار کارساز نیست، بلکه تنها عشق، کارساز است.

ادامه داستان تواضع صاحب ریاض

شاگرد با جسارت و بی ادبانه به استاد گفت: تو می دانی که من متخصص علم نجومم؟ باید بیایی و شاگردی مرا بکنی. ایشان فرمود: من حاضرم بیایم، اما به علت موقعیتی که دارم، این قدر مردم به من مراجعه می کنند که اگر بخواهم به خانه تو بیایم، وقت بسیاری از من گرفته می شود. گفت: فقط در این صورت ممکن است.

استاد گفت: باشد. کتاب نجوم را زیر بغل گذاشت و از خانه بیرون آمد و به حرم حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام رفت و کتاب را نشان ابی عبدالله داد و گفت: من دارم فقه می نویسم و مجبورم این کتاب را هفت - هشت ماه بخوانم. شاگرد من حاضر نشد خانه من بیاید. من حاضرم به خانه او بروم؛ اما وقتم تلف می شود. به جای او شما این علم را به من درس بده و زار زار گریه کرد. بعد از آن امام حسین علیه السلام را زیارت کرد و دو رکعت نماز زیارت خواند. ابی عبد الله هم نظری به او فرمود و همه کتاب را در سینه او گنجانید. او آمد و کتاب فقه را به زیباترین و دقیق ترین شکل نوشت: گر بماندیم زنده بردوزیم

عاشق پرورگار به علت وجود این عشق. چشم به مال و منال مردم ندارد و کمبودی هم در او نیست که حرص و حسد، او را پر کند. زیبایی صورت ها بر او جلوه نمی کند. لحظه مرگ عاشق، چه لحظه شیرینی است. در قیامت نیز چهره ای نورانی دارند:

« وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ » (۱)

« ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ » (۲)

وقتی وارد بهشت می شود، آرام می گیرد و این صدا را می شنود:

« سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ » (۳)

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۸۷

۱-۱ - عبس (۸۰): ۳۸؛ «چهره ایشان می درخشد».

۲-۲ - عبس (۸۰): ۳۹؛ «خندان و مسرور است».

۳-۳ - یس (۳۶): ۵۸؛ «بنده من! پروردگار تو است که به تو سلام می کند».

سقوط نفس

۶

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

ص: ۸۸

در يك بخش از اين سوره الهی، سخن از سقوط بسيار خطرناك نفس انسانی است. به بيان ساده تر، مئیتی كه انسان در پاسخ پرسش ديگران مطرح می كند. اين من به معنای بدن نيست، بلكه به معنای خود طبيعی و انسانی است. اين خود، با آثار فراوانی همراه است كه بدن هم به دنبال همان آثار، عكس العمل نشان می دهد.

مجموع عكس العمل های بدن، مربوط به خود طبيعی است.

خداوند از اين من، به «نفس» (۱) تعبير کرده است و آثاری را در قرآن مجيد بيان

ص: ۹۱

۱- ۱) - من لا يحضره الفقيه: ۳۸۱/۴، حديث ۵۸۳۳؛ «عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِهِ... مَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا هِمَّتَهُ اشْتَدَّتْ حَسْرَتُهُ عِنْدَ فِرَاقِهَا وَ مَنْ كَانَ غَدُهُ شَرًّا يَوْمِيهِ فَهُوَ مَحْرُومٌ وَ مَنْ لَمْ يُبَالِ بِمَا رَزِيَ مِنْ آخِرَتِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ دُنْيَاهُ فَهُوَ هَالِكٌ وَ مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَى وَ مَنْ كَانَتْ فِي نَفْسِهِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ...». بحار الأنوار: ۱۲۶/۷، باب ۶، حديث ۳؛ الأملی للطوسی: ۳۶، حديث ۳۸ المجلس الثاني؛ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَّا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا فَإِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ مِثْلُ أَلْفِ سِنَةٍ مِمَّا تَعْبُدُونَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سِنَةٍ». بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۴۵، حديث ۵؛ الأملی للطوسی: ۱۱۵، حديث ۱۷۶، المجلس الرابع؛ «عَنِ الثُّمَالِيِّ قَالَ قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ابْنُ آدَمَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا كَانَ لَكَ وَاعْظُ مِنْ نَفْسِكَ وَ مَا كَانَتْ الْمُحَاسِبَةُ مِنْ هَمِّكَ وَ مَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعْرًا وَ الْحُزْنُ لَكَ دِتَارًا ابْنُ آدَمَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ مَسْئُولٌ فَأَعِدَّ جَوَابًا.»

خدا در قرآن می فرماید :

« الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ » (۱)

به راستی که دین اسلام جامع تمام دستورهای فردی ، اجتماعی و اخلاقی است.

صعود و سقوط نفس در سوره یوسف

یک بخش از این آیات، درباره سقوط بسیار خطرناک نفس انسانی است. این سقوط، حرکت نزولی و محرومیت از واقعیات عالم است که محور اندیشه ها و خواسته های باطن و ظاهر او می شود. کام جویی یعنی این که بدن را در معرض لذت ها قرار دهد، بدون این که این لذت ها را محاسبه کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: انسان در این سقوط، از شنیدن و دیدن حقایق، کر و کور می شود. این، بخش بزرگی از آیات این سوره است و بخش دیگر، نشان دهنده صعود به جایگاه کرامت و عظمت بی نهایت و اتصال به حقایق هستی است.

خداوند در این بخش از آیات، زیبایی هایی را از نفس انسانی نشان می دهد که خیره کننده عقل ها تا روز قیامت است. آیا ما چه اندازه در این آیات و دقایق آن ها اندیشه کرده ایم؟ این سوره، دریایی بدون ساحل است. به نظر من، اگر یک انسان قرآن شناس که به باطن این سوره دست یافته، بخواهد حقایق این سوره را بیان کند، بیش از صد سال طول می کشد. (۲)

ص: ۹۳

۱- ۱) - مائده (۵) : ۳؛ «امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت ، امامت ، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل کردم .»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۶۹/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۱۶؛ تفسیر الإمام العسکری: ۳۸، ذیل آیه «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ»؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أُتِبْتُكُمْ بِأَكْبَسِ الْكَيْسِيِّينَ وَ أَحَمَقِ الْحَمَقَاءِ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَكْبَسُ الْكَيْسِيِّينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمَلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ أَحَمَقُ الْحَمَقَاءِ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهُ وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِي فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ إِذَا أَضِيحَ ثُمَّ أَمْسَى رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَ قَالَ يَا نَفْسُ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ مَضَى عَلَيْكَ لَا يُعْوَدُ إِلَيْكَ أَبَدًا وَ اللَّهُ سَائِلُكَ عَنْهُ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ فَمَا الَّذِي عَمَلْتَ فِيهِ أَ ذَكَرْتَ اللَّهَ أَمْ حَمَدْتَهُ أَ قَضَيْتَ حَقَّ أَخٍ مُؤْمِنٍ أَنْ نَفْسَتْ عَنْهُ كُرْبَتَهُ أ حَفِظْتَهُ بِظَهْرِ الْغَيْبِ فِي أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ أ حَفِظْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ فِي مُخَلَّفِيهِ أ كَفَفْتَ عَنْ غِيْبِهِ أَخٍ مُؤْمِنٍ بِفَضْلِ جَاهِكِ أ أَعْنَتِ مُسْلِمًا مَا الَّذِي صَنَعْتَ فِيهِ فَيَذُكُرُ مَا كَانَ مِنْهُ فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ جَرَى مِنْهُ خَيْرٌ حَمَدَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَبَّرَهُ عَلَى تَوْفِيقِهِ وَ إِنْ ذَكَرَ مَعْصِيَةً أَوْ تَقْصِيرًا اسْتَغْفَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَزَمَ عَلَى تَرْكِ مَعَاوَدَتِهِ وَ مَحَا ذَلِكَ عَنْ نَفْسِهِ بِتَجْدِيدِ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ عَرْضِ بَيْعِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى نَفْسِهِ وَ قَبُولِهَا وَ إِعَادَةِ لَعْنِ شَانِيئِهِ وَ أَعْدَائِهِ وَ دَافِعِيهِ عَنْ حُقُوقِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَسْتُ أَنَا قَشِكُ فِي شَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ مَعَ مَوَالِيكَ أَوْلِيَائِي وَ مُعَادَاتِكَ أَعْدَائِي.» نهج البلاغه: حکمت ۲۰۸؛ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحَ وَ مَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ وَ مَنْ خَافَ أَمِينَ وَ مَنْ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَ مَنْ أَبْصَرَ فَهِمَ وَ مَنْ فَهِمَ عَلِمَ.»

۱-۱) - حکیم، آیه الله سید محسن (۱۳۰۶ - ۱۳۹۰ ق) فرزند سید مهدی از علمای مشهور و از مراجع تقلید شیعه در عراق. حکیم در خانواده ای اصیل و روحانی در نجف اشرف متولد شد. پدرش مرجع تقلید شیعیان بنت جلیل لبنان بود. در ۷ سالگی پدرش از دنیا رفت و از همان سال قرائت قرآن و سپس صرف و نحو و علوم عربی را شروع کرد. تربیت علمی او به عهده برادر بزرگترش سید محمود حکیم قرار گرفته بود. مقدمات را تا «قوانین» نزد برادر خواند و در ادامه در محضر عالمان بزرگی مانند آخوند ملا کاظم خراسانی، آقا ضیاء عراقی، میرزا حسین نائینی و سید محمود سعید حبوبی و امثالهم حاضر شود و زانوی شاگردی بر زمین زد. در جریان قیام و مبارزه آزادی خواهانه علماء دین از جمله سید محمد سعید حبوبی (۱۳۲۲ ق) در کنار استاد خویش قرار گرفت و او را یاری داد. در ۱۳۳۳ ق متوجه امر تدریس شد و در ۱۳۵۰ ق برای اولین بار به جبل عامل مسافرت نمود و تا ۱۳۵۱ ق آنجا ماند و برای دومین بار در ۱۳۵۳ ق به آنجا مسافرت نمود. پس از وفات سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع تقلید کثیری از شیعیان گردید و پس از وفات مرحوم بروجردی مرجعیت او قوت بیشتری گرفت. حکیم در زندگی خویش توجه زیادی به بینوایان و یتیمان داشت و از همراهی با سران حکومت پرهیز کرد و در هدایت مردم برای مقابله با ظلم و ستم حکام جور نقش بسزایی داشت. سرانجام در ربیع الاول ۱۳۹۰ ق (۱۳۴۸ ش) به علت بیماری سرطان، به جوار حق تعالی شتافت. در تشییع جنازه کم نظیر او جمع زیادی از شیعیان شرکت کردند و او را در نجف اشرف در کنار کتابخانه ای که خود بنا کرده بود، دفن نمودند. حکیم تألیفاتی دارد که معروفترین آنها مستمسک العروه الوثقی است که تعلیق بر عروه الوثقی شیخ کاظم یزدی است؛ نهج الفقاهه، تعلیق بر مکاسب شیخ انصاری؛ حقائق الاصول، تعلیق بر کفایه الاصول آخوند خراسان؛ دلیل الناسک، تعلیق بر مناسک شیخ انصاری؛ منهاج الصالحین، رساله علمیه اوست؛ منهاج الناسکین در اعمال حج؛ تعلیقه بر ملحقات عروه (خطی)؛ تعلیقه بر مهمات التبصره (خطی). دائره المعارف تشیع: ۴۷۶/۶ - ۴۷۷.

است. در جلد اول آن، از آقا سید اسماعیل صدر (۱) که از شاگردان درجه اول میرزای شیرازی است، نقل می کند که می گوید: من و هم درسی هایم، زمانی که در ردیف مجتهدان شیعه و صاحب ملکه اجتهاد شده بودیم، خدمت آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی (۲) آمدم و به ایشان عرض کردیم: یک تفسیر قرآن برای

ص: ۹۵

۱-۱) - السيد اسماعيل بن محمد بن صدر الدين المعروف بالسيد اسماعيل الصدر ولد سنة ۱۲۵۸ بأصبهان و توفي بالكاظميه يوم الثلاثاء ۱۲ جمادى الاولى سنة ۱۳۳۸ و دفن في الرواق الشريف. (أعيان الشيعة: ۴۰۳/۳)

۲-۲) - فتح علي بن حسن السلطان آبادي الحائري (۱۳۱۷ هـ) فقيه إمامي، عارف ذوباع طويل في التفسير، درس في بلاده إيران و قصد العراق فأدرك محمد حسن بن الباقر النجفي صاحب الجواهر في أواخر أيامه و حضر علي: مرتضى الأنصاري و علي الخليلي ثم تخرّج بالسيد محمد حسن الشيرازي و انتقل معه الى سامراء و كان في غاية الزهد و الورع، دائم الذكر. موسوعه طبقات الفقهاء: ۹۸۴/۱۴، قسم ۲؛ نجوم السماء: ۲۰۵/۲؛ أعيان الشيعة: ۳۹۲/۸.

ما بگویید. کسی که مجتهد است، قرآن را خوب می فهمد، اما قرآن تنها همان مقدار که مجتهد می فهمد، نیست. قرآن همان مقدار نیست که یک فیلسوف، مانند علامه طباطبایی (۱) یا یک عارف کم نظیر، مانند سید حیدر آملی (۲) در قرن هفتم، که تفسیر

ص: ۹۶

۱-۱) - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن، جلسه اول آمده است.

۲-۲) - شرح حال فقهاء و حکماء، رضااستادی: ۱۰ - ۱۶؛ «آیه الله سید حیدر آملی در سال ۷۱۹ یا ۷۲۰ ه. ق در شهر آمل به دنیا آمد. نام او حیدر و لقب او رکن الدین و نسب او به هیجده واسطه به امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام می رسد. دوران تحصیل: از حدود ده سالگی در آمل شروع به تحصیل نمود و پس از چندی با سفر به خراسان و استرآباد و اصفهان از اساتید آن شهرها بهره برد و این دوران بیست سال طول کشید که خود گوید: از سالهای کودکی تا حدود سی سالگی به تحصیل علوم ظاهری از منقول و معقول به طریقه شیعه و اجداد معصومین خود مشغول بودم و پس از تکمیل تحصیل از اصفهان به آمل بازگشتم. پس از بازگشت به آمل شاید به خاطر اینکه علاوه بر سیادت و بزرگی خاندانش، به مراتب علمی بالایی دست یافته بود مورد عنایت خاص حاکم آنجا قرار گرفت. به جاه و مقام و مال فراوانی رسید اما پس از گذشت اندک زمانی به همه آن مادیات پشت، و روی سوی الله تبارک و تعالی کرده و به قصد زیارت بیت المقدس با ظاهری فقیرانه از آمل خارج و از راه قزوین و ری به اصفهان رفت. سال ۷۵۱ تا پایان عمر یعنی سال ۷۸۷ یا قدری بیشتر در نجف و حله و بغداد بوده که احتمالاً توقف در نجف و استفاضه از فیوضات علوی بیش از توقف در جاهای دیگر بوده است. اساتید و مشایخ او: علامه سید حیدر آملی در طول بیش از سی سال تحصیل در حوزه های مختلف و مصاحبت با اهل معرفت، اساتید و مشایخ فراوانی داشت اما ما فقط چند نفر آنها را می شناسیم: ۱- محمد بن الحسن فرزند علامه حلّی و معروف به فخر المحققین (۷۷۱ - ۶۸۲) دارای آثار فراوان از جمله: ایضاح الفوائد فی حلّ مشکلات القواعد که شرح قواعد الاحکام پدرش علامه حلّی است. ۲- نصیر الدین کاشی حلّی متوفای ۷۵۵ (نه ۷۳۵ که در برخی نوشته ها سبق قلم شده است) وی در کاشان متولد شده و در حله ساکن بوده و در نجف به خاک سپرده شده است. ۳- شیخ نورالدین طهرانی (تیرانی)، سید حیدر در اصفهان در مدت کوتاهی از او استفاده معنوی و اجازه ای مکتوب نیز از او دریافت کرده است. تألیفات: در سال ۷۸۱ یعنی در شصت و دو سالگی می خواسته نگارش شرح فصول خود را آغاز کند در مقدمه آن شرح می نویسد در این مدّت طولانی سی ساله (که از آمل بیرون آمده و در نجف و حله و... بوده ام) حدود چهل کتاب و رساله به عربی و فارسی نوشته ام و تعدادی از آنها را به ترتیب تاریخ تألیف یاد می کند. و نیز در جلد اول تفسیرش به نام المحيط الاعظم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم که در سال ۷۷۷ مشغول نوشتن آن بوده گوید: بر اکثر کتاب هایی که نزدیک به بیست (یا بیست و چهار) کتاب است پرداختم و این نگارش در مدت بیست و چهار سال انجام شد بنابراین بخشی از تألیفات ایشان حاشیه و شرح بر کتابهای دیگران و بخشی از آنها تألیف مستقل بوده است و این بیست و چهار سال از ۷۵۳ تا ۷۷۷ یعنی سال آغاز تألیف تفسیر المحيط الاعظم می باشد و مقصود از سی سال که در آغاز شرح فصول گفته است تألیفات من در این سی سال انجام شده، سال ۷۵۱ که سال ورود به نجف اشرف است تا سال ۷۸۱ یعنی سال آغاز تألیف شرح فصوص می باشد.

«بحر المحيط» را می نویسد، می فهمد و یا همان مقداری نیست که دانشمند متخصص علم کلام، فخر رازی (۱) در چهل جلد تفسیرش می نویسد.

اهل تسنن از ابن عباس نقل می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود: اگر آن چه از سوره حمد می دانم، برای شما بگویم، پس از تمام شدن آن، شما باید هفتاد شتر جوان بیاورید تا آن نوشته ها را بار کنید و ببرید، ولی باز هم قرآن، تنها

ص: ۹۷

۱-۱ - شرح حال ایشان در کتاب مرگ و فرصت ها، جلسه ۲ آمده است.

همان مقداری نیست که حضرت فرمودند. (۱) ملا فتحعلی به آنان خیلی احترام کرد و فرمود: من فقط بعد از نماز مغرب و عشا فرصت دارم که درس بدهم. شب اول که خدمت ایشان رفتیم، نمی دانستیم از کجای قرآن می خواهد شروع کند. ایشان این آیه را مطرح کرد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۲)

«حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ» (۳)

این از توجه خاص خدا به انسان است. یک ساعت این آیه را توضیح داد و ما شش نفر که اهل علم بودیم، برایمان بسیار جالب بود. فردا شب که آمدیم، دوباره همان آیه را مطرح کرد. شب سوم، چهارم، پنجم تا چهلم، هر شب مطلب جدیدی در تفسیر همان آیه می گفت. فرمود: من این آیه را که انتخاب کردم، تا آخر عمر برای ما بس است که درباره آن بحث کنیم و به آیه جدیدی نیاز نیست.

ص: ۹۸

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۰۳/۸۹، باب ۸، حدیث ۸۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۴۳/۲؛ «قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيرًا مِنْ تَفْسِيرِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ». عوالی اللآلی: ۱۰۲/۴، حدیث ۱۵۰؛ «رَوَى عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيرًا مِنْ بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین: ۲۳/۱؛ تفسیر اثنا عشری: ۳۰/۱؛ «او کتبت معانی الفاتحه لا وقرت سبعین بعیرا. یعنی اگر بنویسم جمیع معانی و حقایق فاتحه الکتاب را هفتاد شتر از آن پر بار کنم و نیز از ابن عباس روایت است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه از اول شب تا وقت نماز صبح از برای من تفسیر فاتحه الکتاب می فرمود و هنوز از تفسیر باء بسم الله در نگذشته بود و بعد از آن فرمود: (انا نقطه تحت الباء) من نقطه ام که در زیر باء است یعنی نقطه مرکز علم اولین و آخرینم.

۲- ۲) - مائده (۵): ۳؛ «امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت ، امامت ، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل کردم.»

۳- ۳) - حجرات (۴۹): ۷؛ «خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست.»

در بخش دیگر سوره یوسف، نفسی مطرح است که حالت صعود گرفته و به مقام قرب الهی رسیده است و به تصریح همین سوره از بندگان مخلص خدا شده است.

این روایت را مرحوم نراقی، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند :

«هَلَمَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلَمَكَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ وَ هَلَمَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ وَ هَلَمَكَ الصَّادِقُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ هَلَمَكَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ هَلَمَكَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُؤَقِنُونَ وَ إِنَّ الْمُؤَقِنِينَ لَعَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ» (۱) کل انسان ها هلاک شدند. مگر اهل علم و اهل علم هلاک شدند الا اهل عمل و عمل کنندگان به علم نیز هلاک شدند مگر مخلصین و مخلصین در جایگاه خطر بزرگ قرار دارند.

عظمت انسان الهی

خدای حضرت یعقوب علیه السلام، این پیامبر پیر و فرزندان او را وادار کرد که در برابر این نفس، تعظیم کنند. یوسف چهل سال قبل به پدرش گفت :

« إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا » (۲)

خدا یعقوب را خورشید می داند. این، خود بحث دارد که خورشید منبع تغذیه

ص: ۹۹

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲۴۵/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۱۸؛ مستدرک الوسائل: ۹۹/۱، باب ۸، حدیث ۸۶؛ مصباح الشریعه: ۳۶؛ ... هَلَمَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلَمَكَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ وَ هَلَمَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ وَ هَلَمَكَ الصَّادِقُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ هَلَمَكَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ هَلَمَكَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُؤَقِنُونَ وَ إِنَّ الْمُؤَقِنِينَ لَعَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ...»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۴؛ «[یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت : پدرم ! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند.»

منظومه شمسی است و به آن ها انرژی می دهد. خدا می فرماید: نفس تو که به این جا برسد، بر یک پیامبر هم واجب می کنم که به تو تعظیم کند. وزن تو از او بیش تر است. رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت (۱)

همه عظمت این نفس، به دیدن خدا نبود، بلکه به خدا گونه شدن بود.

خداگونه باش نه خدایین

انیشتین هم در قلبش خدا را دید. وقتی آن دانشمند مصری به او نامه نوشت که اکنون که بُعد چهارم را کشف کردی، عقیده ات درباره خدا چیست، انیشتین در پاسخ او نوشت: چه نوشته ای و چه می گویی؟ ما که خدا را در همان اتم و افلاک دیدیم. تو هنوز در مصر خدا را ندیده ای؟ خدا دیدن مهم نیست. خدا گونه شدن مهم است. همه موجودات که خدا را می بینند:

« يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... » (۲)

همه حیوانات، بعد از نیمه هر شب، خدا را مناجات می کنند. در این کویرها و آب ها چه خبر است.

حکایت بی نمازان

رسول خدا صلی الله علیه و آله با عده ای از محلی رد می شدند. یک سگ قوی هیکل، به شدت پارس کرد. اصحاب وحشت کردند. پیامبر ایشان را آرام کرد و فرمود: نترسید! این

ص: ۱۰۰

۱-۱ - سعدی شیرازی.

۲-۲ - حشر (۵۹): ۲۴؛ «آن چه در آسمان ها و زمین است، همواره برای او تسبیح می گویند.»

حيوان با من حرف می زند : ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

پارس سگ که تمام شد، حضرت فرمود: سگ مرا می شناخت و می گفت: یا رسول الله! هر روز خدا را شکر می کنم که قسمت مرا در این آفرینش، سگ شدن قرار داد و انسان قرار نداد که بی نماز شوم.

نماد آن نفسی که سقوط خطرناک کرد و از حقایق محروم شد، زلیخا بود و نماد نفسی که اوج گرفت، یوسف بود. زلیخا در مکتب مادی گری صرف، کلاس رفته بود، اما یوسف در مکتب وحی تربیت شده بود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۱۰۱

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

مسأله مهمّ دیگری که در این سوره، مطرح شده است، مسأله نفسی است که در کمال سقوط قرار گرفته و به علت افتادن در بند سقوط، آثار شیطانی و زشتی را از خود بروز می دهد و صاحب خود را سال ها به گناه و ستم سنگینی دچار می سازد؛ علت آن هم این است که صاحب آن، در گردونه تربیت يك مکتب مادی بوده است.

نفس دیگری هم در کمال صعود قرار گرفت، پرده های این عالم ظاهر را کنار زد، به ماورای عالم پرواز کرد و به مقام بندگی رسید و اعمال بدن را از کنار قرب او هدایت می کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: بدن ایشان در زمین و جانشان در عالم بالا است.

نماد نفسی که در کمال سقوط قرار داشت، زلیخا بود. همه ارزش کار و منش یوسف برای این بود که جوان بود و در کمال شهوت و زیبایی خیره کننده قرار داشت، ولی این قوه، در تسلط نفس روحانی او بود و با اختیار، آن را کنترل می کرد.

این گونه نبود که خداوند او را مسلوب الاختیار کرده باشد. خدا به اجبار نفس یوسف را کنترل نمی کرد، بلکه خود یوسف با استمداد و استعانت از خدای مهربان، نفس خود را مهار می کرد.

ص: ۱۰۲

خواسته های نفسی که ساقط شده بدتر از خواسته های موجودات درنده است.

موجودات درنده، در حمله خود، دست و پا را قطع می کنند؛ اما نفس شریر، به کرامت و انسانیت حمله می کند و انسانی را به وجود می آورد که مانند زلیخا پوچ و منحط می شود و همه حیات را در این می بیند که این دو بدن، لحظاتی در کنار هم باشند. به فکر ارزیابی حلال و حرام نیست و همه هستی را در این بدن خلاصه می کند، اما طرف مقابل او زیباترین صدا از نفس پاکش برمی آید. تعبیر قرآن این است:

« وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ ... » (۱)

این صدای نفس زلیخا است که تشنه زنا هستم، آن هم «محصنه»؛ (۲) اما نفس این جوان سیزده، چهارده یا پانزده ساله، می گوید که «معاذ الله!» من در پناه ذات مستجمع جمیع صفات به سر می برم و گرسنه زنا و گناه نیستم. این قدر این نفس قدرت دارد که زیبایی و آرایش زلیخا کم ترین زخمی به او نمی زند. وقتی او را به زندان تاریک انداختند، این چنین گفت:

ص: ۱۰۶

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۲۳؛ «و آن [زنی] که یوسف در خانه اش بود، از یوسف با نرمی و مهربانی خواستار کام جویی شد.»
۲-۲ - من لایحضره الفقیه: ۵۷۳/۳، حدیث ۴۹۶۱؛ وسائل الشیعه: ۳۱۵/۲۰، باب ۲، حدیث ۲۵۷۱۰؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَكْبَرِ الزَّنَا قَالُوا بَلَى قَالَ هِيَ امْرَأَةٌ تُوَطِّئُ فِرَاشَ زَوْجِهَا فَتَأْتِي بِوَلَدٍ مِنْ غَيْرِهِ فَتُلْزِمُهُ زَوْجَهَا فَتِلْكَ الَّتِي لَا يَكْلُمُهَا اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيْهَا وَلَا يَغْفِرُ لَهَا عَذَابُ أَلِيمٍ.» الكافي: ۱۷۷/۷، حدیث ۲؛ تهذیب الأحكام: ۳/۱۰، باب ۱، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْخُرُّ وَالْحُرَّةُ إِذَا زَنِيَا جُلِدَا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَهُ فَأَمَّا الْمُحْصَنُ وَالْمُحْصَنَةُ فَعَلَيْهِمَا الرَّجْمُ.» الكافي: ۱۷۷/۷، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۶۲/۲۸، باب ۱، حدیث ۳۴۲۱۱؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجْمُ فِي الْقُرْآنِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّ فَإِنَّهُمَا قَضِيَا الشَّهْوَةَ.»

« قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ... » (۱)

این نشان می دهد که صفحه این نفس ملکوتی، به قدر سر سوزنی زخم بر نداشته است ، اما در این مدّت طولانی، این انسان ملکوتی، فقط گفت: «معاذ الله!» . یوسف از کنار قرب حق، می بیند که زنا و گناه، سنگین ترین آتش روز قیامت است :

«وَمَنْ يَفْعَلْ فَيُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ»

دو بدنی که به حال نامشروع، با هم تماس پیدا کنند، خداوند در قیامت عذاب ایشان را دو برابر و چند برابر می کند. (۲)

یوسف می بیند :

« إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا » (۳)

ص: ۱۰۷

۱-۱) - یوسف (۱۲): ۳۳؛ «یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

۲-۲) - من لایحضره الفقیه: ۴، باب ۲۲، حدیث ۴۹۸۷؛ وسائل الشیعه: ۳۱۰/۲۰، باب ۱، حدیث ۲۵۶۹۴؛ «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا زَنَى الزَّانِي خَرَجَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ فَإِنْ اشْتَعَفَرَ عِبَادَ إِلَيْهِ قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَشْرَبُ الشَّرْبُ حِينَ يَشْرَبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا زَنَى الزَّانِي فَارَقَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ قُلْتُ فَهَلْ يَبْقَى فِيهِ مِنَ الْإِيمَانِ شَيْءٌ مَا أَوْ قَدْ انْخَلَعَ مِنْهُ أَجْمَعُ قَالَ لَبِيلُ فِيهِ فَإِذَا قَامَ عَادَ إِلَيْهِ رُوحُ الْإِيمَانِ.» من لایحضره الفقیه: ۴/۳۶۵، حدیث ۵۷۶۲؛ وسائل الشیعه: ۲۰/۳۱۱، باب ۱، حدیث ۲۵۷۰۰؛ «... يَا عَلِيُّ فِي الزَّانَا سِتُّ خِصَالٍ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْآخِرَةِ فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَيَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ وَيَعْجَلُ الْفَنَاءَ وَيَقْطَعُ الرِّزْقَ وَأَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَسَوْءُ الْحِسَابِ وَسَخَطُ الرَّحْمَنِ وَخُلُودٌ فِي النَّارِ...» الكافي: ۵/۵۴۱، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۲۰/۳۰۷، حدیث ۲۵۶۸۵؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا كَثُرَ الزَّانَا مِنْ بَعْدِي كَثُرَتْ مَوْتُ الْفَجَاءِ.»

۳-۳) - نساء (۵): ۲۲؛ «یقیناً این عمل ، عملی بسیار زشت و منفور و بد راهی است.»

او می بیند که یک زن و مرد نامحرم که فقط به هم دست می دهند، (۱) مقدمه لرزش عرش الهی است؛ چون مقدمه آلوده کردن یک مملکت و یک ملت است.

یوسف این ها را می بیند. در قرآن و روایات مطرح است که این طرفی ها در تاریکی مطلقى به سر می برند و آن چه برای ایشان مطرح است، شکم و شهوت است، اما آن طرف، در همه ارزیابی ها برای ایشان باز است و شایسته هم ارزیابی می کنند.

آنان حاضر نیستند چنین داد و ستدی را انجام دهند و خدا را به شیطان و کرامت را به پستی بفروشند.

جائی که پشیمانی سودی ندارد

یک اقرار هم از نفس خود زلیخا بشنوید. این وقتی است که می خواهند یوسف را از زندان آزاد کنند. وقتی است که شهوت آتشین فرو نشسته است و نزدیک هجده - نوزده سال از آن قضایا گذشته است. در پایان عمر، به ویژه گناه کاران حرفه ای، وضع بدی پیدا می کنند:

« فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ » (۲)

همه ندیدنی ها را درباره خود خواهی دید. این لحظه اوج پشیمانی است:

ص: ۱۰۸

۱ - ۱ - من لایحضره الفقیه: ۱۳/۴، باب ذکر جمل من مناهی النبی صلی الله علیه و آله، حدیث ۴۹۶۸؛ وسائل الشیعه: ۱۹۵/۲۰، باب ۱۰۵، حدیث ۲۵۴۱۲؛ «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آيَاتِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . مَنْ صَافَحَ امْرَأَةً تَحْرُمُ عَلَيْهِ فَقَدْ بَاءَ بِسَيِّئَةٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ التَزَّمَ امْرَأَةً حَرَامًا قَرَنَ فِي سِلْسِلَةٍ مِنْ نَارٍ مَعَ شَيْطَانٍ فَيُقَدَّفَانِ فِي النَّارِ...»

۲ - ۲ - ق (۵۰) : ۲۲؛ «پس ما پرده بی خبری را از دیده [بصیرت] ات کنار زدیم؛ در نتیجه، دیده ات امروز بسیار تیزبین است.»

« وَ لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ ... » (۱)

بسیاری در لحظه مرگ، پشیمان شده، سخنان عجیبی می گویند، ولی دیگر به درد نمی خورد. در برزخ، بیداری به اوج می رسد و در قیامت، اوج بیش تری می گیرد. (۲)

ص: ۱۰۹

(۱-۱) - نساء (۵) : ۱۸؛ «و توبه برای کسانی نیست که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که همه فرصت ها از دست رفته] می گوید : اکنون توبه کردم .»

(۲-۲) - جامع الأخبار: ۳۸؛ «خطبنا رسول الله يا أيها الناس إن في القيامة أهوالا و أفزاعا و حسره و ندامه حتى يغرق الرجل في عرقه إلى شحمه أذنه فلو شرب من عرقه سبعون بعيرا ما نقص منه قالوا يا رسول الله ما النجاه من ذلك قالوا اجثوا ركبتم بين يدي العلماء تنحوا منها و من أهوالها فإني أفتخر يوم القيامة بعلماء أمتي على سائر الأنبياء قبلي...». بحار الأنوار: ۲۲۲/۶، باب ۸، حديث ۲۲؛ «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُقْبِلٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ.. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَاتَ الْكَافِرُ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنَ الزَّبَانِيَةِ إِلَى قَبْرِهِ وَ إِنَّهُ لَيَنَاشِدُ حَامِلِيهِ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ وَ يَقُولُ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَقُولُ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ فَتَجِيبُهُ الزَّبَانِيَةُ كُلًّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ أَنْتَ قَائِلُهَا وَ يُنَادِيهِمْ مَلَكٌ لَوْ رُدُّ لِعَادَ لِمَا نَهَى عَنْهُ فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ وَ فَارَقَهُ النَّاسُ أَتَاهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ فِي أَهْوَالِ صُورِهِ فَيَقِيَمَانِهِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيِّكَ فَيَتَلَجَّجُ لِسَانُهُ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْجَوَابِ فَيَضْرِبَانِهِ ضَرْبَةً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ يَذَعُرُ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيِّكَ فَيَقُولُ لَأَأْذِرِي فَيَقُولَانِ لَهُ لِمَا دَرَيْتَ وَ لَاهِدَيْتَ وَ لِمَا أَفْلَحْتَ ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ وَ يُنْزِلَانِ إِلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ مِنْ جَهَنَّمَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الصَّالِحِينَ فُنُزِلَ مِنْ حَمِيمٍ يَعْنِي فِي الْقَبْرِ وَ تَصْلِيَهُ جَحِيمٍ يَعْنِي فِي الْأَخْرَةِ». الكافي: ۴۴۰/۲، حديث ۲؛ وسائل الشيعة: ۱۶/۸۷، باب ۹۳، حديث ۲۱۰۵۷؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرَةٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ يَوْمًا لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ.»

مردان پاکدامن برای زنان پاکدامن

یوسف یک انسان بصیر و حقیقت بین بود و زلیخا نتوانست او را به این معامله وادار کند :

« الْحَيَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ ... » (۱)

اگر زلیخا مردی را هم نفس خود در آن قصر می یافت ، بدون شک، زنا صورت می گرفت ، اما نفس یوسف هماهنگ با نفس زلیخا نبود بلکه نفسی ممتاز و الهی بود که آلوده نشد. (۲) « وَمَا يَشْتَرِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُورُ » (۳)

زلیخا را یک میت نجس و یوسف را یک زنده پاک می نامد : ذره ذره کاندیرین ارض و سماست جنس خود را هر یکی چون کهرباست

ص: ۱۱۰

۱-۱) - نور (۲۴) : ۲۶؛ «زنان پلید برای مردان پلید و مردان پلید برای زنان پلیدند و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاکند.»

۲-۲) - بحار الأنوار: ۵۰/۶۷، باب ۴۴، حدیث ۶؛ الخصال، شیخ صدوق: ۳۱/۱، حدیث ۱۱۰؛ «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِذَا طَابَ قَلْبُ الْمَرْءِ طَابَ جَسَدُهُ وَإِذَا خَبَثَ الْقَلْبُ خَبَثَ الْجَسَدُ.» بحار الأنوار: ۸۴/۴۴، باب ۲۰، حدیث ۱، باب سائر ما جرى بينه، امام حسن عليه السلام و بين معاوية و أصحابه؛ «قَامَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَفَضَ ثِيَابَهُ وَ هُوَ يَقُولُ الْحَيَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ هُمْ وَاللَّهِ يَا مُعَاوِيَةَ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ هَوْلَاءُ وَ شِعْتُكَ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبْرَأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ هُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَصْحَابُهُ وَ شِعْتُهُ.»

۳-۳) - فاطر (۳۵) : ۱۹ - ۲۱؛ «نابینا و بینا [کافر و مؤمن] یک سان نیستند ، و نه تاریکی ها و روشنایی ، و نه سایه و باد گرم سوزان.»

اهل عمل نیز با یکدیگر برابر نیستند

همه نمازخوان ها با هم هماهنگ نیستند :

« قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ » (۱)

کسانی که نمازشان «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» است با کسانی که اینگونه نیستند، هرگز هماهنگ نیست. او نماز می خواند و نمازش او را به جهنم می برد. (۲) همه جهنمی ها بی نمازها و بی روزه ها نیستند. گاهی عبادت ها باعث جهنم می شوند : « الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرْآءُونَ » (۳)

ص: ۱۱۱

۱-۲) - ماعون (۱۰۷) : ۴؛ «پس وای بر نمازگزاران!»

۲-۳) - الکافی: ۲۶۹/۳، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۴/۲۳، باب ۶، حدیث ۴۴۱۳؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لَاتْتَهَاوُنَ بِصَلَاتِكُمْ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ عِنْدَ مَيُوتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَحَفَّ بِصَلَاتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسِيكِرًا لَعَايِرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَأَوْ اللَّهِ». الکافی: ۲۶۹/۳، حدیث ۱۰؛ وسائل الشیعه: ۳۵/۴، باب ۹، حدیث ۴۴۴۷؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا قَامَ الْعَبْدُ فِي الصَّلَاةِ فَخَفَّفَ صَلَاتَهُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ أَمَا تَرَوْنَ إِلَيَّ عَبْدِي كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِ غَيْرِي أَمَا يَعْلَمُ أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِي». بحار الأنوار: ۲۵۹/۸۱، باب ۱۶؛ عدهالداعی: ۲۱۷؛ «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ صَلَّى صَلَاةً يُرَائِي بِهَا فَقَدْ أَشْرَكَ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ آيَةَ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا».

۳-۴) - ماعون (۱۰۷) : ۵ - ۶؛ «کسانی که از نمازشان غافل و در آن، سهل انگارند، * همانان که همواره ریا می کنند.»

عبادت‌تی که در آن، فریب و حيله و ریا باشد، انسان را به جهنم می برد. نفس الهی عامل هماهنگی است. یوسف و زلیخا کاملاً ناهماهنگ بودند. در تاریخ می خوانیم که وقتی عثمان را کشتند و مردم به سوی علی علیه السلام هجوم بردند و بیعت کردند.

حضرت اولین کاری که کرد، به همه استان‌ها استاندار جدید فرستاد و استاندارهای پیش از خود را به علت ناصالح بودن و نه به علت حزب و دار و دسته خاصی بودن، عوض کرد. یک استاندار باسواد و باکرامت را برای یمن انتخاب کرد و نامه ای هم به او داد که برای اداره امور، وضع مردم استان را گزارش دهند.

استاندار به یمن آمد و در مسجد، نامه حضرت را خواند. مردم گریه کردند و گفتند: آیا می شود ما خط علی علیه السلام را ببینیم؟ نامه را به اولی داد که کنار منبر بود. بعد یکی یکی آن را دیدند. بعد گفت: رأی گیری کنید. هفتصد نفر را انتخاب کردند و از میان ایشان هفتاد نفر، از میان آنان سی نفر را و سپس ده نفر را از میان آنان انتخاب کردند. سرانجام از میان ده نفر، یکی را انتخاب کردند که رأی به نام ابن ملجم درآمد.

ابن ملجم در مدینه، خدمت حضرت رسید. حضرت به صورت او خیره شد و گفت: اسم تو چیست؟ گفت: عبدالرحمن بن ملجم مرادی. آن گاه به حضرت گفت: عجیب عاشق تو هستم! (۱)

ص: ۱۱۲

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۲/ ۲۵۹ - ۲۶۲، باب ۱۲۷؛ «عَنْ لُوطِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَشْيَاخِهِ وَأَسْدِمْفِهِ قَالُوا لَمَّا تُوَفِّيَ عُثْمَانُ وَبَايَعَ النَّاسُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ حَبِيبُ بْنُ الْمُتَّجِبِ وَالْيَأَى عَلَى بَعْضِ أَطْرَافِ الْيَمَنِ مِنْ قَبْلِ عُثْمَانَ فَأَقْرَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عَمَلِهِ وَكَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا يَقُولُ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى حَبِيبِ بْنِ الْمُتَّجِبِ سَلَامًا عَلَيْكَ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي لآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَصْلِي عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَرَسُولِهِ وَبَعْدُ فَإِنِّي وَلِيِّتِكَ مَا كُنْتُ عَلَيْهِ لِمَنْ كَانَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْسِكْ عَلَى عَمَلِكَ وَإِنِّي أَوْصِيكَ بِالْعَدْلِ فِي رِعَّتِكَ وَالْإِحْسَانِ إِلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَاعْلَمْ أَنَّ مَنْ وُلِّيَ عَلَى رِقَابِ عَشْرَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَعْدِلْ بَيْنَهُمْ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَدَاهُ مَغْلُوتَانِ إِلَى عُنُقِهِ لَأَيْفُكُهَا إِلَّا عَدْلُهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا... فَلَمَّا بَايَعُوا قَالَ لَهُمْ أُرِيدُ مِنْكُمْ عَشْرَةَ مِنْ رُؤَسَائِكُمْ وَ شُجْعَانِكُمْ أَنْفُدْهُمْ إِلَيْهِ كَمَا أَمَرَنِي بِهِ فَقَالُوا سَمِعْنَا وَ طَاعَهُ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ مِائَةَ ثُمَّ مِنَ الْمِائَةِ سَبْعِينَ ثَلَاثِينَ ثُمَّ مِنَ الثَّلَاثِينَ عَشْرَةَ فِيهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمِ الْمُرَادِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ خَرَجُوا مِنْ سَاعَتِهِمْ فَلَمَّا أَتَوْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ هَتَّؤُهُ بِالْخِلَافَةِ فَرَدَّ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ وَ رَحَّبَ بِهِمْ فَتَقَدَّمَ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قَالَ السَّلَامَ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْعَادِلُ وَ الْبَدْرُ التَّمَامُ وَ اللَّيْثُ الْهَمَامُ وَ الْبَطْلُ الضَّرْعَامُ وَ الْفَارِسُ الْقَمْقَامُ وَ مَنْ فَضَّلَهُ اللَّهُ عَلَى سَائِرِ الْأَنَامِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِكَ الْكِرَامِ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صِدْقًا وَ حَقًّا وَ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثُ عِلْمِهِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَحَدَ حَقَّكَ وَ مَقَامَكَ أَصِيبَحْتَ أَمِيرَهَا وَ عَمِيدَهَا لَقَدْ اشتهرَ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ عَدْلُكَ... ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَرْمَ بِنَا حَيْثُ شِئْتَ لِتَرَى مِنَّا مَا يَسُرُّكَ فَوَ اللَّهُ مَا فِينَا إِلَّا كُلُّ بَطْلٍ أَهْمِسَ وَ حَارِمٍ أَكْمِسَ وَ شُجَاعٍ أَشْوَسَ وَ رِثْنَا ذَلِكَ عَنِ الْأَبَاءِ وَ الْأَجْدَادِ وَ كَذَلِكَ نُورُثُهُ صَالِحِ الْأَوْلَادِ قَالَ فَاسْتَحْسَنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَامَهُ مِنْ بَيْنِ الْوَفْدِ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُكَ يَا غُلَامَ قَالَ اسْمِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ مُلْجَمِ الْمُرَادِيِّ قَالَ لَهُ أَمْ مُرَادِيُّ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ

السلام إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ لَمَّا حَوَّلَ وَ لَمَّا حَوَّلَ إِلاَّ بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ قَالَ وَ جَعَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُكْرَرُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَ يَضْرِبُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى وَ يَسْتَرْجِعُ ثُمَّ قَالَ وَ يَحْكُ أَمْرَادِي أَنْتَ قَالَ نَعَمْ فَعِنْدَهَا تَمَثَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَنَا أَنْصَحُ حُكَّ مَنِي بِالْوَدَادِ مُكَاشَفَةً وَ أَنْتَ مِنَ الْأَعَادِي أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي عَدِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ قَالَ الْأَصْبَغُ بِنُ نُبَاتَهُ لَمَّا دَخَلَ الْوَفْدُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا بَعْهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَلَمَّا أَذْبَرَ عَنْهُ دَعَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَانِيًا فَتَوَثَّقَ مِنْهُ بِالْعُهُودِ وَ الْمَوَاطِئِ أَنْ لَا يَغْدِرَ وَ لَا يَنْكُثَ فَفَعَلَ ثُمَّ سَارَ عَنْهُ ثُمَّ اسْتَدْعَاهُ ثَالِثًا ثُمَّ تَوَثَّقَ مِنْهُ فَقَالَ ابْنُ مُلْجَمٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا رَأَيْتُكَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَحَدٍ غَيْرِي فَقَالَ امْضِ لِشَانِكَ فَمَا أَرَاكَ تَفِي بِمَا بَايَعْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ كَأَنَّكَ تَكْرَهُ وَ فُودِي عَلَيْكَ لَمَّا سَمِعْتَهُ مِنْ اسْمِي وَ إِنِّي وَ اللَّهُ لَأَحِبُّ الْإِقَامَةَ مَعَكَ وَ الْجِهَادَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ أَنْ قَلْبِي مُحِبُّ لَكَ وَ إِنِّي وَ اللَّهُ أُوَالِي وَ لِيكَ وَ أَعَادِي عَدُوُّكَ قَالَ فَتَبَسَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ لَهُ بِاللَّهِ يَا أَخَا مُرَادٍ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ تَصُدَّقْنِي فِيهِ قَالَ إِي وَ عَيْشِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ هَلْ كَانَ لَكَ دَايَةٌ يَهُودِيَّةً فَكَانَتْ إِذَا بَكَيْتَ تَضْرِبُكَ وَ تَلْطِمُ جَبِينَكَ وَ تَقُولُ لَكَ اسْكُتْ فَإِنَّكَ أَشَقَى مِنْ عَاقِرٍ نَاقِهِ صَالِحٍ وَ إِنَّكَ سَتَجْنِي فِي كِبْرِكَ جَنَائِهِ عَظِيمَةً يَغْضَبُ اللَّهُ بِهَا عَلَيْكَ وَ يَكُونُ مَصِيرُكَ إِلَى النَّارِ فَقَالَ قَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ لَكِنَّكَ وَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اللَّهُ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِّبْتُ وَ لَقَدْ نَطَقْتُ حَقًّا وَ قُلْتُ صِدْقًا وَ أَنْتَ وَ اللَّهُ قَاتِلِي لِمَحَالَةٍ وَ سَتَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَشَارَ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ وَ لَقَدْ قُرْبَ وَ قُتِكَ وَ حَانَ زَمَانُكَ»

اگر در ارادت خود، راست گو بودی که تا آخر عمر با علی هماهنگ بودی. ای نمازخوان لقمه حرام خور و روزه گیر بی کرامت و پست، تو عاشق علی نیستی، بلکه تو و علی یک دیگر را دفع می کنید. این آدم، در ماه رمضان، در شب قدر آمد و علی علیه السلام را به شهادت رساند.

رابطه معصوم با ائمت

خرمافروشی علی را در کوچه دید و گفت: فدایت شوم! چه دردی داری؟ گفت:

سرم درد می کند. گفت: آقا جان! دوا نمی خواهید؟ گفت: نه. گفت: چرا سرتان درد می کند؟ گفت: چون سر تو دیشب درد گرفت. سر تو با سر من یکی است. جان او با جان علی این اندازه نزدیک شده است.

بیست سال پس از شهادت امام علی علیه السلام، آمد و در خانه ام سلمه را زد و گفت: با امام حسین علیه السلام کار دارم. من به کوفه می روم، اگر امام حسین علیه السلام آمد، بگو: میثم سلام رساند. ام سلمه از جا پرید و گفت: آقا! چند سال داری؟ گفت: ۳۵ سال.

گفت: تو هنوز به دنیا نیامده بودی؛ اما ده سال در مدینه، پیامبر در نماز شب، تو را دعا می کرد: [\(۱\)](#)

ص: ۱۱۳

(۱-۱) - بحار الأنوار: ۳۴۳/۴۱، باب ۱۱۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲/۲۹۲؛ «کان میثم التمار مولی علی علیه السلام عبداً لإمرأه من بنی أسد فاشتره علی علیه السلام... و حجّ فی السنه التي قتل فیها، فدخل علی ام سلمه، فقالت له: من أنت؟ قال: عراقی فانسبته فذکر لها أنه مولی علی علیه السلام. فقالت: أنت هیثم؟ قال: بل أنا میثم، فقالت: سبحان الله و الله لربما سمعت رسول الله یوصی بک علیاً فی جوف اللیل...»

من کی ام لیلی، لیلی کیست من هر دو یک روحیم اندر دو بدن

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از مردنم، رابطه ام با شما که با من هستید، محفوظ است.

اگر رنجی به شما برسد، من در برزخ ناراحت می شوم و پرونده شما را هر هفته در برزخ به من ارائه می دهند. اگر بینم که گناهی مرتکب شده اید، من برای شما استغفار می کنم. ما به گردن هم حق داریم. این هماهنگی مال نفوسی است که هم رنگ هم هستند. شما هم نگاه کنید که با چه کسی هماهنگی دارید.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۱۱۴

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

کلمه «نفس» که خداوند متعال، در آیات قرآن، آثار مثبت و منفی او را بیان می کند، همان من واقعی انسانی است که در سوره مبارکه یوسف، چند بار همراه بعضی آثارش بیان شده است. اگر این من انسانی، این خودیت طبیعی و این ریشه وجود انسان که بدن، ظرف آن است، در فضای تربیت رهبران الهی و ملکوتی قرار گیرد، در او میل شدید به صعود و حرکت به سوی وطن اصلی پیدا می شود که همان حضرت حق است.

وقتی به این وطن می رسد، به فرموده قرآن کریم، در آرامشی کامل، جامع و همیشگی قرار می گیرد، اما اگر این نفس انسانی، در فضای تربیت انبیا قرار نگیرد و به تصرف شیاطین درآید، به سوی نزول، سقوط، سرگردانی و پوچی حرکت می کند.

وقتی که شهوت رانی در او فعال است، صاحبش نمی فهمد که پایان این راه، ناامنی و ذلت است. نفسی که رو به سوی اعلی علین و وطن اصلی دارد، در مسیر این حرکت، تحت ولایت خداوند است و ولایت او چه تشریحی که بیان حلال و حرام و مسائل عالی اخلاقی است و چه تکوینی که توفیق و کمک خداوند است،

۱-۱) - أطيّب البيان في تفسير القرآن: ۱۱۴/۱ - ۱۱۵؛ «خداوند برای هدایت و ایصال بنعم باقیه اخروی دو دستگاه قرار داده یکی دستگاه هدایت تکوینی و یکی دستگاه هدایت تشریحی، هدایت تکوینی عبارت از اعطاء عقل است که ممیز خیر و شرّ و نفع و ضرر و سعادت و شقاوت و سود و زیان و حسن و قبح است و در حقیقت رسول و پیغمبر باطن میباشد و هدایت تشریحی عبارت از ارسال رسل و انزال کتب و جعل احکام است که خداوند انسان را بوسیله آنها بجمیع منافع دنیوی و اخروی دلالت میکند و از مضارّ نشأتین او را آگاه میسازد، و اگر انسان بهدایت آنان مهتدی گردید و قابلیت وصول بنعم اخروی را که عبارت از تکمیل نفس و تحصیل معارف و ملکات فاضله و اخلاق پسندیده است واجد شد البته بسعادت دنیا و آخرت و فیوضات غیر متناهی حق نائل خواهد شد. و از این جهت اطلاق هادی بر عقل می شود زیرا انسان را بخیر و شر دلالت می کند و بر رسول و امام و عالم نیز می شود چون بسعادت و رستگاری نشأتین راهنمایی می نمایند ولی در حقیقت هادی ذات مقدّس حقتعالی است و اینها وسائل و اسبابی است که برای هدایت بشر قرار داده است و هدایت یا ارائه طریق و ارشاد است که شأن داعیان الی الله میباشد و یا ایصال و رسانیدن بغایت و مقصود است که بواسطه تاییدات و توفیقات و مزید عنایات حضرت باری نسبت ببندگان تحقق مییابد و چون انسان در هیچ امری استقلال کامل ندارد و آن بآن محتاج بامداد و اعانت حق است، باید دائما و قدم بقدم تسدید و توفیق حق تبارک و تعالی شامل حال او شود و او را یاری و مدد فرماید تا صراط مستقیم و راه سعادت خود را طی نماید و بمنزل مقصود و غایت مطلوب برسد و از این بیان واضح می شود که بنده دائما باید طلب هدایت از درگاه حضرت احدیت نماید.» در کتاب شریف کافی از امام کاظم علیه السلام نقل شده: الکافی: ۱۶/۱، حدیث ۱۲؛ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْبَحَانِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ . . . يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَّا البَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِي لَا يَشْغَلُ الْحَلَالَ شُكْرَهُ وَ لَا يَغْلِبُ الْحَرَامَ صَبْرَهُ...»

خداوند این دو مرحله را در آیات سوره یوسف، در منش یوسف و زلیخا نشان می دهد. یکی نماد نفس صعودی و یکی نماد نفس نزولی است. نفس صعودی همه اعضا و جوارح را در استخدام نفس الهی می گیرد و نفس نزولی، آن ها را در استخدام شهوات به کار می گیرد و به هیچ قید و حدّ و مرزی مقید نیست. برای او مهم نیست که همه حقوق پایمال شود. وقتی شعله مادی گری زلیخا با پیر شدن او فروکش کرد، در جلسه ای که شاه مصر، او را به محاکمه کشید که نزدیک بیست سال قبل، مقصر تو بودی یا یوسف، مطلب بسیار مهمی را درباره خود گفت که با همین مطلب، یوسف تبرئه شد.

اگر محققانه به یک صفحه سوره یوسف دقت شود، به نظر می آید که این، سخن زلیخا است؛ ولی به نظر بعضی آمده است که سخن یوسف است؛ اما محال است که این سخن از یوسف باشد؛ به دلیل این آیه از سوره یوسف که خداوند می فرماید:

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ »

به راستی که او از بندگان خالص ما بود. (۱) ترکیب آیات این سوره و شکل آن ها ما را به این نتیجه می رساند که این سخن زلیخا است، نه کسی که از عباد مخلص است.

چه اتفاقی در بیست سال پیش افتاد؟ پادشاه مصر به این زن و زنانی که آن روز در آن مهمانی حضور داشتند، می گوید: آن اتفاق را بگویید. زنان می گویند: ما هیچ رفتار زشتی از این جوان، در کاخ ندیدیم. عده ای خانم سطح بالای مملکت که هر

ص: ۱۲۱

گونه کام جویی و زر و زور در اختیارشان بوده است و می توانستند دروغ بگویند، انصاف دادند و گفتند که ما از او هیچ زشتی سراغ نداریم، اما زلیخا می گوید: من چون او را دعوت به زشتی کردم، اکنون می خواهم حرفی را بزنم:

« ذَلِكْ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ ... » (۱)

دست کم بداند که بعد از آن همه بلایی که به سر او آوردم، یک کار خوب در حق او کردم که بداند در این جلسه ای که او غایب بوده است، من به او خیانت نکردم:

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ » (۲)

در آن مکتبی که من رشد کردم، در خانواده ای که من زاده شدم، نفس من به اماره سوء تبدیل شده بود؛ یعنی کاملاً نفس من در تصرف شیاطین بوده است، به شدت به گناه دعوت می کرد و من بدنی در اختیار این نفس بودم. دیگر به این توجه نداشتم که زنی شوهردارم و ممکن است آبرویم بریزد. من این گونه تربیت شده بودم. آیین من اصالت لذت بود.

ریشه سقوط جامعه غربی

مکتبی که امروز بر آمریکا و اروپا حاکم است. اروپا و آمریکا اصالت را به آزادی در لذت داده است. به نفس باورانده است که حیات یعنی اصالت لذت و آن چه انبیا و اولیا گناه نامیده اند، گناه نمی دانند. اصالت لذت برای ایشان، دین شده است.

وجدان سرکوب کننده گناه ندارند. شعور الهی و نفس انسانی و روح ملکوتی، برای

ص: ۱۲۲

۱- ۱) - یوسف (۱۲): ۵۲؛ [من به پاکی او و گناه خود اعتراف کردم] و این اعتراف، برای این است که یوسف بداند من در غیاب او به وی خیانت نورزیدم.

۲- ۲) - یوسف (۱۲): ۵۳؛ «نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد.»

انسان نمانده است، بلکه یک بدن لذت گرا مانده است:

«الصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانَ» (۱) ظاهر انسانی دارد اما در باطن حیوانی بیش نیست. هر انسانی دنبال تحصیل علم برود، عالم می شود. تحصیل علم، به دین وابسته نیست. زحمت می کشند و عالم می شوند:

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۲)

همه مسائل فیزیکی و پزشکی و شیمیایی را می دانند اما از حقیقت خویشتن غافلند:

«وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (۳)

بدن روشن و روح تاریک

یک طرف وجود، به علم روشن است و طرف دیگر آن، تاریک تاریک است.

روح تاریک که از بدن روشن با این علم جدا شد، در قیامت که من این دو را کنار هم

ص: ۱۲۳

۱-۱) - نهج البلاغه: خطبه ۸۶، فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق؛ «وَأَخْرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضَمَلَالٍ وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكَاً مِنْ حَبَائِلِ عُرُورٍ وَ قَوْلٍ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعِظَائِمِ وَ يُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ يَقُولُ أَقْفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَ فِيهَا وَقَعَ وَ يَقُولُ أَعْتَرَلُ الْبِدْعَ وَ بَيْنَهَا اضْطَجَعَ فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانَ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَابَابَ الْعَمَى فَيُصَدِّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مِثُّ الْأَحْيَاءِ.»

۲-۲) - روم (۳۰): ۷؛ «[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند.»

۳-۳) - روم (۳۰): ۷؛ «و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.»

بیاورم، نور این بدن، در آن جا به درد نمی خورد. آن جا ادای تکلیف و عابد بودن به درد می خورد که آنها این را ندارند. بدن باید در تاریکی برود. اگر این نفس، اماره شود، قرآن مجید می فرماید: به دنبال این اماره شدن، دچار تسویل و دس و هوا و سَفَه و حال رهنه می شود و انسان را دچار خسارت و تحمیلات شیطانی می سازد.

فردای قیامت، هر یک از این آثار و حالات، به صورت غل و زنجیر و زقوم برای او درمی آید.

« قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ » (۱)

یعقوب به برادران یوسف می گوید: شما فریب نفس تاریک خود را خوردید و بیچاره شدید. این نفس، به شما وانمود کرده است که با کشتن این بچه، به من نزدیک تر می شوید و بعد نزد خدا می روید و توبه می کنید. شما با سوزاندن دل من گناه کردید. این نفس، چهل سال است که شما را به این گناهان دل خوش کرده است. نفس شما این را وارونه جلوه داده و به آن عمل بسیار زشت آلود کرده است.

حالت دیگر، دس است؛ یعنی با هر گناه، تیشه ای به سلامت نفس زده آید و آن را به صورت یک موجود بد قیافه و ناقص درآورده آید. (۲)

ص: ۱۲۴

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۱۸؛ «گفت: چنین نیست که می گوئید، بلکه نفس شما کاری [زشت را] در نظرتان آراست.»
۲-۲ - الحدیث، روایات تربیتی: ۳۵۹/۳، از المنجد در لغت (دس) نقل می کند: «العرق دسّاس ای انّ اخلاق الآباء تتصل الی الابناء. این، حدیث در کمال صراحت از قانون وراثت سخن گفته و از عامل آن بکلمه عرق تعبیر نموده است. به پیروان خود توصیه می کند: ببینید نطفه خودتان را در چه محلی مستقر میکنید، از قانون وراثت غافل مباشید، توجه کنید زمینه پاکی باشد تا فرزندان شما وارث صفات ناپسند نشوند. همچنین در تفسیر الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل: ۲۳۷/۲۰ آمده؛ «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» «دسّاهَا» من ماده «دس» و هی فی الأصل بمعنی إدخال الشیء قسرا، و جاء فی الآیه؛ «۵۹». من سوره النحل قوله سبحانه: أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ، إشارة إلى عادة الجاهلین فی و أد البنات، أي إدخالهن فی التراب کرها و قسرا و منه «الدسیسه» التي تقال للأعمال الخفیه و الضاره و ما هی المناسبه بین معنی الدسّ، و قوله سبحانه: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا».

شخصی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: پدر من از مخالفان سرسخت شما بود و اکنون کسی نزد من آمده است و می گوید: من هزار دینار از پدرت طلب دارم. چه کار کنم؟ امام فرمود: از خود پدرت بپرس. شب به قبرستان بقیع برو و چیزی را که به تو یاد می دهد، بگو. پدرت ظاهر می شود. این شخص فردا صبح آمد و گفت: یابن رسول الله! دیشب رفتم و پدرم را دیدم. او گفت: درست است، من به او بدهکارم، اما پدرم را با یک هیولای سیاه دیدم که تاکنون ندیده بودم. امام فرمود: او باطن پدرت بود. (۱)

ص: ۱۲۵

(۱-۱) - بحار الأنوار: ۲۴۵/۴۶، باب ۵، حدیث ۳۳، قریب به این مضمون از امام باقر علیه السلام آمده است: «رَوَى أَبُو عَتِيْبَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ رَجُلٌ فَقَالَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَتَوَّلَاكُمْ وَ أَبْرَأُ مِنْ عِدْوِكُمْ وَ أَبِي كَانَ يَتَوَلَّى بَيْنِي أُمِّيهِ وَ كَانَ لَهُ مَالٌ كَثِيرٌ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَ لِدٌ غَيْرِي وَ كَانَ مَسِيكُهُ بِالرَّمْلَةِ وَ كَانَ لَهُ جُنَيْتُهُ يَتَخَلَّى فِيهَا بِنَفْسِهِ فَلَمَّا مَاتَ طَلَبْتُ الْمَالَ فَلَمْ أَظْفَرْ بِهِ وَ لَأَشْكُ أَنَّهُ دَفَنَهُ وَ أَخْفَاهُ مِنِّي قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ أَ فَتَحِبُّ أَنْ تَرَاهُ وَ تَسْأَلَهُ أَيْنَ مَوْضِعَ مَالِهِ قَالَ إِي وَ اللَّهُ إِنِّي لَفَقِيرٌ مُحْتَاجٌ فَكَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ كِتَابًا وَ خَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ ثُمَّ قَالَ انْطَلِقْ بِهَذَا الْكِتَابِ اللَّيْلَةَ إِلَى الْبَقِيعِ حَتَّى تَتَوَسَّطَهُ ثُمَّ تُنَادِي يَا دَرَجَانَ يَا دَرَجَانَ فَإِنَّهُ يَأْتِيكَ رَجُلٌ مُعْتَمِّمٌ فَادْفَعْ إِلَيْهِ كِتَابِي وَ قُلْ أَنَا رَسُولُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهُ يَأْتِيكَ فَاسْأَلْهُ عَمَّا يَدَا لَكَ فَأَخِذْ الرَّجُلَ الْكِتَابَ وَ انْطَلِقْ قَالَ أَبُو عَتِيْبَةَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعِدِ أَنْتَبَأْتُ أَبَا جَعْفَرٍ لَأَنْظُرَ مَا حَالَ الرَّجُلِ فَإِذَا هُوَ عَلَى الْبَابِ يَنْتَظِرُ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ فَأُذِنَ لَهُ فَدَخَلْنَا جَمِيعًا فَقَالَ الرَّجُلُ اللَّهُ يَعْلَمُ عِنْدَ مَنْ يَضَعُ الْعِلْمَ قَدِ انْطَلَقْتُ الْبَارِحَةَ وَ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَ فَأَتَانِي الرَّجُلُ فَقَالَ لَاتَّبَرْحُ مِنْ مَوْضِعِ عِمَّكَ حَتَّى آتِيكَ بِهِ فَأَتَانِي بِرَجُلٍ أَسْوَدَ فَقَالَ هَذَا أَبُوكَ قُلْتُ مَا هُوَ أَبِي قَالَ غَيْرُهُ اللَّهُبُ وَ دُخَانَ الْجَحِيمِ وَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ قُلْتُ أَنْتَ أَبِي قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَا غَيْرَكَ عَنْ صُورَتِكَ وَ هَيْئَتِكَ قَالَ يَا بَنِي كُنْتُ أَتَوَلَّى بَيْنِي أُمِّيهِ وَ أَفْضَلُهُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ بَعِيدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَعَدَّيْنِي اللَّهُ بِذَلِكَ وَ كُنْتُ أَنْتَ تَتَوَلَّاهُمْ وَ كُنْتُ أَبْغَضْتُكَ عَلَى ذَلِكَ وَ حَرَمْتُكَ مَالِي فَزَوَّيْتُهُ عَنْكَ وَ أَنَا الْيَوْمَ عَلَى ذَلِكَ مِنَ النَّادِمِينَ فَانْطَلِقْ يَا بَنِي إِلَى جَنَّتِي فَخَافِرْ تَحْتَ الرَّيْثُونِ وَ خُذِ الْمَالَ مِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ فَادْفَعْ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ خَمْسِينَ أَلْفًا وَ الْبَاقِي لَكَ ثُمَّ قَالَ وَ أَنَا مُنْطَلِقٌ حَتَّى آخِذَ الْمَالَ وَ آتِيكَ بِمَالِكَ قَالَ أَبُو عَتِيْبَةَ فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا فَعَلَ الرَّجُلُ صَاحِبُ الْمَالِ قَالَ قَدْ أَتَانِي بِخَمْسِينَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ فَقَضَيْتُ مِنْهَا دَيْنًا كَانَ عَلَيَّ وَ ابْتِغَتْ مِنْهَا أَرْضًا بِنَاجِيهِ خَيْبَرٍ وَ وَصَلْتُ مِنْهَا أَهْلَ الْحَاجَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.»

نفس انسان، با گناه کردن، بد قیافه می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: گاهی خواب های وحشتناک که دیده می شود، خواب بیننده باید به خودش توجه کند که باطن او دارد برای او جلوه می کند: (۱) «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (۲)

چهره ها چه قیافه ای به خود می گیرد :

« وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ » (۳)

حالت دیگر نفس، رهینه بودن است : (۴)

ص: ۱۲۶

۱-۱ - بحار الأنوار: ۱۶۷/۵۸، باب ۴۴، حدیث ۱۹؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا كَانَ الْعَبْدُ عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا أَرَاهُ فِي مَنَامِهِ رُؤْيَا تُرَوِّعُهُ فَيَنْزَجِرُ بِهَا عَنْ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَ إِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ السُّبُوهِ.»

۲-۲ - طارق (۸۶) : ۳۱؛ «روزی که رازها فاش می شود.»

۳-۳ - نازعات (۷۹) : ۴۰ - ۴۱؛ «و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است، * پس بی تردید جایگاهش بهشت است.»

۴-۴ - الکافی: ۴۵۵/۲، حدیث ۸؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْصِرْ نَفْسَكَ عَمَّا يَضُرُّهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُفَارِقَكَ وَ اسْعَ فِي فَكَاكِهَا كَمَا تَسْعَى فِي طَلَبِ مَعِيشَتِكَ فَإِنَّ نَفْسَكَ رَهِيئَةً بِعَمَلِكَ.» وسائل الشيعة: ۱۶۱/۱۵، باب ۱، حدیث ۲۰۲۱۰؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَيِّبَ نَفْسِكَ وَ بَيِّنَ لِمَكَ الدَّاءَ وَ عُرِّفْتَ آيَةَ الصَّحَّةِ وَ دَلَّتْ عَلَى الدَّوَاءِ فَانظُرْ كَيْفَ قِيَامَكَ عَلَى نَفْسِكَ.» من لا يحضره الفقيه: ۴۰۲/۴، حدیث ۵۸۶۶؛ «عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرْشِدٌ اسْتَمَكَنَ عَدُوَّهُ مِنْ عُنُقِهِ.»

«كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَهُ * إِلَّا أَصْحَابَ الِیْمینِ» (۱)

مجموع گناهانی که نفس مرتکب می شود، زندانی را می سازد که تا ابد هم دری ندارد که انسان از آن بیرون بیاید. یوسف نفس راضیه و مرضیه شد. انبیا برای این زحمت کشیدند که نفس مطمئنه بسازند. (۲)

ص: ۱۲۷

۱-۱ - مدثر (۷۴) : ۳۸ - ۳۹؛ «هر کسی در گرو دست آورده های خویش است ، مگر سعادت‌مندان .»

۲-۲ - الکافی: ۱۲۷/۳، حدیث ۲؛ «عَنْ سَيِّدِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ قَالَ لِمَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزَعٌ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُ لَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعْ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَنَا أَبْرُ بِكَ وَ أَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ وَالِدِ رَجِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ افْتَحَ عَيْنَكَ فَانظُرْ قَالَ وَ يُمَثِّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقَالُ لَهُ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُفَقَاؤُكَ قَالَ فَيَفْتَحُ عَيْنَهُ فَيَنْظُرُ فَيَنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قَبْلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَيَقُولُ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ارْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ رَاضِيَةً بِالْوَلَايَةِ مَرْضِيَةً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي يَعْنِي مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي فَمَا شِئْتُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ اسْتِئْذَانِ رُوحِهِ وَ اللُّحُوقِ بِالمُنَادِي.»

تفسیرالقمی: ۴۲۱/۲؛ «قوله يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً قَالَ إِذَا حَضَرَ الْمُؤْمِنَ الوَفَاةَ نَادَى مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي بولايه على مرضيه بالثواب فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي فلا يكون له همه إلا اللحوق بالنداء.» تفسیرالقمی: ۴۲۱/۲؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي يَعْنِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

یک سوار عاقل، روی اسب نشسته بود، دید مردی در فاصله چهل - پنجاه متری خوابیده و دهان او باز است. مار سیاه خطرناکی به سوی او می رود. عقل ۷۵ اثر دارد. انسان عاقل، با محبت است و ضرر کسی را نمی خواهد. عاقل منبع خیر است و دین دارد. مار به سوی دهان گرم این مرد خفته می رفت، ولی هنگامی که به او رسید، مار به درون دهان او رفته بود. این شخص با چوب دستی که در دست داشت، یکی دو تا ضربه به این مرد زد. آن مرد از خواب بیدار شد و گفت: چرا مرا می زنی؟ چرا به من ستم می کنی؟ من که با تو کاری و ارتباطی ندارم، اما او دو ضربه دیگر به او زد و گفت: برخیز و بدو؛ اگر آهسته بدوی، باز هم تو را می زنم. چهار پنج ساعت او را دواند تا این که به یک درخت سیب رسیدند. در آن جا مقداری سیب پژمرده و ترش شده ریخته بود. به او گفت: بنشین و از این سیب ها بخور. او را وادار کرد که چند برابر غذایش از آن سیب ها بخورد. پس از آن، باز هم او را وادار به دویدن کرد. در این جا حالت استفراغ شدید به آن مرد دست داد.

پس از استفراغ، وقتی مار را دید، آن گاه بود که به این مرد تعظیم کرد و گفت تو خیلی عاقل و بزرگواری. او گفت: من اگر این کار را کردم، برای نجات تو بود.

انبیا آمدند تا ما این اژدهای نفس را استفراغ کنیم. آنان نخست ما را با نهیب توحید بیدار کردند و بعد با تکالیفی که با طبع ما سازگار نبودند. صبح خواب راحت را رها کن و برخیز و نماز بخوان یا پولی که به آن علاقه داری، رها کن. انسان هم گاهی فحش می دهد: ظالم! ستمگر! کذاب! مجنون! ولی وقتی روز قیامت اژدهای

نفس را می بیند، می گوید: عجب انسان های والایی! البته در این جا باید نفس را استفراغ کرد. یوسف عجیب انسانی بود که اصلا ماری به کام جان او فرو نرفته بود.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۱۲۹

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

در طبیعت، هر موجودی، با توجه به ذات و هویت و حیثیت آن، میلی دارد که آن موجود بر اساس همان میل حرکت می کند. در این جا باید چند واقعیت را توضیح داد تا جایگاه زلیخا در سقوط نفس و یوسف در صعود نفس روشن شود. در آیه ای از قرآن میل به صعود و رفعت و در آیه ای دیگر، میل به پستی مطرح شده است.

در سوره فاطر می فرماید :

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا » (۱)

کلمه «مَنْ» یعنی هر کس که در این دنیا علاقه مند و خواستار عزت است. کلمه «عزت» به معنای قدرت شکست ناپذیر است. کسی که علاقه دارد خود را به نقطه ای برساند که عوامل شکست نتوانند او را از بین ببرند، کسی که علاقه دارد به استحکامی برسد که در برابر همه خطرهای مصونیت ابدی پیدا کند، همه این عزت، فقط برای خداوند است:

ص: ۱۳۰

۱-۱) - فاطر (۳۵): ۱۰؛ «کسی که عزت می خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد؛ زیرا] همه عزت ویژه خدا است.»

« إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (۱)

خداوند در جایگاهی قرار دارد که هیچ عامل شکستی، قدرت شکست دادن او را ندارد. (۲) هر کس چنین استواری ای می خواهد، این استواری نزد خدا است؛ یعنی باید حرکت معنوی به سوی او کنید تا به این استواری که نزد او است، برسید.

نباید شهوت و مقام و چهره و ریاست، شما را بشکند. هر کس چنین پایداری ای می خواهد، این نوع استحکام، از آن خدا است. حقیقتی را بیان می کند که طبیعت آن، میل به سوی بالا- دارد و اصلاً میل به سوی سقوط ندارد. میل به ارزش ها و کرامت ها دارد. طبیعت آن این میل را دارد و طبیعت هم ساخت خداوند است.

می خواهد خود را از لابه لای هر خطر و فتنه ای رد کند و به خدا برساند. می خواهد خود را از زندگی پرفتنه و فساد به خدا برساند:

« إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ... » (۳)

یعنی حقایق باطنی، باور داشتن قیامت و جزا و زنده شدن پس از مرگ و قرآن و انبیا، این ها باور پاک هستند؛ اما باید به او مرکب داد تا خود را به پروردگار برساند و این ظرف را به خدا وصل کند و شکست ناپذیر شود. آتش ابراهیم را نسوزاند، چاه به یوسف آسیبی نرساند و کاخ عزیز نتوانست یوسف را به زانو بیاورد. او از لابه لای همه این فتنه ها گذشت و عزیز مصر شد. خداوند هم او را عزیز ملک وجود کرد.

ص: ۱۳۴

۱-۱) - دخان (۴۴) : ۴۲؛ «او توانای شکست ناپذیر است.»

۲-۲) - نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله : ۵۵۸، حدیث ۱۹۱۱؛ «طوبی لمن تواضع فی غیر منقصه و ذل فی نفسه فی غیر مسکنه و أنفق من مال جمعه فی غیر معصیه و خالط أهل الفقه و الحکمه و رحم أهل الذلّ و المسکنه، طوبی لمن ذلّ نفسه و طاب کسبه و حسنت سریره و کرمت علانیته و عزل عن الناس شرّه، طوبی لمن عمل بعلمه و أنفق الفضل من ماله و أمسک الفضل من قوله.»

۳-۳) - فاطر (۳۵) : ۱۰؛ «حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می روند.»

کلم الطیب به سوی خداوند مرکب دارد و عمل صالح، مرکب آن است. در آخر سوره کهف می فرماید :

« فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا ... » (۱)

در همه پاکی های باطن، میل به صعود هست. خشوع، خضوع، مهربانی و همه این حالات پاک، به خداوند میل دارند و مرکب می خواهند تا ایشان را به خدا برساند و عزیز بشوند :

« وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ » (۲)

اگر می خواهید عزیز شوید، از هیچ عشوه گر و خناس و حزبی نترسید. اگر همه دنیا کافر و غرق در فساد بشوند:

« وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا » (۳)

و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند. محال است به شما ضرر بزنند. امام حسین علیه السلام با ۷۱ نفر است ؛ ولی شکست پذیر نیست. یاران واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام به چهل نفر نمی رسیدند. امام باقر علیه السلام می فرماید: حقیقت مطلب را از کتاب خدا شنیدید :

« وَ رَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا » (۴)

ص: ۱۳۵

۱-۱ - کهف (۱۸) : ۱۱۰؛ «پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد ، پس باید کاری شایسته انجام دهد.»

۲-۲ - منافقون (۶۳) : ۸؛ «در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است.»

۳-۳ - اسراء (۱۷) : ۸۸؛ «و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.»

۴-۴ - مریم (۱۹) : ۵۷؛ «و او را به جایگاه و مقام بلندی ارتقا دادیم.»

ما او را به جایگاه بالایی بردیم. (۱) وجود مقدس او جلودار مرکب تو می شود. این سخن بزرگی است. خود خداوند، در قرآن فرموده است که وقتی آن طرف بیاید، ساقی مجلس شما خودم می شوم:

« وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا » (۲)

ساقی و وکیل و کارگردان شما می شوم. این ها همه، آیه دارد:

« نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ » (۳)

بدانید که خدا سرپرست و یار شماست؛ نیکو سرپرست و یاور است. انسان راه را بلد نیست اما خدا به او نشان می دهد. این آیات را ما می فهمیم. بیشتر مردم در فسادها و تباهی ها غرق هستند. چه شد که دست ما را گرفتی؟ علت جدا کردن ما چیست؟ ما که به تو رسیدیم؛ ولی مهم این است که از متن فساد و فتنه و خطر، ما را عبور می دهی. ما نمازی می خوانیم؛ یعنی یاغی نیستیم. این حالی که در آن هستیم، والله العلی العظیم دست شفاعت پیامبر و اهل بیت است که به سوی ما دراز می شود و ما را نجات می دهد: (۴)

ص: ۱۳۶

۱-۱) - بحار الأنوار: ۷۶/۳۸، باب ۶۰؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۳۵/۲؛ «أَبُو الْمَضَاءِ صَبِيحٌ مَوْلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا قَالَ نَزَلَتْ فِي صُيُوعِدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى ظَهْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِقَلْعِ الصَّنَمِ.»

۲-۲) - انسان (۷۶): ۲۱؛ «و پروردگارشان باده طهور به آنان می نوشاند.»

۳-۳) . انفال (۸): ۴۰.

۴-۴) - بحار الأنوار: ۹۸/۶۵، باب ۱۸، حدیث ۲۴؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲/۵۷، باب ۳۱، حدیث ۲۱۳؛ «عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِينًا حِسَابَ شِيعَتِنَا فَمَنْ كَانَتْ مَظْلَمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ حَكَمْنَا فِيهَا فَأَجَابْنَا وَ مَنْ كَانَتْ مَظْلَمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ اسْتَوْهَبْنَاهَا فَوُهَبَتْ لَنَا وَ مَنْ كَانَتْ مَظْلَمَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَنَا كُنَّا أَحَقَّ مِنْ عَفَا وَ صَفَحَ.» بحار الأنوار: ۹۸/۶۵، باب ۱۸، حدیث ۲؛ «عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ بَشِّرْ شِيعَتَكَ أَنِّي الشَّفِيعُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَدْ لَاتَنْفَعُ فِيهِ إِلَّا شَفَاعَتِي.»

« اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ » (۱)

ما را از فتنه ها بیرون می کشد. وقتی شیطان سراغ ما می آید ، خدا او را دفع می کند. این ولایت و محبت و رحمت خدا است. وقتی حر بن یزید، نزدیک خیمه ها رسید، پذیرفته شد و جزء این ۷۲ نفر شد. عرض کرد: من پیش از بیرون آمدن از کوفه، فرمانبر یزید و مشرک بودم و به نیت محاصره تو بیرون آمدم. شما و خانواده ات را گرفتار ایشان کردم. مسیری که آمدم، سراسر گناه بود، پس چرا وقتی می خواستم از خانه حرکت کنم، به من گفتند: «أبشرك بالجنة»؛ تو را به بهشت بشارت می دهیم؟ فرمود: بله، تا چند دقیقه دیگر، این تحقق پیدا می کند.

این ها همگی علامت رحمت و لطف و مغفرت و کرامت خداوند است. سفارش کرده اند که چشم شما باز باشد تا ببینید در چه حالی قرار دارید. ما چیزی کم نداریم.

یوسف همه پاکی ها را در وجود خود جمع کرده است و همه را از یعقوب و اسحاق و ابراهیم دارد. خیلی ها هم در این خانه ها بودند ، مانند پسر نوح ، اما این چیزها را، نیاموختند. یوسف قوی ترین مرکب را به این پاکی ها داده است. بالاترین عمل او، نه گفتن به آن زن عشوه گر است. او را بالا بردند. حالا یوسف مصر وجود شده است. به دست آوردن آن، کار مشکلی نیست، با عبادت بسیار به دست نمی آید، بلکه با نه گفتن زیاد به دست می آید. روزه گیر و نمازخوان، شکست پذیر است. کسی که نه می گوید و هنرمند نه گفتن است، به دست خدا می افتد و خود خدا او را می برد:

ص: ۱۳۷

۱- ۱) - بقره (۲) : ۲۵۷؛ «خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل ، شرک ، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان ، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد.»

□
«ما أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَرْبَعِينَ صَبَاحًا»

اگر چهل شبانه روز، درون و برون را از آلودگی پاک کند

«أَلَّا جَزَتْ يَتَابِعِ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» (۱) چشمه های حکمت از قلب او بر زبان او جاری می شود.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

ص: ۱۳۸

(۱-۲) - بحار الأنوار: ۲۴۲/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۱۰؛ عیون أخبار الرضا: ۲/۶۹، باب ۳۱، حدیث ۳۲۱؛ «عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَزَتْ يَتَابِعِ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ». الكافي: ۱۶/۲، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ قَالَ مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَأَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا وَبَصَّرَهُ دَاءَهَا وَدَوَّاهَا فَأَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَانْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ ثُمَّ تَلَّمَ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعَجِيلَ سَيِّئًا لَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ فَلَمَّا تَرَى صَاحِبٌ بَدَعَهُ إِلَّا ذَلِيلًا وَ مُفْتَرِيًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا ذَلِيلًا». وسائل الشيعة: ۵۹/۱، باب ۸، حدیث ۱۲۵؛ «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَالدُّعَاءَ وَ لَمْ يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ وَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَ لَمْ يَحْزُنْ صِدْرُهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ».

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

حضرت مجتبی علیه السلام مطلب بسیار مهمی را نقل کرده اند که نشان دهنده عظمت حقایق الهی و پستی امور وابسته به شیطان و هوای نفس است. حضرت می فرماید :

پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام ، در آخرین لحظات زندگی بود و نفس های آخر را می کشید.

لحظه جدایی از دنیا برای ایشان نزدیک شده بود. من چهره مبارک ایشان را تماشا می کردم و بی تاب می شدم. ایشان نگاه خود را متوجه من کرد و فرمود : حسن جان! تو و بی تابی! یعنی وجود مقدسی که از سوی خداوند، به عنوان صاحب ولایت کبری انتخاب شده است، چرا بی تابی می کند؟ تو باید آرام باشی.

به ایشان گفتم: چرا بی تابی نکنم؟ شخصی مانند من که شما را می شناسد و می داند که شما گنج خدا در هستی هستید و خدا این گنج را در دنیا ظاهر کرده است تا که انسان ها سرمایه دار شوند ، اما تا لحظاتی دیگر، ما شما را از دست می دهیم، آیا نباید بی تابی کنم؟

امام جوابی نفرمود. شگفتی مطلب این جا است که امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت دیده و زهر خورده، این لحظات را به کلاس موعظه تبدیل کرد. این چه درس خوبی است که حتی نفس های آخر را باید درست خرج کرد! حساب نکن که من چند لحظه دیگر، به جدایی می رسم. در همان چند لحظه ای که باقی مانده بود، فرمود:

«أَلَا أَعْلَمُكَ خِصَالًا أَرْبَعٌ؟»

آیا چهار واقعت ملکوتی را به تو نگویم؟ این چهار حقیقت را به تو می گویم و بعد می میرم:

«إِنَّ أَنْتَ حَفِظْتَهُنَّ نِلْتَ بِهِنَّ النَّجَاهَ»

اگر این چهار حقیقت را حفظ کنی و از دست ندهی، خود را به نجات رسانده ای

«وَإِنْ ضَيَّعْتَهُنَّ»

اگر شما که امام هستی، این ها را ضایع کنی،

«فَاتَكَ الدَّارَانِ»

نه دنیا برای تو می ماند و نه آخرت :

«أَلَا غِنَىٰ أَكْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ» (۱) یعنی ، سرمایه ای بزرگ تر از عقل، در این دنیا نیست. وقتی می فرماید: اکبر، یعنی با هیچ میزانی نمی توان آن را ارزیابی کرد.

«الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ» (۲)

ص: ۱۴۲

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۱۱/۷۵، باب ۱۹؛ كشف الغمه: ۱/۵۷۲؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلْتُ عَلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَجَزَعْتُ لِذَلِكَ فَقَالَ لِي أَتَجَزَعُ فَقُلْتُ وَكَيْفَ لَأَجْزِعَ وَ أَنَا أَرَاكَ عَلَىٰ حَالِكَ هَذِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أَعْلَمُكَ خِصَالًا أَرْبَعٌ إِنَّ أَنْتَ حَفِظْتَهُنَّ نِلْتَ بِهِنَّ النَّجَاهَ وَإِنْ أَنْتَ ضَيَّعْتَهُنَّ فَاتَكَ الدَّارَانِ يَا بَنِي لَأَغْنِي أَكْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَأَفْقَرُ مِثْلُ الْجَهْلِ وَ لَأَوْحَشَهُ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَأَعْيَشَ أَلَدُّ مِنَ حُسْنِ الْخُلُقِ فَهَذِهِ سَمِعْتُ عَنِ الْحَسَنِ يَرْوِيهَا عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَارْوَاهَا إِنْ شِئْتَ فِي مَنَاقِبِهِ أَوْ مَنَاقِبِ أَبِيهِ.»

۲- ۲) - الكافي: ۱۱/۱، حديث ۳؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ قَالَ قُلْتُ فَالذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تَلَمَّكَ النَّكْرَاءُ تَلَمَّكَ الشَّيْطَانُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ.» الكافي: ۱۰/۱ - ۱۱؛ «عَنِ الْأَضْبَعِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ هَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَىٰ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْتَهَا وَ دَعِ اثْنَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جَبْرَائِيلُ وَ مَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَ الْحَيَاءُ وَ الدِّينُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ لِلْحَيَاءِ وَ الدِّينِ انصَرِفَا وَ دَعَاهُ فَقَالَ يَا جَبْرَائِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَانُكُمْمَا وَ عَرَجَ.»

به وسیله عقل ، خدا پرستش می شود به خاطر شعور و عقل خود، علی علیه السلام حاکم شد و کشور به دست علی افتاد. کشور او هم پهناور بود و مدیر شایسته هم کم داشت. استاندار صالح و کارگردان کم داشت ، اما کوچک ترین کلید و سِمتی را به برادرها و برادرزاده های خود نداد. چون می دانست باید درباره حکومت، به خداوند پاسخ بدهد.

حکایت تکان دهنده علی علیه السلام و بیت المال

وقتی عقیل، برادر پیر و قد خمیده امیرالمؤمنین علیه السلام نزد او آمد و گفت: به زحمت، زندگی ام را اداره می کنم، علی علیه السلام فرمود: آیا در خوراک خود، کمبود داری یا پوشاک فرزندان را نداری؟ گفت: نه ، ولی در مزیقه ام ؛ یعنی می خواهم هفته ای هفت روز که با این بچه ها آب دوغ می خورم، یک وعده هم کباب بخورم و یک وعده هم می خواهم دوستانم را دعوت کنم. امام فرمود: بعد از نماز مغرب و عشا بیا. مهم این است که این بخش را اهل تسنن نقل کرده اند. دست عقیل، پدر حضرت مسلم را گرفت و به پشت بام برد و گفت: عقیل جان! مغازه ها باز هستند یا نه؟ گفت: نه. فرمود: آیا کسی هست که از آن ها مراقبت کند؟ گفت: نه. فرمود: من این جا می نشینم و تو برو و قفل یکی از این مغازه ها را بشکن، هر چه می خواهی، خواربار و پارچه از آن مغازه بردار.

عقیل به حاکم مملکت گفت: آیا تو، علی، صاحب ولایت کبری، مرا به دزدی امر می کنی؟ حضرت فرمود: من به تو می گویم از یک مغازه بدزدی؛ ولی تو به من می گویی از یک مملکت بدزدم و به تو بدهم، آیا من برای تو به جهنم بروم؟ (۱) علی، به خاطر عقلش عبد الله است. این عقل مسموع است. گوش خود را کنار قرآن و اولیا برده و حقایق را شنیده و عقل او پخته شده است. این عقل نباید محوری جز خدا داشته باشد. حلقه غلامی خدا را بر گوش آویزان می کند. زین العابدین علیه السلام یک شب در این مجلس ها شرکت نمی کند و زار زار می گرید که خدایا! آیا مرا از چشم خود انداختی که نتوانستم در مجلس اولیاءت شرکت کنم؟ مطالعه و گوش دادن به یک دور «شرح نهج البلاغه» و قرآن کریم، مطالعه یک دور شرح زندگی

ص: ۱۴۴

(۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۱۱۳/۴۱، باب ۱۰۷؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۰۸/۲ - ۱۰۹؛ «قَدِمَ عَلَيْهِ عَقِيلٌ فَقَالَ لِلْحَسَنِ ائْتِنَا بِمَنْعَةٍ مِنْ قَمِيصٍ مِنْ قَمِيصِهِ وَرِدَاءٍ مِنْ أَرْدِيَّتِهِ فَلَمَّا حَضَرَ الْعِشَاءَ فَإِذَا هُوَ خُبْرٌ وَمِلْحٌ فَقَالَ عَقِيلٌ لَيْسَ إِلَّا مَا أَرَى فَقَالَ أَوْ لَيْسَ هَذَا مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ لَهُ الْحَمْدُ كَثِيرًا فَقَالَ أَعْطِنِي مَا أَقْضِي بِهِ دِينِي وَ عَجَلُ سِتْرَاحِي حَتَّى أَرْحَلَ عَنْكَ قَالَ فَكَمْ دَيْنُكَ يَا أَبَا يَزِيدَ قَالَ مِائَةٌ أَلْفٍ دِرْهَمٍ قَالَ لَمَّا وَ اللَّهِ مَا هِيَ عِنْدِي وَ لَأَمْلِكُهَا وَ لَكِنْ اضْرِبْ حَتَّى يَخْرُجَ عَطَائِي فَأَوَاسِيكَهُ وَ لَوْ لَمَّا أَنَّهُ لَابِيدٌ لِلْعِيَالِ مِنْ شَيْءٍ لَأَعْطَيْتُكَ كُلَّهُ فَقَالَ عَقِيلٌ بَيْتَ الْمِيَالِ فِي يَدِكَ وَ أَنْتَ تُسَوِّفُنِي إِلَى عَطَائِكَ وَ كَمْ عَطَاؤُكَ وَ مَا عَسَاءَ يَكُونُ وَ لَوْ أَعْطَيْتَنِيهِ كُلَّهُ فَقَالَ مَا أَنَا وَ أَنْتَ فِيهِ إِلَّا بِمَنْزِلِهِ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ كَانَا يَتَكَلَّمَانِ فَوْقَ قَصِيرِ الْإِمَارَةِ مُشْرِفِينَ عَلَى صِيَادِيقِ أَهْلِ السُّوقِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ إِنَّ أَيْتَ يَا بَا يَزِيدَ مَا أَقُولُ فَانزِلْ إِلَى بَعْضِ هَذِهِ الصَّنَادِيقِ فَاسْتَرْ أَقْفَالَهُ وَ خُذْ مَا فِيهِ فَقَالَ وَ مَا فِي هَذِهِ الصَّنَادِيقِ قَالَ فِيهَا أَمْوَالُ التُّجَّارِ قَالَ أَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَكْسِرَ صِيَادِيقَ قَوْمٍ قَدْ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَ جَعَلُوا فِيهَا أَمْوَالَهُمْ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَفْتَحَ بَيْتَ مَالِ الْمُسْلِمِينَ فَأَعْطِيكَ أَمْوَالَهُمْ وَ قَدْ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَ أَقْفَلُوا عَلَيْهَا وَ إِنَّ شِئْتَ أَخَذْتُ سَيْفَكَ وَ أَخَذْتُ سَيْفِي وَ خَرَجْنَا جَمِيعًا إِلَى الْحِيرَةِ فَإِنَّ بِهَا تَجَارًا مِيَّاسِيرَ فَدَخَلْنَا عَلَى بَعْضِهِمْ فَأَخَذْنَا مَالَهُ فَقَالَ أَوْ سَارِقًا جِئْتَ قَالَ تَسْرِقُ مِنْ وَاحِدٍ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَسْرِقَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ جَمِيعًا قَالَ لَهُ أَ فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَخْرَجَ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَذِنْتُ لَكَ قَالَ فَأَعْنِي عَلَى سَفَرِي هَذَا فَقَالَ يَا حَسَنُ أَعْطِ عَمَّكَ أَرْبَعِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَخَرَجَ عَقِيلٌ وَ هُوَ يَقُولُ سَيُعِينُنِي الَّذِي أَغْنَاكَ عَنِّي وَ يَقْضِي دَيْنَنَا رَبُّ قَرِيبٍ».

حکایت میرزا تقی خان امیر کبیر

(۱) [۱]

ص: ۱۴۵

۱- ۱) - امیر کبیر: میرزا محمد تقی خان (ح ۱۲۲۲ - ۱۲۶۸ ق) فرزند کربلایی محمد قربان، یکی از نامدارترین رجال ترقی خواه ایران در دوره اخیر و صدر اعظم ناصرالدین شاه قاجار. پدرش از مردم هزاوه فراهان و نخست آشپز و در اواخر عمر ناظر و ریش سفید میرزا عیسی قائم مقام معروف به میرزا بزرگ بود. امیر در دستگاه قائم مقام پرورش یافت و در اوایل جوانی منشی و محرم راز میرزا بزرگ گردید. پس از چندی به معرفی قائم مقام بزرگ، امیر به خدمت محمد خان زنگنه، امیر نظام، درآمد و لقب وزیر نظام یافت. با مرگ محمد شاه (۶ شوال ۱۲۶۴ ق) میرزا تقی خان وزیر نظام، ناصرالدین میرزا ولیعهد را در تبریز بر تخت نشاند و به سرعت مقدمات انتقال او را به پایتخت فراهم ساخت. ناصرالدین شاه در میانه راه میرزا تقی خان را به امیر نظام و در ورود به تهران او را به امیر کبیر و اتابک اعظمی ملقب ساخت و وزارت خویش را به او داد. (۲۲ ذی قعدة ۱۲۶۴ ق). امیر کبیر در مدتی کوتاه دستگاه فروپاشیده دولت را که نتیجه بی کفایتی محمدشاه و وزیرش حاج میرزا آغاسی بود، سامان بخشید و فتنه مدعیان قدرت از جمله شورش بایبان را فرونشاند. وی در مدت سه سال و سه ماهی که سمت صدر اعظمی ایران را داشت دست به اصلاحات اجتماعی و سیاسی عمیقی زد، وضع آشفته نظام را سامان داد و به تأسیس نیروی بحریه پرداخت، دست قدرتهای بیگانه را از دخالت در امور داخلی ایران کوتاه کرد، القاب و عناوین مفتخوران را برداشت. سفر امیر کبیر به روسیه و عثمانی و آشنایی او با پیشرفت های کشورهای اروپایی، انگیزه او را در ساختن کارخانه ها، ترجمه کتب اروپایی، تأسیس مدرسه دارالفنون، اعزام محصل به اروپا و دایر کردن روزنامه وقایع اتفاقیه در پایتخت گردید. با آغاز اقدامات اصلاحی امیر کبیر، بلافاصله سفارت انگلیس، مهد علیا مادر شاه، میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران و آقاخان نوری مدعی صدارت در سرنگون ساختن او متحد گردیدند. ناصرالدین شاه که تا مدتی در برابر تحریکات و القآت دشمنان امیر در ایستاد، سرانجام تسلیم آنان گردید و در جمعه ۲۰ محرم وی را از وزارت برداشت، اما مقام امارت نظام را همچنان به عهده او گذاشت. ناصرالدین شاه اندکی بعد امیر را به کاشان تبعید کرد ولی در آنجا نیز دشمنانش وی را راحت نگذاشته با گرفتن فرمان قتل او از پادشاه در ۱۸ ربیع الاول در حمام فین کاشان به قتلش آوردند و سرانجام کارزار تاریک دشمنان امیر کبیر به زیان او و ایران پایان گرفت. امیر را پس از قتل در کاشان به خاک سپردند، اما چند ماه بعد عزت الدوله بقایای پیکرش را به کربلا- انتقال داد و در جوار مرقده امام حسین علیه السلام مدفون ساخت. (معارف و معاریف، دایره المعارف جامع اسلامی:

۵۳۱/۲ - ۵۳۳)

قائم مقام فراهانی که روس و انگلیس نگذاشتند بیش از هشت ماه نخست وزیر باشد، یک استاد دانا گرفته است تا به دو فرزند قائم مقام درس بدهد. یک روز قائم مقام فراهانی کنار معلم می نشیند و از بچه های خود سؤال درسی می پرسد. وقتی بچه ها نمی توانند جواب پدر را بدهند، سرآشپز قائم مقام می گوید: اگر اجازه می دهید، من جواب می دهم و همه سؤال ها را پاسخ داد. قائم مقام به او گفت: آیا کلاس می روی؟ گفت: نه. من زودتر می آیم و پشت در می ایستم و گوش می کنم.

وقتی معلم درس می دهد، من یاد می گیرم. گفت: از فردا او نیز به کلاس درس بیاید.

بعد دستش را روی سر بچه هایش گذاشت و گفت:

« يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ » (۱)

این کودک، آینده بسیار روشنی دارد و با عنوان میرزا تقی خان امیرکبیر، مملکت را از دست بیگانه درمی آورد. آن گاه شروع به فرهنگ سازی می کند. دار الفنون، کارخانه های اسلحه سازی، قند و شکر، مس و آهن و پارچه بافی درست می کند. در سه سال و هفت ماه، کشور را تا نزدیک روس و آلمان و انگلیس بالا می آورد؛ اما یک شب ناصرالدین شاه را مست می کنند و او حکم قتل او را می دهد. او را در حمام

ص: ۱۴۶

می کشند و در حرم ابی عبدالله علیه السلام به خاک می سپارند. خود من سندی را از بایگانی وزارت انگلیس دیدم که در آن، به سفیر خود نوشته بود: اگر میرزا تقی خان امیرکبیر، این عقل پخته را از ایران نمی گرفتیم، ایران اکنون از ژاپن صد سال جلوتر بود.

نگذارید عقل شما ضایع شود. بگذارید بیست سال دیگر، عالمان این کشور، شما باشید:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» (۱) همه مراعات کننده و پاسخگو باید باشید.

اگر همه کلیدهای این کشور، در دست انسان های متدین و پخته بود، هیچ مشکلی نداشتیم و فقری هم وجود نداشت.

ادامه سفارشی امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام

حسن جان!

«وَلَا فَقْرَ مِثْلُ الْجَهْلِ»

انسان احمق و بی شعور نمی فهمد. این نفهمی را باید در مجالس الهی از بین برد.

حسن جان! وای از جهل و نفهمی! شما مردم ما را در کف و سینه اسیر می کنید.

«وَلَا وَحْشَهَ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ»

ص: ۱۴۷

۱- ۱) - عوالی اللآلی: ۱/۱۲۹، حدیث ۳؛ إرشادالقلوب، دیلمی: ۱/۱۸۴؛ «و قال صلی الله علیه و آله کلکم را علیه السلام و کلکم مسئول عن رعیتہ فالإمام را علیه السلام و هو المسئول عن رعیتہ و الرجل فی أهله را علیه السلام و هو مسئول عن رعیتہ و المرأه فی بیت زوجها راعیه و هی مسئوله عن رعیتها و الخادم فی مال سیده را علیه السلام و هو مسئول عن رعیتہ و الرجل فی مال أبیه را علیه السلام و هو مسئول عن رعیتہ و کلکم را علیه السلام و کلکم مسئول عن رعیتہ.»

یعنی ، هیچ امر وحشتناکی بدتر از عجب نیست ؛ (۱) این است که در «من» حبس بشوی باد «من» چشم را کور و گوش را کر می کند. هیچ گاه از خودت راضی نباش.

اگر از همه عالم به خدا نزدیک تر هستی، از خودت راضی نباش. جدت پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود :

«ما عبدناك حقَّ عبادتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» (۲) چهارم این که

«وَلَا عِيشَ أَلَدُّ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ» (۳)

ص: ۱۴۸

۱-۱) - الکافی: ۳۱۳/۲، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْ لَادَلَّكَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَدًا.» هم چنین در ادامه در حدیث آمده: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ فَقَالَ الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيَعْجَبُهُ وَيَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا وَمِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيَمُنَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنُّ.» الکافی: ۳۱۴/۲، حدیث ۸؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَيْنَمَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا إِذْ أَقْبَلَ إِبْلِيسُ وَ عَلَيْهِ بُرْنُسٌ ذُو أَلْوَانٍ فَلَمَّا دَنَا مِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلَعَ الْبُرْنُسَ وَ قَامَ إِلَى مُوسَى فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ مُوسَى مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا إِبْلِيسُ قَالَ أَنْتَ فَلَا قَرَبَ اللَّهُ دَارَكَ قَالَ إِنْمَا جِئْتُ لِأَسَلِمَ عَلَيْكَ لِمَكَانِكَ مِنَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا هَذَا الْبُرْنُسُ قَالَ بِهِ أَخْتَطِفُ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ فَقَالَ مُوسَى فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَذِنَبُهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا أَعَجَبْتَهُ نَفْسُهُ وَ اسْتَكْتَرَتْ عَمَلُهُ وَ صَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ وَ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُدْنِيِّينَ وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ قَالَ كَيْفَ أَبَشِّرُ الْمُدْنِيِّينَ وَ أَنْذِرُ الصَّادِقِينَ قَالَ يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُدْنِيِّينَ أَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ وَ أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ أَلَّا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصَبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ.»

۲-۲) - بحار الأنوار: ۲۳/۶۸، باب ۶۱، ذیل حدیث ۱.

۳-۳) - بحار الأنوار: ۷۵/۱۱۱، باب ۱۹، مواعظ الحسن بن علی علیه السلام ؛ كشف الغمه: ۵۷۲/۱؛ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَجَزَعْتُ لِذَلِكَ فَقَالَ لِي أَ تَجْزَعُ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ لَأَجْزَعُ وَ أَنَا أَرَاكَ عَلَى حَالِكَ هَيْدِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا أَعْلَمُكَ خِصَالًا أَرْبَعٌ إِنْ أَنْتَ حَفِظْتَهُنَّ نِلْتَ بِهِنَّ النَّجَاهَ وَ إِنْ أَنْتَ ضَيَّعْتَهُنَّ فَاتَكَ الدَّارَانِ يَا بُنَيَّ لِأَغْنَى أَكْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَأَفْقَرُ مِثْلُ الْجَهْلِ وَ لَأَوْحَشَهُ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَأَعِيشَ أَلَدُّ مِنَ حُسْنِ الْخُلُقِ فَهَيْدِهِ سَمِعْتُ عَنْ الْحَسَنِ يَزْوِيهَا عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَارْوَاهَا إِنْ شِئْتَ فِي مَنَاقِبِهِ أَوْ مَنَاقِبِ أَبِيهِ.»

هیچ زندگی ای لذیذتر از حسن خلق نیست ؛ به همه مهر بورزی و خوش خلق و خوش برخورد باشی و همه در کنار تو خوش باشند. (۱) والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۱۴۹

۱-۱) - الکافی: ۹۹/۲ و ۱۰۰، احادیث ۱ و ۲ و ۴ و ۹؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا.»
«عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ.» «عَنْ عَبَّسَةَ الْعَابِدِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَقْدَمُ الْمُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ بِعَمَلٍ بَعْدَ الْفَرَائِضِ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ أَنْ يَسَعَ النَّاسَ بِخُلُقِهِ.» «وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى بَعْضِ أَنْبِيَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخُلُقُ الْحَسَنُ يَمِثُّ الْخَطِيئَةَ كَمَا تَمِثُّ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ.»

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

بخشی از آیات شریفه سوره یوسف، نقش باطن پاک، باصفا، ملکوتی، سالم و دور از هر نقش شیطانی را در کردار و منش و رفتار انسان بیان می کند. به بیان ساده تر، همه اعمال و رفتار انسان را که صحیح و شایسته است، میوه آن باطن پاک و الهی و ملکوتی می داند.

این آیات، چشم، گوش، زبان، دست، شهوت و پا را غلام و برده و مأمور می داند که حاکم این بردگان و مأموران، باطن انسان است. خود اعضا و جوارح، در کشور وجود انسان، کاره ای نیستند و اختیاری ندارند، بلکه همه بر طینت باطن می چرخند و به قول کلیم کاشانی :

از کوزه همان تراود که در اوست

و به قول قرآن :

« كُلُّ يَوْمًا يَكْتُمُ عَلَىٰ سَائِرَاتِهِ » (۱)

هر کس بر اساس خطوط باطن خود رفتار می کند.

ص: ۱۵۰

(۱-۱) - اسراء (۱۷): ۸۴؛ «هر کس بر پایه خلق و خوی و عادت های اکتسابی خود عمل می کند.»

این یک بخش از سوره مبارکه یوسف است که نماد این آیات، یک انسان با تربیت به نام یوسف است. در بخش دیگر هم سخن از باطن شرک آلوده و منافقانه و باطن کثیف است که اعضا و جوارح این باطن، کاری را که می کنند، تحت حاکمیت آن باطن می کنند. نماد این بخش از آیات، خانمی به نام زلیخا است. قرآن مجید از این باطن، به «نفس» تعبیر می کند. چه باطن یوسف و چه باطن زلیخا باشد.

نفس به معنای خود طبیعی و زنده که نقش می پذیرد. دلی که بیمار است، چشمش هرزه است. لازم نیست که این چشم هرزه بی دین باشد. این صاحب دل، اگر هم کافر نباشد، از نظر ایمان ضعیف است و ایمانی ناقص دارد. ایمانی قوی و مسلط نیست که اعضا و جوارح را کنترل کند. ایمان این گونه افراد، توان کنترل اعضا را ندارد و علت این ضعف نیز، تقصیر خود ایشان است که ایمان را بالاتر نبردند و نقص را برطرف نکردند. خود حضرت در این بخش از سخن، آیات سوره کهف را می خواند و می فرماید :

« إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ » (۱)

هزینه کردن دشمن برای ناپاکی ها

معمولاً مکتب های مادی، برای بی دین کردن مردم سرمایه گذاری می کنند، برای تولید وسوسه و شک و نوشتن کتاب های ضد خدا و رشد دادن افراد ضد خدا در کشورهای اسلامی، پول خرج می کنند. اولین کشوری که باید بی دین شود و دشمنان تصمیم به بی دین کردن آن گرفته اند و بودجه تخصیص داده اند، ایران است. از داخل کشور، به وسیله روزنامه ها و مجلات، این حمله آغاز می شود و به روحانیت شیعه حمله می شود.

ص: ۱۵۴

تاجری به من تلفن زد و گفت: من می خواهم شما را به این جا دعوت کنم، برای سخنرانی در این جا مسجد خوبی هست و ایرانی ها از دعوت شما استقبال کرده اند.

آیا شما حضری بیایی؟ گفتم: من حاضرم. گفت: پس من کارهای آن را انجام می دهم و به شما خبر می دهم. بعد از یک ماه تلفن کرد و گفت: برای گرفتن دعوت نامه برای شما ما را به یک اداره ای بردند و گفتند: شما برای چه می خواهی این شخص را به آمریکا بیاوری؟ گفتم برای امر مذهبی. بعد چند دکه رایانه را زدند، عکس شما روی صفحه آمد. اسم شما و خانواده ات و... آن جا ثبت شده بود. گفتند:

این شخص از خطرناک ترین افراد است و ما اجازه نمی دهیم او به آمریکا بیاید.

نخست باطن را در معرض هجوم وساوس شیطانی قرار می دهند. آن گاه فساد در

ص: ۱۵۵

۱ - ۱) - الاحتجاج: ۱/۱۸؛ تفسیر الإمام العسکری: ۳۴۴، حدیث ۲۲۵؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ لَأَمَّنُ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبِهِ فَاتِمُّكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَقِدِّينَ لِحُجَّتِهِ عِبَادَ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لِمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ أَرْزَمَهُ قُلُوبُهُمْ عَفَاءَ الشَّيْعَةِ كَمَا يُؤْمِسُكَ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سَيَّكَانَهَا أَوْلِيكَ هُمْ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ». تفسیر الإمام العسکری: ۳۴۴، حدیث ۲۲۳؛ «قال علی بن موسی الرضا علیه السلام یقال للعابد یوم القیامه نعم الرجل كنت همتك ذات نفسک، و کفیت الناس مؤنثک، فادخل الجنة. إلا- أن الفقیه من أفاض علی الناس خیره، و أنقذهم من أعدائهم، و وفر علیهم نعم جنان الله، و حصل لهم رضوان الله تعالی. و یقال للفقیه یا أيها الکافل لأیتام آل محمد، الهادی لضعفاء محبیه و موالیه قف حتی تشفع لکل من أخذ عنک أو تعلم منک. فیقف، فیدخل الجنة و معه فئاما و فئاما حتی قال عشرا و هم الذین أخذوا عنه علومه، و أخذوا عن من أخذ عنه إلى یوم القیامه، فانظروا کم فرق ما بین المنزلین.»

مملکت، فراگیر خواهد شد. ما باید درون را اصلاح کنیم. وقتی درون همه اصلاح شود، فسادى نخواهيم داشت. کينه و اختلاف و طلاق و دزدی و ... نخواهيم داشت. اينان بى خير از اميرالمؤمنين، مى گویند: اختلاف بايد باشد. شما که همگى مسلمان هستيد :

«مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ» (۱) آنچه بين شما تفرقه و جدایی مى اندازد پليدى باطن و دل هاست .

ریشه اختلافات

همه اين اختلاف های شما، به علت امر درونى است ؛ يعنى «خبث السرائر».

باطن و نيت شما نجس است. اين ديدگاه روان کماوى اميرالمؤمنين عليه السلام است. اين سخن قرآن است. قرآن درباره اصحاب كهف مى فرمايد:

« إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ »

اينان جوان مردانى بودند که غل و زنجيرهای حکومت دقيانوس را باز کرده بودند. من پيامبر را فرستادم تا غل و زنجيرهای قدرت ها را از دست و پای شما باز کند. اين در سوره اعراف است. متن سياسى نيست. سياست صحيح يعنى اميرالمؤمنين و قرآن و امام حسين عليه السلام و يوسف و ايوب و پيامبر عليهم السلام . به راستى آن سياست کجا است؟

« إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ »

که

« آمَنُوا بِرَبِّهِمْ »

ص: ۱۵۶

۱- ۱) - ارشاد القلوب، دیلمی، ترجمه سلگی: ۲۷۵/۲ - ۲۸۱؛ «اوصاف مستکبرین و داستان اصحاب کهف از زبان امام علی علیه السلام: ای برادر یهودی، برادر محمد صلی الله علیه و آله فرمود: در سرزمین روم، شهری بنام «اقسوس» بود که پادشاه صالحی داشت، ولی او از دنیا رفت و امور مردم از هم پاشیده شد و اتحادشان متلاشی گردید، پادشاهی از پارس (ایران) که «دقیانوس» نام داشت، با یک صد هزار مرد جنگی وارد اقسوس شد، و آن را پایتخت خویش قرار داد و قصری در آن با طول و عرض یک فرسنگ، ساخت. در این قصر نشیمنگاهی برای خود، مهیا کرد که عرض و طولش، هزار ذرا علیه السلام بود، و آن را از آینه های بلند ساخت و این مکان را با چهار هزار ستون و هزار قندیل از طلا با زنجیرهایی طلایی و عطرها روغنی زینت نمود... در روز عیدی نشسته بود و افرادش در چپ و راست او ایستاده بودند، ناگهان یکی از مأموران خبر داد که لشکریان پارس به او پشت کرده اند. با شنیدن این خبر، سخت اندوهگین گشت و تاج از سرش افتاد و یکی از سه نفری که در سمت راستش می ایستادند، بنام تملیخا با خود گفت: اگر دقیانوس خدا باشد، نباید غمگین شود؟ آن شش جوان، هر روز نزد یکی از افرادش غذا می خوردند، و در آن روز نزد تملیخا بودند، او بهترین غذاها و نوشیدنیها را در اختیارشان گذاشت و گفت: ای برادران، در دلم چیزی احساس می کنم؟ که خواب و خوراک را بر من حرام کرده؟ پرسیدند: چه چیزی؟ گفت: در باره این آسمان فکر کردم و گفتم: چه کسی این آسمان را بدون ستون افراشته و آفتاب و ماه را در آن به حرکت در آورده؟ و به ستارگان زینت داده؟ آنگاه در باره زمین فکر کردم و با خود گفتم: چه کسی آب را در دل آن ذخیره کرده؟ و با کوهها زمین را نگاه داشته؟ تا به این طرف و آن طرف خم نشود؟ و چه کسی ما را از شکم مادر بیرون آورده؟ و چه کسی در آنجا به من غذا داده و حفظم کرده؟ حتما صانع و مدبری غیر از دقیانوس پادشاه دارد؟ و او شاه شاهان و جبار آسمانها است؟ فرار اصحاب کهف از کاخ دقیانوس در این موقع شش جوان به پایش افتادند و بر آن بوسه زدند و به او گفتند: به وسیله تو هدایت و از گمراهی نجات یافتیم، حالا چه کنیم؟ تملیخا باغی داشت و آن را به سه هزار درهم فروخت و بر اسبها سوار شدند و از شهر بیرون رفتند، پس از اینکه سه میل راه پیمودند، تملیخا گفت: برادران، پادشاه آخرت آمده و پادشاه دنیا رفته، و فرمانش گذشته (از زیر یوغ حکومت او نجات پیدا کرده ایم) از اسبها پایین بیاید و پیاده راه بروید، شاید خدا فرجی بر ایمان برساند؟ سپس از اسبها پیاده شدند و هفت فرسنگ طی کردند و پاهایشان مجروح شد. در راه چوپانی را دیدند و از او آب و شیری خواستند؟ چوپان گفت: هر چه بخواهید دارم، اما گویا شما از بزرگان و شاهان هستید؟ گمان می کنم از دقیانوس گریخته اید؟ گفتند: ای چوپان دروغ بر ما روا نیست، و راستی ما را از تو نجات می دهد؟ گفت: بلی، سپس داستان و سرگذشت خود را برایش تعریف کردند، و چوپان دست و پایشان را بوسید و گفت: ای گروه، آنچه در دل شما افتاده، در دل من نیز افتاده، اما مهلتی بدهید، تا گوسفندها را به صاحبشان برگردانم و نزد شما بیایم؟ و سپس در آنجا ایستادند تا چوپان گوسفندان را به صاحبانشان برگرداند و در بازگشت، سگش به دنبال او آمد. چوپان همچنان آنها را راه می برد، تا به سر کوهی رسیدند، و غاری یافتند، که نامش «وصید» بود. ناگهان چشمشان به چشمه ای در مقابل (کهف) غار افتاد که درختهای میوه دار در اطرافش سبز بود، از میوه ها و آب خوردند و شب آنها را فرا گرفت و به غار پناه بردند، خداوند به ملک الموت وحی کرد که قبض روحشان نماید. سپس برای هر یک دو ملک موکل کرد که بدنشان را به چپ و راست بگرداند. و به خازنان خورشید

فرمان داد تا نور آفتاب را بر درون غار بتابانند. لشکریان دقیانوس در تعقیب جوانان کهف: وقتی مراسم عید به پایان رسید، دقیانوس جویای حال جوانان شد، به او گفتند: فرار کردند، دقیانوس با هشتاد هزار سوار به تعقیب شان رفت، همچنان به دنبالشان رفت تا به در غار رسید، وقتی به آنها نگاه کرد و دید به خواب رفته اند، گفت: اگر می خواستم ایشان را کیفر دهم، به بیشتر از آنچه خود را کیفر داده اند، کیفر نمی دادم، سپس دستور داد، چند بنیاء آوردند، و در غار را با سنگ و آهک پوشاندند و سپس گفت: حال به اینها بگویید: از خدایی که در آسمان است بخواهید، که اگر راست می گویید، از این جایگاه نجاتتان دهد؟ آنگاه امام علیه السلام در ادامه فرمود: ای برادر یهودی، سیصد و نه سال در آن غار ماندند، وقتی که خدا خواست آنها را زنده کند، به فرشته اش اسرافیل امر کرد، تا روح در جسدشان بدمد و از خواب برخیزند، چون برخاستند، نگاهی به خورشید کردند و به یک دیگر گفتند: از عبادت حق در این شب غافل شدیم، وقتی از غار بیرون آمدند، دیدند، چشمه و درختها در یک شب خشک شده اند، به یک دیگر گفتند: کار ما عجیب است، این چشمه در یک شب خشک شده است؟ سپس احساس گرسنگی کردند، و گفتند: یکی از ما با درهماها به این شهر برود، و ببیند کدام یک طعام پاکی دارند، تا بر ایمان بیاورد؟ باید با زیرکی عمل کند که کسی ما را نشناسد؟ تملیخا گفت: فقط من باید برای خرید بروم؟ آنگاه لباس چوپان را گرفت و بر تن کرد، و به شهر رفت. شناسائی اصحاب کهف تملیخا گفت: اینجا خانه من است؟ سپس در زدند، پیرمردی با موهای سفید بیرون آمد، و پرسید: چه کار دارید؟ حاکم گفت: چیزی شکفت است، این جوان خیال می کند، خانه اوست؟ پیرمرد پرسید: شما کی هستی؟ گفت: من «تملیخا بن قسطنطین» هستم. پیرمرد روی دست و پایش افتاد و می گفت: او جد من است، و بعد به حاکم گفت: ایشان شش نفر بودند که از دست دقیانوس گریختند، حاکم از اسب پیاده شد و تملیخا را روی سر گرفت و مردم به او هجوم آورده و دست و پایش رامی بوسیدند، و بعد از تملیخا پرسید: دوستانت کجا هستند؟ گفت: در غارند. در آن ایام دو حاکم در شهر بودند، یکی مسلمان و دیگری مسیحی و هر دو سوار بر اسب و با اطرافیان خود راهی غار شدند. وقتی به غار نزدیک شدند: تملیخا گفت: ای مردم من می ترسم دوستانم صدای سم اسبان را بشنوند و گمان کنند، دقیانوس پادشاه به تعقیب شان آمده، بهتر است شما اینجا بمانید، تا من آنها را خبر کنم؟ و سپس تملیخا به داخل غار رفت، وقتی چشمشان به او افتاد، او را در آغوش گرفتند، و گفتند: الحمد لله که خدا تو را از دست دقیانوس نجات داد؟ تملیخا گفت: فکر می کنید چند وقت در اینجا مانده ایم؟ گفتند: یک روز یا نصف روز؟ گفت: بلکه سیصد و نه سال است در اینجا مانده ایم، و دقیانوس مرده است و قرنهای گذشته، و خدا پیامبری فرستاده بنام عیسی بن مریم، و بعد او را به آسمان برده، حال پادشاه و مردم، به اینجا آمده اند که شما را ببینند؟ گفتند: ای تملیخا می خواهی ما را برای مردم فتنه کنی؟ تملیخا گفت: پس چه کنم؟ گفتند: خدا را بخوان و ما هم با تو از او می خواهیم که: ارواح ما را بگیرد، و غذای ما را در بهشت دهد؟ سپس دستها را به آسمان بلند کردند و گفتند: به حق ایمانی که به تو آوردیم ما را ایمن گردان و به قبض روح ما فرمان بده. آنگاه خداوند امر کرد روحشان را قبض کردند و در غار را از مقابل چشم مردم پوشید. آن دو پادشاه و حاکم هفت روز بر در غار طواف می کردند ولی دری نیافتند، سپس حاکم مسلمان گفت: به دین ما مرده اند، من باید مسجدی بر در غار بسازم و نصرانی گفت: نه بلکه بر دین ما مرده اند باید دیری بر در غار بسازم، و در این گیر و دار، با هم جنگیدند، و مسلمان بر نصرانی پیروز شد و مسجدی در آنجا بنا نمود. سپس امام علیه السلام از یهودی پرسید: تو را به خدا آیا گفتار من موافق با تورات بود؟ یهودی گفت: آری و یک حرف کم و زیاد نداشت و بعد گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک یا امیر المؤمنین وصی رسول الله حقاً. وسائل الشیعه: ۲۳۱/۱۶، باب ۲۹، حدیث ۲۱۴۳۷؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ أَسْرُوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الْكُفْرَ وَ كَانُوا عَلَىٰ إِجْهَارِ الْكُفْرِ أَعْظَمَ أَجْرًا مِنْهُمْ عَلَىٰ إِسْرَارِ الْإِيمَانَ.»

فضا را رها کند، آلودگی ها شروع به پاک شدن می کنند. این ایمان، چشم ایشان را از دقیانوس، به سوی ملکوت برد. در سفرشان به نان خشکی بسنده کردند و از دنیا گذشتند و به زندگی در غار قانع شدند؛ یعنی به خدا قانع شدند. ایمان شهوتشان را کنترل کرد. خداوند می فرماید: من به ایمان پر ایشان بسنده نکردم

« وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى » (۱)

«وزدناهم هدی» هدایت را نیز به ایمانشان افزودم.

ص: ۱۶۰

۱-۱ - کهف (۱۸): ۱۳؛ «که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم.»

«أَعْيَنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ» (۱)

خواب از چشم ایشان فرار می کند و اشک مانند سیل از چشمان او سرازیر می شود. زمانی که همه خوابند، او خوابش نمی برد: به خواب بگو که امشب میا به دیدن من جزیره ای که مکان تو بود آب گرفته

خودجوش به پا می خیزند. انتفاضه یعنی حرکت خودجوش. همان ساعتی که دست هایی دارند دزدی می کنند، دست هایی هم به سوی آسمان بلند است، که «الهی العفو»، در حالی که در آن روز، این دست اصلاً گناهی نکرده است. ده بار هم با گریه می گوید:

«هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ» (۲) یک دست، از طلوع آفتاب تا ساعت چهار بعد از ظهر، ۷۲ نفر را قطعه قطعه می کند. یک دست هم رو به آسمان بلند می شود؛ مانند دست زینب. آخرهای دعا، زینب ۷۲ کشته را از یاد برده است و با تمام وجود می گوید:

«هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ»

خدایا! دختر فاطمه، در این وقت شب، از آتش به تو پناه می آورد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۱۶۲

۱-۱. مائده (۵): ۸۳.

۲-۲ - من لایحضره الفقیه: ۴۸۹/۱، حدیث ۱۴۰۶، باب دعاء قنوت الوتر؛ «رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْوَتْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً تَنْصِبُ يَدَكَ الْيُسْرَى وَتَعُدُّ بِالْيَمَنِ الْأَسْتِغْفَارَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْوَتْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ يَقُولُ هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ.»

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

سخن در بیان آیات مبارکه سوره یوسف بود، اما نه به صورت آیه به آیه، بلکه به گونه ای کلی، نگاهی به مجموع آیات این سوره انداختیم و از این فرهنگ تربیتی جامع و کامل، مسائلی را در دو جهت حق و باطل برداشت کردیم.

کلام به این جا رسید که در سوره مبارکه یوسف، دو نفس مطرح است؛ یعنی دو متیت انسانی: نفس رنگ پذیر که از بیرون و درون خود، رنگ می پذیرد و این رنگ پذیرفته شده را به اعضا و جوارح انتقال می دهد و حکومتش تا لحظه مرگ برپا است و وجودش مانند سد آبی است که در پشت آن، که با اعضای بدن ارتباط دارد، پاکی ها آب گیری و یا آلودگی ها جمع می شوند. هم با کمک عوامل بیرونی و هم عوامل درونی، کار این آب گیری تا پایان عمر ادامه می یابد. این مخزن، ذخیره های خود را به اعضا و جوارح انتقال می دهد. اگر در این مخزن، پاکی وجود داشته باشد، مانند ایمان به خدا و قیامت و محبت، مخزن پاک و رشد یافته است و سرزمین اعضا و جوارح را سیراب می کند و آن ها را وادار می سازد که عمل صالح انجام دهند:

ص: ۱۶۳

« وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ لِبَآئِهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ » (۱)

عبداللہ است.

سرزمین پاکی ها و ناپاکی ها

باید ببینیم این مخزن را در برابر چه خانواده ای، چه مدرسه ای و چه حزبی قرار می دهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«ابوہ یهودانہ و ینصرانہ و یمجسانہ» (۲) پدر و مادر هستند کہ فرزند را یهودی یا نصرانی یا مجوسی تربیت می کنند پدر و مادر، دو رود هستند کہ باید دید چه چیزی را در این مخزن می ریزند. مدرسه، جامعہ احزاب و کتاب ها ہمگی رودهایی هستند کہ به این مخزن می ریزند. این مخزن ہم نمی تواند آرام باشد. خداوند آن را متحرک آفریده است و این اعضا و جوارح، ابزار تحرک آنند. اگر مخزن این سرزمین وجود انسان، از پاکی ها پر باشد:

« وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ لِبَآئِهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ »

تمام رویدنی های بیرون از این مخزن کہ از آن سیراب می شوند، گیاه الهی خواهند شد :

« يَخْرُجُ لِبَآئِهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ »

یعنی زارع این زمین پروردگار است :

ص: ۱۶۶

۱-۱ - اعراف (۷) : ۵۸؛ «سرزمین پاکیزه ، گیاهانش به اذن خدا می روید .»

۲-۲ - عوالی اللآلی: ۳۵/۱، حدیث ۱۸؛ «قال رسول الله صلى الله عليه و آله كل مولود يولد يولد على الفطرة حتى يكون أبواه يهودانه و ينصرانه و یمجسانه.»

« أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ » (۱)

آیا شما زارع هستید یا خداوند زارع است. آن گاه از چشم صاحب این مخزن پاک، نظر پاک ظهور می کند. از گوش پاک، علم الهی ظهور می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

«وَقِفُوا عَلَى أَسْمَاعِهِمُ الْعِلْمُ النَّافِعُ لَهُمْ» (۲) از گوشى که به مخزن پاکی وصل است، گیرندگى علم ظهور می کند. از دست نیز همین طور است. شهوت فقط در امر حلال یا در عصمت و عفت و تقوا خرج می شود. پای انسان در مجالسى شرکت می کند که مجالس به پروردگار وصل است، (۳) فرقى نمی کند که این مجلس عرفه، کمیل، یا مجلس کسب پاک با درآمد پاک باشد:

« وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ لِبَائِهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ »

ص: ۱۶۷

-
- ۱-۱ - واقعه (۵۶) : ۶۴؛ «آیا شما آن رای می رویند، یا ما می روینیم؟»
- ۲-۲ - نهج البلاغه : خطبه ۱۸۴، معروف به همام؛ «فالمتمون فيها هم أهل الفضائل منقطعهم الصواب و ملبسهم الاقتصاد و مشيهم التواضع غصوا أبصارهم عما حرم الله عليهم و وقفوا أسمعهم على العلم النافع لهم نزلت أنفسهم منهم فى البلاء كالتى نزلت فى الرخاء.»
- ۳-۳ - من لا يحضره الفقيه : ۶۱۸/۲، حدیث ۳۲۱۴؛ «... و حق نفسک عليك أن تستعملها بطاعة الله عز و جل و حق اللسان إكرامه عن الخنا و تعويده الخير و ترك الفضول التى لا فائده لها و البر بالناس و حسن القول فيهم و حق السمع تنزيهه عن سماع الغيبة و سماع ما لا يحل سماعه و حق البصر أن تغضه عما لا يحل لك و تعتبر بالنظر به و حق يدك أن لا تبسطها إلى ما لا يحل لك و حق رجلك أن لا تمشى بهما إلى ما لا يحل لك فبهما تقف على الصراط فانظر أن لا تزال بك فتردى فى النار و حق بطنك أن لا تجعله وعاء للحرام و لا تزيد على الشبع و حق فرجك أن تحصنه عن الزنا و تحفظه من أن ينظر إليه ...»

اما سرزمین آلوده و ناپاک و پر از آشغال:

« لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا »

گیاه مختصر به درد نخور بیرون می دهد که نه انسان سراغ آن می رود و نه حیوانات :

وَ الَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا »

و در سرزمینی که ناپاک است گیاه ناقص می روید.

پاک سازی نفس از آلودگیها

لطیفه ای در سوره مبارکه قصص هست که با این بحث، ارتباط دارد. از رودها و مخزن های درونی و پاکی و ناپاکی ها، نفس زکی و یا خبیث می شود که نمادش در این سوره، یوسف و زلیخا هستند. یوسف یک مخزن دارد که از راه خانواده و به ویژه پدر و مادر، از پاکی ها پر شده بود.

نفس زلیخا نیز در دربار مصر، از آلودگی پر شده بود. عقلش خاموش نبود و می توانست تشخیص دهد، ولی تشخیص او تشخیص خوبی نبود. او بدی را انتخاب کرد. اگر مخزن از آلودگی پر شود، جایی ندارد که روشن کند و پر از لجن است. این لجن باید پاک سازی شود تا عقل بتواند کار کند. عقل در دریای لجن نمی تواند کاری بکند.

موسی و فرعون مصداق پاکی ها و ناپاکی ها

دربار فرعون یکی از کثیف ترین دربارها بود. در سوره قصص، خداوند دربار او را ترسیم فرموده است:

ص: ۱۶۸

« إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ ... يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ » (۱)

به اندازه ای در این دربار، فساد حاکم بود که همه مملکت را گرفته بود. در سوره فجر می فرماید :

« وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ » (۲)

موسی بن عمران علیه السلام بیست سال داشت و هنوز به مقام رسالت نرسیده بود. در دنیا همین یک نفر بود که در چارچوب زندگی دنیا مستقیماً صدای خدا را شنید و بعد پیامبر اولوالعزم شد. او در دربار متراکم از فساد فرعون و در دامان او بزرگ شد.

منش و روشش با این دربار نمی ساخت. آیا نفس پاک و زکیه خود را، با عقل ملکوتی خود آنگیزی کرده بود، یا با ارتباط با اولیای خود؟ نمی دانم.

حفاظت از پاکی ها

بیرون از دربار، موسی فردی از قبطیان و مصریان فرعون را می بیند که با یکی از سبطیان، از فرزندان یعقوب و اسحاق درگیر شده است و این مرد قبطی زور می گوید. از آن جا که موسی خصم ظالم و مدافع مظلوم بود، باادب جلو آمد و گفت : چرا ظلم می کنی؟ مرد قبطی دست از سبطی برداشت و گریبان موسی را

ص: ۱۶۹

۱-۱ - قصص (۲۸) : ۴؛ « همانا فرعون در سرزمین مصر برتری چویی و سرکشی کرد ... پسرانشان را سر می برید. »

۲-۲ - فجر (۸۹)، آیه ۱۰ - ۱۲؛ « و با فرعون نیرومند که دارای میخ های شکنجه بود ؟ * همانان که در شهرها ، طغیان و سرکشی کردند ؟ * و در آنها فساد و تباه کاری فراوانی به بار آوردند ؟ »

گرفت. موسی هم یک مشت به او زد و او همان جا مُرد. این خبر به دربار رسید.

فردا در همان محل، همان سبطی را دید که با یک قبطنی دیگر، درگیر شده است.

سبطی که از حادثه دیروز ترسیده بود، با صدای بلند به موسی گفت: دیروز یک نفر را کشتی و حالا می خواهی ما را بکشی! مرد قبطنی فهمید که قاتل دیروزی موسی بوده است. موسی فرار کرد. قرآن می فرماید: یک درباری که دارای نفس طاهر و پاک بود، به موسی گفت: خبر کار تو به دربار رسیده است و در دربار جلسه گرفته اند.

آنان تصمیم قطعی دارند که تو را بکشند. (۱) موسی نزد شعیب رفت و ده سال شاگردی او را کرد. (۲) بعد هم به کوه طور آمد و آن صدا را شنید که هر کس بشنود، تا ابد مست می شود:

ص: ۱۷۰

۱- ۱) - عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱۹۸/۱-۱۹۹، باب ۱۵، حدیث ۱؛ «قال الرضا علیه السلام إن موسی دخل مدینه من مدائن فرعون علی حین غفله من أهلها و ذلك بین المغرب و العشاء فوجد فیها رجلین یقتلان هذا من شیعته و هذا من عدوه فاستغاثة الذی من شیعته علی الذی من عدوه ففضی موسی علی العدو و بحکم الله تعالی ذکره فوکره فمات قال هذا من عمل الشیطان یعنی الاقتتال الذی کان وقع بین الرجلین لا ما فعله موسی علیه السلام من قتله إنه یعنی الشیطان عدو مضل مبین فقال المأمون فما معنی قول موسی رب انی ظلمت نفسی فأغفر لی قال یقول انی وضعت نفسی غیر موضعها بدخولی هذا المدینه فأغفر لی ای استرنی من أعدائك لثلا یظفروا بی فیقتلونی فغفر له إنه هو الغفور الرحیم قال موسی علیه السلام رب بما أنعمت علی من القوه حتی قتلت رجلا بوکره فلن أكون ظهیراً للمجرمین بل أجاهد فی سبیلک بهذه القوه حتی رضی فأصبح موسی علیه السلام فی المدینه خائفاً یترقب فإذا الذی استنصره بالأمس يستصره علی آخر قال له موسی إنک لغوی قاتلت رجلا بالأمس و تقاتلت هذا الیوم لأوذینک و أراد أن یبطش به فلما أن أراد أن یبطش بالذی هو عدو لهما و هو من شیعته قال یا موسی أترید أن تقتلنی کما قتلت نفساً بالأمس إن ترید إلا أن تكون جباراً فی الأرض و ما ترید أن تكون من المصلحین...»

۲- ۲) - تفسیر القمی: ۱۳۸/۲ - ۱۳۹؛ «فقال له شعیب انی أرید أن أنکحک إحدی ابنتی هاتین علی أن تأجرنی ثمانی حجج فإن أتممت عشراف من عندک و ما أرید أن أشق علیک سجدنی إن شاء الله من الصالحین فقال له موسی ذلک بینی و بینک ایما الأجلین قضیت فلا عدوان علی ای لا سبیل علی إن عملت عشر سنین أو ثمان سنین فقال موسی و الله علی ما نقول و کیل قال قلت لأبی عبد الله علیه السلام ای الأجلین قضی قال أتمها عشر حجج قلت له فدخل بها قبل أن یقضی الأجل أو بعده قال قبل...»

« إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي » (۱)

سومین پیامبر اولوالعزم خدا و میوه ملکوت، ظهور کرد. اگر آن درباری دارای نفس زکیه نبود، تا او را می دید، می گفت: دستبند به او می زنم و او را نزد فرعون می برم. بعد هم موسی کشته می شد و بشر از این منبع برکت، محروم می شد. نفس پاک می آید و حافظ جان موسی می شود؛ اما نفس شریر، حتی به کودک شیرخوار هم رحم نمی کند.

پناه بردن به خدا برای حفظ پاکی ها

در این ۱۱۰ آیه سوره یوسف، انسان در برابر این منش، شگفت زده می شود.

روزی که تخت حکومت را به او دادند و استعداد او را در حکومت داری دیدند، انسانی که ته چاه بوده است، اکنون حاکم یک کشور پهناور می شود. جبرئیل می گوید من ناظر او بودم و رفتار او را دیدم. شب که به نیمه رسید، کسی که امروز عزیز مصر شده است، از شهر بیرون رفت و در بیابان، چاله ای پیدا کرد. با همه بدن روی خاک افتاد و زار زار گریه می کرد:

« رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ »

خدایا! اندکی حکومت را به من دادی.

« وَ عَلَّمَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » (۲)

ص: ۱۷۱

۱- ۱ - طه (۲۰): ۱۴؛ «همانا! من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا پرست و نماز را برای یاد من برپا دار.»
۲- ۲ - یوسف (۱۲): ۱۰۱؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب ها را به من آموختی. ای پدید آورنده آسمان ها و زمین!»

من امشب با این صورت روی خاک، دو تقاضا دارم :

« تَوَفَّنِي مُسْلِمًا »

انبیا می ترسیدند که هنگام مرگ، دچار خطر شوند. (۱) پس از آن که مرا به دنیای بعد منتقل کردی.

« وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ » (۲)

جبرئیل می گوید: من از خدا اجازه گرفتم که در این باره با او حرف بزنم. کنار او آمدم و گفتم: در هیچ دوره ای از زندگی ات این حال را از تو ندیدم. یوسف گفت: در طول زندگی انسان کی اتفاق افتاده است کسی از روی تخت سلطنت، به بهشت برود. من امشب آمده ام تا خدا را به یاری بطلبم که مرا تا هنگام مردن مسلمان نگه دارد.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۱۷۲

۱-۱ - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۱؛ «فَمَنْ الْإِيمَانِ مَا يُكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا يُكُونُ عَوَارِيَّ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقْفُوهُ حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَةِ...»

۲-۲ - یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «در حالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم را بگیر، و به شایستگان ملحقم کن.»

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

پیش از این بیان شد که از مباحث مهم، در سوره مبارکه یوسف، معرفی دو نوع نفس است: یکی نفس به معنای منِ انسانی یا خود طبیعی که همه آثار مربوط به حیات و مرگ، برزخ و قیامت انسان، به آن مربوط است. این نفس، حقیقتی بسیار رنگ پذیر است. پس از رنگ پذیری، چون اعضا و جوارح انسان کارگران او هستند، آن‌ها را برابر با نقش و حالاتی که دارد، به کار می‌گیرد. اعضا و جوارح، کاری مستقل ندارند. ریشه عمل در نفس است. اعضا و جوارح، براساس تغذیه ای که نفس به آن‌ها می‌دهد، کار و حرکت می‌کنند.

نفسی که قرآن از یوسف بیان می‌کند نفسی صدیق و اجتماعی است؛ یعنی برگزیده خدا؛ نفسی راضی و تسلیم حق و مقید به همه ابعاد تربیتی انبیای خدا است؛ به ویژه، سه پیغمبری که آغاز سوره نام می‌برد؛ یعنی یعقوب، اسحاق و ابراهیم. همه منش، روش و رفتار یوسف، چه آن وقت که در خانه پدر بود، چه آن گاه که در چاه افتاد، چه هنگامی که اسیر کاخ مصر شد، چه هنگامی که نزدیک به بیست سال به زندان افتاد و چه وقتی که آزاد شد و در حکومت قرار گرفت، محصول شیرین و الهی نفس زکیه او بود.

این نفس، در این سوره، نماد نفس صعودی است؛ یعنی نفسی که پاکی کامل

داشت. عمل صالح، (۱) مرکب این نفس بود و او را به مقام قرب حق رساند. خداوند متعال نیز در قرآن مجید، همه برنامه های او را درس برای همه عالم قرار داد.

نماد نفس پست و خسیسه، نفس زلیخا بود که همه اراده و خواست خود را در شهوت جنسی و حیوانی خلاصه کرده بود و حرکت و رفتارش را براساس همان نقشی که از خانواده گرفته بود، تنظیم می کرد.

موانع صعود نفس

درباره نفس، روایاتی از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله، این روان شناس بی نظیر تاریخ و نیز از ائمه طاهرین، به ویژه از امام صادق علیه السلام نقل شده است، اما یک روایت را از رسول خدا نقل می کنیم و پیش از آن، توجه به یک مقدمه، ضروری است. (۲)

ص: ۱۷۶

۱-۱) - نهج البلاغه: حکمت ۱۵۰؛ «... لَمَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بَغَيْرِ عَمَلٍ وَ يُرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ وَ يَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاغِبِينَ إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبِعْ وَ إِنْ مَنَعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ يَعْجُزُ عَنِ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَ يَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ... وَ يَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرِ مِنْ عَمَلِهِ إِنْ اسْتَتَعَى بَطْرَ وَ فُتِنَ وَ إِنْ افْتَقَرَ قَنَطَ وَ وَهَنَ يُقْصِرُ إِذَا عَمِلَ وَ يُبَالِغُ إِذَا سَأَلَ إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ وَ سَوَّفَ التَّوْبَةَ.» أعلام الدين: ۱۱۳، من كلام الإمام أبي الحسن الرضا عليه السلام؛ «قال عليه السلام الناس في الدنيا بالأموال و في الآخرة بالأعمال.»

۲-۲) - مكارم الأخلاق: ۴۵۳، الفصل الرابع في موعظه رسول الله صلى الله عليه و آله؛ «يا ابن مسعود أكثر من الصالحات و البر فإن المحسن و المسيء يندمان يقول المحسن يا ليتني ازددت من الحسنات و يقول المسيء قصرت و تصديق ذلك قوله تعالى وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ لَا تَقْدَمُ الذَّنْبَ وَ لَا تُؤَخِّرُ التَّوْبَةَ وَ لَكِنْ قَدِمِ التَّوْبَةَ وَ آخِرِ الذَّنْبَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ...» و هم چنین از مولی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده: غررالحکم: ۲۳۴، حدیث ۴۶۸۳؛ «النفس الأماره المسوله تتملق تملق المنافق و تتصنع بشيمه الصديق الموافق حتى إذا خدعت و تمكنت تسلطت تسلط العدو و تحكمت تحكمت العتو فأوردت موارد السوء.»

آن گونه که خداوند در قرآن مجید، به صراحت بیان فرموده است، انسان دشمنانی دارد. خداوند این دشمنان را «عدو» نامیده است. عدو یعنی دشمنی که رحم نمی کند. چنین دشمنی اگر بتواند مهار زندگی انسان را به زندگی و منش خود گره بزند و نگذارد کسی این گره را باز کند، تا ابد او را از رحمت پروردگار محروم می کند. (۱) محرومیتی که، به ویژه پس از مرگ، درمان پذیر نخواهد بود :

« لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ » (۲)

« فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ » (۳)

« وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ » (۴)

« وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ » (۵)

ص: ۱۷۷

۱-۱) - الأمالی للطوسی: ۱۱۵، حدیث ۱۷۶؛ بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۵؛ «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ابْنَ آدَمَ لَمَاتَزَالَ بِخَيْرٍ مَا كَانَ لَكَ وَعَظُّ مِنْ نَفْسِكَ وَمَا كَانَتْ الْمُحَاسَبَةُ مِنْ هَمِّكَ وَمَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعْرًا وَالْحُزْنُ لَكَ دِثَارًا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ مَشِيئَةٌ فَأَعِدَّ جَوَابًا». مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۲، باب ۵۳؛ «قَالَ أَعْدَى عَدُوٍّ لِلْمَرْءِ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ فَمَنْ مَلَكَهَا عَلَتْ دَرَجَتُهُ وَ بَلَغَ غَايَتَهُ».

۲-۲) - واقعه (۵۶): ۴۴؛ «نه خنک است و نه آرام بخش».

۳-۳) - مدثر (۷۴): ۴۸؛ «پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد».

۴-۴) - بقره (۲): ۴۸؛ «و نه از کسی شفاعتی می پذیرند، و نه از کسی [در برابر گناهانش] فدیة و عوضی می گیرند، و نه [برای رهایی از آتش دوزخ] یاری می شوند».

۵-۵) - بقره (۲): ۲۷۰؛ «و برای ستمکاران در قیامت یآوری نیست».

این مطالب، در آیات گوناگون قرآن، بیان شده اند. محرومیت در این سطح که هیچ عمل خوب، مستحب و واجبی از انسان پذیرفته نخواهد شد. محرومیت تا آن جا که شفاعت مجموع شفاعت کنندگان، شامل حال انسان نخواهد شد و هیچ یک از فرشتگان، انسان ها و انبیا و ائمه، نمی توانند انسان را نجات دهند. (۱) قرآن به صراحت می فرماید:

« وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ » (۲)

یعنی هر وسیله نجاتی از شما قطع شده است؛ هم چنین خداوند در قرآن کریم، دشمنان انسان را معرفی می کند. «شیاطین انس» یعنی انسان هایی که در هر لباسی، کمر همت بسته اند تا انسان را گمراه کنند. وسیله گمراهی نیز فراوان در اختیارشان است: پول، زن، شهرت، مقام و غیره. گاهی زبان چنان وسوسه می کند که باعث

ص: ۱۷۸

۱- ۱) - أعلام الدین: ۱۴۳؛ «و قال جابر بن یزید الجعفی دخلت علی مولای أبی جعفر الباقر علیه السلام ... فاتقوا الله و اعملوا لما عند الله فإن أحب العباد إلى الله أعملهم بطاعته و أتقاهم له و إنه ليس بين الله و بين أحد قرابه و ما معنا براءه من النار و لا لنا علی الله من حجه من كان طائعا لله فهو لنا ولی و لو كان عبدا حبشيا و من كان عاصيا لله فهو لنا عدو و إن كان حرا قرشيا و الله ما تنال شفاعتنا إلا بالتقوى و الورع و العمل الصالح و الجهد و الاجتهاد فلا تغتروا بالعمل و يسقط عنكم فإذن أنتم أعز علی الله منا فاتقوا الله و كونوا لنا زینا و لا تكونوا لنا شینا ...». المحاسن: ۱/ ۱۸۶، باب ۴۷، حدیث ۱۹۸؛ «عنه عن أبیه عن النضر بن سويد عن یحیی الحلبي عن أبی المغراء عن أبی بصیر عن علی الصائغ قال قال أبو عبد الله علیه السلام إن المؤمن ليشفع لحميمه إلا أن يكون ناصبا و لو أن ناصبا شفع له كل نبی مرسل و ملك مقرب ما شفعا». الکافی: ۳/ ۲۷۰، حدیث ۱۵؛ «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ لَمَّا حَضَرَ أَبِي الْوَفَاءَ قَالَ لِي يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَأَيُّنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَحَفَّ بِالصَّلَاةِ.»

۲- ۲) - بقره (۲): ۱۶۶؛ «و همه دست آویزها و پیوندها از آنان بریده شود.»

می شود در هفتاد سال پیش، بیش از یک میلیارد نفر، کمونیست شوند.

ابزار گمراهی و تباهی انسان

شیطان یعنی موجودی ضد خدا و ضد خواست های خدا، که می کوشد بندگان خدا را از خدا جدا کند. ابزار شیاطین انسی، در زمان ما در تاریخ بشر بی نظیر است.

چند هزار کانال ماهواره در اختیارشان است و شبانه روز از راه این کانال ها، تبلیغ می کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید: اینان انسان دزدی می کنند. این ابزار هم آن قدر قوی است که آن ها را درون اتاق خواب همه مردم هم برده اند. با این ابزار گمراهی، باطن مردم را گره می زنند. با یک چشم به هم زدن، درون مردم با این کانال ها گره می خورد. هجوم شهوت به حرام، یقیناً دین خدا را در وجود انسان، تباه می کند:

« فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ » (۱)

استقامت کردن در پاکی ها

این آیه، در زمان ما معنا شده است. دو نسل قبل ما، در همین شهر تهران، به خدا قسم، یک ساعت مانده به نماز صبح، صدای گریه از شوق خدا یا ترس از عذاب، تا توی کوچه می آمد. شب ماه رمضان، نزدیک سحر، مردم روی پشت بام می رفتند و آن دو مناجات «اغثنی یا غیاث المستغیثین» (۲) و «استغفر الله العظیم» (۳) را

ص: ۱۷۹

۱-۱) - اعراف (۷) : ۱۶۸؛ «پس بعد از آنان جانشینانی [ناشایسته و گناهکار] که کتاب [تورات] را به ارث بردند به جای ایشان قرار گرفتند.»

۲-۲) - تهذیب الأحکام: ۱۱۴/۳؛ «وَ اِذْعُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ بِهَذَا الدُّعَاءِ... وَ يَا مُنْتَهَى حَاجَةِ الرَّاعِبِينَ وَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَ يَا مَلْجَأَ الْهَارِبِينَ وَ يَا صَرِيحَ الْمُسْتَضْرِحِينَ وَ يَا رَبَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ يَا كَاشِفَ كَرْبِ الْمَكْرُوبِينَ وَ يَا فَارِجَ هَمِّ الْمَهْمُومِينَ وَ يَا كَاشِفَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...»

۳-۳) - بحار الأنوار: ۲۶۰/۸۲، باب ۳۳، حدیث ۵؛ «... أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ مِنْ ظُلْمِي وَ جُزْمِي وَ إِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ مِائَةً مَرَّةً فَلَمَّا فَرَغَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ رَكَعَ وَ سَجَدَ وَ تَشَهَّدَ وَ سَلَّمَ.»

می خواندند و گریه می کردند. در بازار تهران، ساعت هفت صبح که می خواستند در مغازه را باز کنند، دو یا سه دقیقه دعا می خواندند و بعد در را باز می کردند. وقتی می خواستند بنشینند، میز و صندلی نبود، بلکه قالیچه ای کف مغازه پهن بود و قبل از معامله، رحل قرآن را باز می کردند و نیم جزء قرآن را با قرائت می خواندند. اگر در خرید و فروش شک می کردند و با مسأله جدیدی روبه رو می شدند، به مدرسه علمیه درون بازار، نزد فقیه می رفتند و مسأله فقهی آن را از او می پرسیدند.

پاک دلان

بنده هفده - هجده ساله بودم که کاسبی هفتاد ساله را می شناختم. صبح که به مغازه می آمد، به شاگردش می گفت: امروز خرج خانه و مغازه جمعاً پنج تومان است. الان ساعت هشت صبح است. هر چه را فروختی، به من خبر بده. پس از مدتی می گفت: پنج تومان امروز فراهم شد، از حالا تا پایان روز هر کس آمد، جنس ها را به نرخ خرید، بفروش تا در قیامت، پیامبر ما را به عنوان کاسب با انصاف بپذیرد. (۱)

ص: ۱۸۰

۱- ۱) - كثر العمال، المتقى الهندی: ۳۰/۴، حدیث ۹۳۴۰؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن أطيّب الكسب كسب التجار الذين إذا حدثوا لم يكذبوا، وإذا ائتمنوا لم يخونوا، وإذا وعدوا لم يخلفوا، وإذا اشتروا لم يذموا، وإذا باعوا لم يظروا، وإذا كان عليهم لم يظلوا، وإذا كان لهم لم يعسروا.» الكافي: ۱۵۱/۵، حدیث ۳؛ «قال اميرالمؤمنين عليه السلام: يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا سَمِعُوا صَوْتَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْقُوا مَا بَأْيَدِيهِمْ وَأَرْعُوا إِلَيْهِ بِقُلُوبِهِمْ وَ سَمِعُوا بِأَذَانِهِمْ فَيَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدُمُوا لِالِاسْتِخَارَةِ وَ تَبَرَّكُوا بِالسُّهُولَةِ وَ اقْتَرِبُوا مِنَ الْمُتَبَاعِينَ وَ تَزَيَّنُوا بِالْحِلْمِ وَ تَنَاهَوْا عَنِ الْيَمِينِ وَ حَيَّابُوا الْكُذِبَ وَ تَحَافُوا عَنِ الظُّلْمِ وَ أَنْصِفُوا الْمَظْلُومِينَ وَ لَاتَقْرَبُوا الرِّبَا وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لَاتَبَخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَاتَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُمْسِكِينَ فَيَطُوفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَمِيعِ أَسْوَاقِ الْكُوفَةِ ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَقْعُدُ لِلنَّاسِ.»

همچنین می گفت: صبح که از منزل می آمدم، مغازه ها را نگاه می کردم، دیدم صاحب مغازه سوم محزون است. به او گفتم: چه مشکلی داری؟ گفت: امروز بیست تومان بدهی دارم، اما هنوز فراهم نشده است، به همین علت، این کاسب با خدا، آن روز، مشتری های خود را برای خرید، به مغازه آن همسایه گرفتار می فرستاد تا پول بدهی او فراهم شود و می گفت: اجناسی که شما می خواهید، دارم، ولی نمی فروشم؛ چون پیامبر به من فرموده است:

«مَنْ أَصْبَحَ وَلَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ، فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (۱) کسی که غصه مسلمانان را نخورد، دین ندارد.

آری اگر این فرهنگ و این منش در میان جامعه و بین دولت و ملت رواج یابد، جامعه علوی می شود و زندگی معنی و مفهوم حقیقی خود را پیدا می کند.

نیکی های فراموش شده

در گذشته وقتی جوان ها می خواستند ازدواج کنند دختر دیگری را نمی دیدند و گمان می کردند که مادرشان زیباترین دختر را برای او انتخاب کرده است. همیشه میان زن و شوهرها عشق و محبت حاکم بود، اما امروزه میان زن و شوهرها دعوا و طلاق فراوان است. می گویند: چگونه جلوی طلاق را بگیریم؟ اگر یک جا قرآن را به درستی اجرا کنید و حجاب را آن گونه که باید، به کار بگیرید، خواهید دید که آمار طلاق و اختلاف بسیار کاهش می یابد.

ص: ۱۸۱

۱-۱ - الکافی: ۱۶۴/۲، حدیث ۵؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَهُ مَنْ أَصْبَحَ لَمَّا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَمَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.» الکافی: ۲/۱۶۴، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَادْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُرُورًا.»

نسل قبلی، شب عروسی، اسب را زین می کردند و داماد دهانه اسب را می گرفت و به خانه عروس می رفت. عمه ها و خاله های او و همه خانم ها دور او را می گرفتند و مشخص نمی شد که عروس کیست؛ اما امروزه عروس را به همه نشان می دهند، کجا داریم می رویم؟! (۱)

ناپاکی ها به جای پاکی ها

زن یزید، یعنی زن شخصی که جرثومه فساد است، وقتی که دید یزید به لب و دهان امام حسین علیه السلام می زند، بی حجاب وسط مجلس دوید و گفت: نزن، دیشب مادرش را در خواب دیدم که داشت موهای خود را می کند. یزید چوب را انداخت و برخاست عباي خود را روی او انداخت و گفت: چرا بی حجاب در مجلس نامحرمان آمدی؟ باید برای زهرا علیها السلام گریه کنید. این که چرا چادر او را به باد دادید.

حسین پیش از کشته شدن، به خواهرش گفت: هر چه زیور آلات دارید، جمع کن و وقتی دشمن حمله کرد، آن ها را جلوی آنان بریز تا سرگرم شوند، آن گاه شما فرار

ص: ۱۸۲

۱-۱) - الکافی: ۴۸۱/۳، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ رَجُلًا وَهُوَ يَقُولُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي رَجُلٌ قَدْ أَسَيْنْتُ وَقَدْ تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً بَكْرًا صَغِيرَةً وَلَمْ أَدْخُلْ بِهَا وَأَنَا أَخَافُ إِذَا أَدْخُلْتُ بِهَا عَلَيَّ فِرَاشَتِي أَنْ تَكْرَهَنِي لِخِضَابِي وَكِبَرِي فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلْتَ فَمُرْهُمْ قَبِيلَ أَنْ تَصِلَ إِلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مُتَوَضِّئَةً ثُمَّ أَنْتَ لَا تَصِلُ إِلَيْهَا حَتَّى تَتَوَضَّأَ وَتَصِلَ لِي رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ مَجِدِ اللَّهَ وَصِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ ادْعُ اللَّهَ وَمُرْ مَنْ مَعَهَا أَنْ يُؤْمِنُوا عَلَيَّ دُعَائِكَ وَقُلِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي إِيَّاهَا وَوَدَّهَا وَرِضَاهَا وَرِضْنِي بِهَا ثُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا بِأَحْسَنِ اجْتِمَاعٍ وَأَسْرِّ ائْتِمَاعٍ فَإِنَّكَ تُحِبُّ الْحَلَالَ وَتَكْرَهُ الْحَرَامَ ثُمَّ قَالَ وَاعْلَمْ أَنَّ الْبِغْضَ مِنَ اللَّهِ وَالْفِرْكَ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيُكْرَهُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ.» من لا يحضره الفقيه: ۴۰۲/۳، حدیث ۴۴۰۵؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبِغْضِ أَصْحَابِهِ إِذَا دَخَلْتَ عَلَيْكَ أَهْلَكَ فَخُذْ بِنَاصَةِ بَيْتِهَا وَاسْتَقْبِلْ بِهَا الْقِبْلَةَ وَقُلِ اللَّهُمَّ بِأَمَانَتِكَ أَخَذْتَهَا وَبِكَلِمَاتِكَ اسْتَحَلَلْتُ فَرْجَهَا فَإِنْ قَضَيْتَ لِي مِنْهَا وَلَدًا فَاجْعَلْهُ مُبَارَكًا سَوِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شِرْكًَا وَلَا نَصِيْبًا.»

کنید تا شما را نبینند.

چرا آیات قرآن فراموش شد؟ بی حجابی و موسیقی کانال های تلویزیونی، معنویت را در شما می شکنند. آن نماز شب ها کجا رفت؟ آن نسل پاکیزه رفتند :

« فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ »

نسلی به جای آنان آمده است که نماز را به تباهی کشانده است :

« وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ » (۱)

و دچار انواع فسادهای جنسی شده اند. چرا؟ دشمنان به دست دوستان، این وضع را پیش آوردند. (۲) در میان دختران دانشجو، فاطمه علیها السلام کجا است؟ در بین جوانان، علی اکبر کجا است؟ آن دست ها کجا است که : وَاللَّهِ انْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي اِنِّي اُحَامِي اَبَدًا عَنْ دِينِي

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟ (۳)

تقلب، ربا، مال مردم خواری، رشوه، پارتی بازی و فرار مغزها بیداد می کنند. هر که آمد به جهان، نقش خرابی دارد

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۱۸۳

۱-۱ - مریم (۱۹) : ۵۹؛ «و از شهوات پیروی نمودند.»

۲-۲ - الکافی: ۷۹/۲، حدیث ۵؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَكْثَرُ مَا تَلَجُّ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانِ الْبُطْنُ وَ الْفَرْجُ.» الخصال: ۲۲۳/۱، حدیث ۵۴؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله من سلم من أمتي من أربع خصال فله الجنة من الدخول في الدنيا و اتباع الهوى و شهوه البطن و شهوه الفرج و من سلم من نساء أمتي من أربع خصال فلها الجنة إذا حفظت ما بين رجلها و أطاعت زوجها و صلت خمسها و صامت شهرها.» الخصال: ۱۳۷/۱۶، باب ۴، حدیث ۲۱۱۷۶؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدَانٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا أَقَرَّ قَوْمٌ بِالْمُنْكَرِ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ لَأَيَّعِزُّونَهُ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يُعَمَّهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ مِنْ عِنْدِهِ.»

۳-۳ - حافظ شیرازی.

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

خداوند در قرآن مجید، شب و روز را دو نشانه قدرت، حکمت، رحمت و لطف خود قلمداد کرده است. روز را برای رو آوردن به معاش و شب را برای رو آوردن به معاد و معنویت قرار داده است. خداوند ارزش بسیاری برای شب قائل شده است و به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می کند :

« وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ » (۱)

همه ظرف شب را از خواب پر نکن ؛ چون من این ظرف را نساختم که مردم آن را از خواب و عیش و نوش و گناه پر کنند.

خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : شب را به دو یا سه قسمت تقسیم کن. اگر دو قسمت می کنی، یک قسمت را بخواب و یک قسمت را برای بندگی و عبادت برخیز. (۲) اگر آن را سه قسمت می کنی دو قسمت را بخواب و دست کم یک قسمت

ص: ۱۸۷

۱- ۱) - اسراء (۱۷) : ۷۹؛ «و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش.»

۲- ۲) - روضه الواعظین: ۴/۱؛ «و روی عن أمير المؤمنين عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال ينبغى للعاقل إذا كان عاقلاً أن يكون له أربع ساعات من النهار ساعه يناجى فيها ربه و ساعه يحاسب فيها نفسه و ساعه يأتي أهل العلم الذين يبصرونه أمر دينه و ينصحونه و ساعه يخلى بين نفسه و لذتها من أمر الدنيا فيما يحل و يجمل.» تحرير المواعظ العددية: ۳۶۹؛ «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّ الْعَاقِلَ الْحَكِيمَ لَا يَخْلُو مِنْ أَرْبَعِ سَاعَاتٍ : سَاعَةً يَتَخَلَّى فِيهَا بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَاتِهَا الْحَلَالِ.»

را برای معاد و آبادی آخرت بگذار، به همین علت، خداوند زیباترین برنامه های مربوط به اولیا و دوستدارانش را در شب اجرا کرده است.

« سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا » (۱)

« وَ الْفَجْرِ * وَ لَيْلِ عَشْرِ » (۲)

« وَ وَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اتَّمَمْنَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ » (۳)

شب آمد شب رفیق دردمندان

* * * شب آمد شب که نالد عاشق زار گهی از دست خود گاهی ز دلدار

انسان روز سرگرم است. درد فراق، خود را شب نشان می دهد. همه انبیای خدا با شب انس داشتند. خداوند متعال با اهل شب، بسیار سخن دارد. خداوند متعال سحر را یکی از نشانه های واقعی عاشقانش می داند :

ص: ۱۸۸

۱-۱) - اسراء (۱۷) : ۱؛ «منزّه و پاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمّد صلی الله علیه و آله] را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم ، سیر [و حرکت] داد ، تا [بخشی] از نشانه های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم ؛ یقیناً او شنوا و داناست .»

۲-۲) - فجر (۸۹) : ۱ - ۲؛ «سوگند به سپیده دم * و به شب های ده گانه.»

۳-۳) - اعراف (۷) : ۱۴۲؛ «و با موسی [برای عبادتی ویژه و دریافت تورات] سی شب وعده گذاشتیم و آن را با [افزودن] ده شب کامل کردیم ، پس میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت.»

اولیای خدا با شب انس عجیبی دارند. من انس برخی از آنان را دیده بودم. وقتی عیسی داشت عبادت می کرد، صدای آخرین نفس مادر را شنید. از تپه پایین آمد و دید مادر از دنیا رفته است. همان مریمی که خدا در قرآن، درباره خصلت های نیکوی مریم سنگ تمام گذاشته است و او را به مقام عصمت، ستوده است. کارهای مادر را انجام داد، او را به خاک سپرد و گریه کرد تا خوابش برد. مادر را در خواب دید و گفت: آیا آرزویی هم داری؟ گفت: بله. حضرت عیسی گفت: تو که اکنون در اعلا علین بهشتی، تو که اکنون نزد انبیا و اولیایی، چه آرزویی داری؟ گفت:

می خواهم خدا مرا به دنیا برگرداند تا شب را بیدار بمانم. (۲) آن جا قیمت شب معلوم می شود. شما که از ده - دوازده سالگی شب ها را، به خصوص شب های احیا را از گریه و توبه و مناجات پر کردید برایتان چه قدر ارزش دارد.

شب قدر

آیات و روایات تأکید دارند بر این که مردم قسمتی از شب را از دست ندهند؛ به خصوص شب قدر را. چون شب قدر از هزار ماه بهتر است. (۳) امیرالمؤمنین علیه السلام در

ص: ۱۸۹

۱-۱ - ذاریات (۵۱): ۱۸؛ «و سحرگاهان از خدا درخواست آمرزش می کردند.»

۲-۲ - مستدرک الوسائل: ۳۳۸/۶، باب ۳۳، حدیث ۶۹۴۸؛ «فِي حَدِيثِ أَنَّ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ نَادَى أُمَّهُ مَرْيَمَ بَعْدَ وَفَاتِهَا فَقَالَ يَا أُمَّهُ كَلِّمِينِي هَلْ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى الدُّنْيَا قَالَتْ نَعَمْ لِأَصِلِّيَ لِلَّهِ فِي لَيْلِهِ شَدِيدَهُ الْبُزْدِ وَ أَصُومَ يَوْمًا شَدِيدَ الْحَرِّ يَا بُنَيَّ فَإِنَّ الطَّرِيقَ مَخُوفٌ وَقَالَ عِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْصَانِي بِخَمْسَةِ أَشْيَاءَ إِلَى أَنْ قَالَ دَاوِمَ عَلَى التَّهَجُّدِ بِاللَّيْلِ فَإِنَّ أُمُورَ الْمُؤْمِنِ تَسْتَقِيمُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ.»

۳-۳ - وسائل الشیعه: ۲۰/۸، باب ۱، حدیث ۱۰۰۱۹، در فضیلت شب قدر آمده: «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ قَالَ مُوسَى إِلَهِي أُرِيدُ قُرْبَكَ قَالَ قُرْبِي لِمَنْ اسْتَيْقَظَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِي أُرِيدُ رَحْمَتَكَ قَالَ رَحْمَتِي لِمَنْ رَحِمَ الْمَسَاكِينَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِي أُرِيدُ الْجَوَازَ عَلَى الصِّرَاطِ قَالَ ذَلِكَ لِمَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ لَيْلَةَ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِي أُرِيدُ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ وَ ثَمَارِهَا قَالَ ذَلِكَ لِمَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِي أُرِيدُ النَّجَاهَ مِنَ النَّارِ قَالَ ذَلِكَ لِمَنْ اسْتَغْفَرَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ قَالَ إِلَهِي أُرِيدُ رِضَاكَ قَالَ رِضَايَ لِمَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.» هم چنین در حدیث ۱۰۰۲۰ نیز آمده: «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ تَفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ يُصَلِّي فِيهَا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ سَجْدَةٍ سَجْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَوْ يَسِيرُ الرَّكْبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا وَ بِكُلِّ رَكَعَةٍ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ مِنْ دُرٍّ وَ يَاقُوتٍ وَ زَبَرْجَدٍ الْحَدِيثُ.» فضائل الأشهر الثلاثة: ۱۱۸، حدیث ۱۱۴؛ وسائل الشیعه: ۳۵۸/۱۰، باب ۳۲، حدیث ۱۳۵۹۹؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَحْيَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَوْ كَانَتْ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ وَ مَنَاقِلِ الْجِبَالِ وَ مَكَائِلِ الْبِحَارِ.»

چنین شبی ضربت خورد، این شب، شبی بود که پروردگار مسیح را به سوی خود برد و او را رفعت داد. این شب، ما نیز باید به دنبال مسیح و امیرالمؤمنین، به سوی رفعت حرکت کنیم. حرکت به سوی رفعت، برای کسی ممکن است که سبک بار باشد. راه سبک باری، این است که با پروردگار قرارداد جدی بسته شود که من امشب و همه شب های عمرم را با تو به سر خواهم برد. دیگر از من غیبت، دروغ، رابطه با نامحرم و چشم چرانی نخواهی دید.

ابو بصیر به حضرت صادق علیه السلام می گوید: من شب قدر نمی توانم احیا بگیرم و بیدار باشم و برایم سخت است؛ بخصوص نماز خواندن که باید ایستاده بخوانم.

امام فرمود: «نشسته عبادت کن و نخواب». گفتم: اگر نشسته هم نتوانستم؟ فرمود:

«در بستر بخواب، ولی بیدار باش و با پروردگارت سخن بگو». (۱) آن گاه امام فرمود: «اگر امشب یک رکعت نماز بخوانی، از هزار ماه نماز خواندن بهتر است. اگر قرآن بخوانی، اگر توبه کنی و اگر یک قطره اشک بریزی، اشک امشب با گریه هزار ماه»

ص: ۱۹۰

۱- ۱) - الکافی: ۱۵۶/۴ و ۱۵۷، حدیث ۲؛ من لایحضره الفقیه: ۱۶۰/۲، حدیث ۲۰۲۹.

اثر یک شب زنده داری

روز قیامت، ملائکه پرونده ای را می بینند و عصبانی می شوند و می خواهند صاحب پرونده را به جهنم ببرند. خطاب می رسد که غیر از این پرونده که شما دیدید، یک ورق پرونده هم نزد من دارد. او یک شب، در سراسر عمرش، بیدار شد، یاد گناهانش افتاد و اشک ریخت و خوابید. من با همان گریه، آتشش را خاموش کردم. او سهمی از جهنم ندارد. خوش به حال کسی که شب قدر را احیا بگیرد. امام صادق علیه السلام می فرماید: خوش به حال کسی که همه گناهان گذشته را در نظر بیاورد و ببیند که نافرمانی چه خدایی را مرتکب شده است. اگر برای گناهانی که از جلو چشم می گذرانند، اشک بریزد، من به او امید می دهم که خدا او را ناامید نکند. (۲)

ص: ۱۹۱

۱-۱) - الکافی: ۱۵۶/۴، حدیث ۲؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ جَعَلْتُ فِدَاكَ اللَّيْلَةَ الَّتِي يُرْجَى فِيهَا مَا يُرْجَى فَقَالَ فِي إِحْدَى وَعِشْرِينَ أَوْ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ قَالَ فَإِنْ لَمْ أَفَوْ عَلَى كِلْتَيْهِمَا فَقَالَ مَا أَيْسَرَ لَيْلَتَيْنِ فِيمَا تَطْلُبُ قُلْتُ فَرَبِّمَا رَأَيْنَا الْهَلْمَالَ عِنْدَنَا وَجَاءَنَا مَنْ يُخْبِرُنَا بِخِلَافِ ذَلِكَ مِنْ أَرْضٍ أُخْرَى فَقَالَ مَا أَيْسَرَ أَرْبَعِ لَيَالٍ تَطْلُبُهَا فِيهَا قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةَ الْجَهَنِّيِّ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَيَقَالُ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ خَالِدٍ رَوَى فِي تِسْعِ عَشْرَةَ يُكْتَبُ وَفَدُ الْحَاجِّ فَقَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَفَدُ الْحَاجِّ يُكْتَبُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَالْمَنَايَا وَالْبَلَايَا وَالْأَرْزَاقُ وَ مَا يَكُونُ إِلَى مِثْلِهَا فِي قَابِلٍ فَاطْلُبُهَا فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ وَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ وَ صَلِّ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِائَةَ رَكَعَةٍ وَ أَحْيِيهَا إِنْ أَشِيتَ طَعْتَ إِلَى النُّورِ وَ اغْتَسَلْ فِيهِمَا قَالَ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَفِدِرْ عَلَى ذَلِكَ وَ أَنَا قَائِمٌ قَالَ فَصَلِّ وَ أَنْتَ جَالِسٌ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَشِيتَ طَعْتَ قَالَ فَعَلَى فِرَاشِكَ لَأَعْلِيكَ أَنْ تَكْتَحِلَ أَوَّلَ اللَّيْلِ بِشَيْءٍ مِنَ النَّوْمِ إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تَفْتَحُ فِي رَمَضَانَ وَ تُصَيِّمُ الشَّيَاطِينَ وَ تُقْبِلُ أَعْمَالَ الْمُؤْمِنِينَ نِعَمَ الشَّهْرِ رَمَضَانَ كَانَ يُسَمَّى عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمَرْزُوقَ.»

۲-۲) - شبیه به این مضمون آمده: مستدرک الوسائل: ۱۸۶/۱۱، باب ۵، حدیث ۱۲۶۹۷؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ قَالَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ طُوبَى لِمَنْ كَانَ صِيَمُهُ فِكْرًا وَ نَظْرُهُ عِبْرًا وَ كَلَامُهُ ذِكْرًا وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ.»

این مربوط به شب قدر بود ، اما درباره شب جمعه امام صادق علیه السلام می فرماید:

فرزندان یعقوب، نزد پدر آمدند و گفتند : ما که پیش خدا آبرو نداریم و موقعیتی نداریم که توبه کنیم. تو از طرف ما از خدا طلب مغفرت کن. یعقوب گفت :

« سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ » (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: صبر کرد تا هفته بگذرد و شب جمعه فرا برسد ؛ چون شب جمعه، توبه پذیرفته می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: همه ماهیان دریا و حیوانات صحرا یک لحظه سر را بلند می کنند و با صدای حیوانی خود، می گویند :

« رَبَّنَا لَا تُعَذِّبْنَا بِذُنُوبِ الْآدَمِيِّينَ » (۲) خدایا ما را به گناه انسانها عذاب نکن.

شب جمعه، دعاهای بسیاری دارد. یکی از دعاها این است :

« يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا اللَّهُ أَنْتَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ».

سمیع یعنی همین الان صدای ما را می شنوی که ما داریم دعا و گریه می کنیم ، اما بصیری یعنی کل پرونده ما را می بینی که ما چه کاره بوده ایم.

« يَا اجْوَدَ مِنْ سُئِلَ »

ص: ۱۹۲

۱-۱ - یوسف (۱۲) : ۹۸؛ «درخواست آمرزش خواهم کرد.»

۲-۲ - بحار الأنوار: ۲۸۱/۸۶، باب ۲، ذیل حدیث ۲۷؛ مستدرک الوسائل: ۷۴/۶، باب ۳۶، حدیث ۶۴۷۰.

خدایا! سخاوتمندی مانند تو در عالم نبوده است که در خانه اش بروم.

«یا اَکْرَمَ مَنْ اَعْطَى»

ای کریم ترین کریمان، در عطا کردن!

«یا اَرْحَمَ مَنْ اسْتَرْحَمَ»

ای مهربان ترین مهربانان که از تو مهربانی خواستم و تو عطا کردی! بر پیغمبر و آلش درود فرست. من بنده ناتوان تو بودم. اگر من هم مانند ابراهیم قدرت داشتم، گناه نمی کردم. اگر من هم مانند علی اکبر قدرت داشتم، گناه نمی کردم.

«وَقَلِّهِ حَيْلَتِي»

تدبیر و چاره اندیشی من کم است.

«أَنْتَ كَنْتِي»

تو تکیه گاه من هستی؛

«وَرَجَائِي» (۱) تو امید من هستی. منی بر من بگذار که اگر امشب نزد تو نامم در پرونده دوزخیان است، آن را در پرونده بهشتی ها بنویس. همین مطلب را امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت شکوه دل می گوید:

«لَايَ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَشْكُو وَلِمَا مِنْهَا اضْجَعُ وَأَبْكِي، لِأَلِيمِ الْعَذَابِ وَشِدَّتِهِ أَمْ لَطُولِ الْبَلَاءِ وَمُدَّتِهِ، فَلَيْنُ صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ وَجَمَعْتَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِ بَلَائِكَ وَفَرَّقْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَحِبَائِكَ...» (۲)

ص: ۱۹۳

۱-۱ - بحار الأنوار: ۲۸۸/۸۶، باب ۳، حدیث ۲.

۲-۲. فرازی از دعای کمیل.

می فرماید: اگر می خواهی در قیامت، مرا نزد انبیا راه ندهی، نزد حسینت راه ندهی و می خواهی مرا در آتش ببری، من چیزی نمی گویم، بگذار جهنم مرا بسوزاند، اما به من بگو:

«فَكَيْفَ اصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»

جدایی از تو را چه کار کنم؟

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

دوستان و دشمنان واقعی

۱۵

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

دوستان و دشمنان واقعی

(۱)

ص: ۱۹۴

۱-۱) - الکافی: ۶۳۸/۲، حدیث ۱ و ۶؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَاعْلَيْكَ أَنْ تَصْحَبَ ذَا الْعَقْلِ وَإِنْ لَمْ تَحْمَدْ كَرَمَهُ وَ لَكِنْ انْتَفِعْ بِعَقْلِهِ وَ احْتَرِسْ مِنْ سَيِّئِ اخْلَاقِهِ وَ لَاتَدَعَنَّ صُحْبَةَ الْكَرِيمِ وَإِنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِعَقْلِهِ وَ لَكِنْ انْتَفِعْ بِكَرَمِهِ بِعَقْلِكَ وَ اَفْرِزْ كُلَّ الْفِرَارِ مِنَ اللَّئِيمِ الْأَحْمَقِ.» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَاتَكُونُ الصَّدَاقَةَ إِلَّا بِحُدُودِهَا فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ هَذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَيْءٌ مِنْهَا فَانْسِبْهُ إِلَى الصَّدَاقَةِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسِبْهُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقَةِ فَأُولَئِهَا أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ وَ عِلْمَانِيَّتُهُ لَكَ وَ احِدَةً وَ الثَّانِي أَنْ يَرَى زَيْنَكَ زَيْنَهُ وَ شَيْنَكَ شَيْنَهُ وَ الثَّلَاثَةُ أَنْ لِمَاتَعْيَرُهُ عَلَيْكَ وَ لِيَائِهِ وَ لِمَالٍ وَ الرَّابِعَةُ أَنْ لِيَمْنَعَكَ شَيْئًا تَنَالَهُ مَقْدَرَتُهُ وَ الْخَامِسَةُ وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَنْ لِيَسْلِمَكَ عِنْدَ النَّكَبَاتِ.» هم چنین در زمینه دوری از بعضی انسان ها چنین آمده: الکافی: ۶۳۹/۲ - ۶۴۰، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ قَالَ يَتَّبِعِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَتَجَنَّبَ مَوَاحَاةَ ثَلَاثَةِ الْمَاجِنِ الْفَاجِرِ وَ الْأَحْمَقِ وَ الْكَذَّابِ فَأَمَّا الْمَاجِنُ الْفَاجِرُ فَيُرِيَنَّ لَكَ فِعْلَهُ وَ يُحِبُّ أَنَّكَ مِثْلُهُ وَ لِيُعِينِكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ وَ مَعَادِكَ وَ مُقَارَبَتِهِ جَفَاءً وَ قَسْوَةً وَ مِدْخَلَهُ وَ مَخْرَجُهُ عَارٌ عَلَيْكَ وَ أَمَّا الْأَحْمَقُ فَإِنَّهُ لِيُشِيرَ عَلَيْكَ بِخَيْرٍ وَ لِيُزَجِيَ لِصِرْفِ السُّوءِ عَنْكَ وَ لَوْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ رَبَّمَا أَرَادَ مُنْفَعَتَكَ فَضَرَّكَ فَمَوْتُهُ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتِهِ وَ سُكُوتُهُ خَيْرٌ مِنْ نُطْقِهِ وَ بُعْدُهُ خَيْرٌ مِنْ قُرْبِهِ وَ أَمَّا الْكَذَّابُ فَإِنَّهُ لِيُهَيِّبَكَ مَعَهُ عَيْشٌ يَنْقُلُ حَدِيثَكَ وَ يَنْقُلُ إِلَيْكَ الْحَدِيثَ كُلَّمَا أَفْنَى أُخْدُوْتَهُ

مَطْرَهَا بِأُخْرَى مِثْلِهَا حَتَّى إِنَّهُ يُحَدِّثُ بِالصِّدْقِ فَمَا يُصِيدُ وَ يُفَرِّقُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْعِدَاوَةِ فَيُنْبِتُ السَّخَائِمَ فِي الصُّدُورِ فَاتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَ
جَلَّ وَ انظُرُوا لَأَنْفُسِكُمْ.»

کسی نمی تواند انکار کند که انسان، در طول زندگی، دارای دوستان واقعی و نیز دشمنانی جدی و حقیقی است. قرآن کریم در یک بخش، دوستان واقعی انسان را معرفی می کند، گرچه میان انسان و آن ها، رابطه ظاهری و فیزیکی نباشد. عده ای در این عالم، عاشق و محب و دوست انسانند و به علت این دوستی ذاتی که دارند، هر خیری را برای انسان می خواهند و نیز به دنبال حفظ انسان از هر شری هستند.

بخشی از آیات نیز دشمنان واقعی انسان را مطرح می کند، چه با این دشمنان رابطه داشته باشد یا نداشته باشد. این ها ذاتاً با انسان دشمنند. این گونه نیست که اگر بر انسان مسلط نباشند، بی توجه به انسان باشند، بلکه دشمنی خود را ثابت می کنند.

در یک بخش از آیات مبارکه سوره یوسف، این دو حقیقت مطرح شده است، دوستان واقعی و دشمنان واقعی.

عامل سعادت یوسف

علت این که یوسف یوسف شد، با آن همه شوونی که پروردگار عالم برای ایشان بیان کرده است، چیست؟ او هم مانند همه انسان ها، در یک خانواده کنعان نشین، از مادر بزرگواری به نام راحیل به دنیا آمد، در حالی که مانند همه کودکان عالم، بی رنگ بود، نه رنگ مثبتی داشت و نه رنگ منفی. مولودی بود که بر مبنای فطرت به دنیا آمده بود، ولی این مولود بزرگوار، همین گونه که جاده زندگی را می پیمود، با تعلیماتی که از پیامبر زمانش فرا گرفت، دوستان واقعی و دشمنان حقیقی خود را

شناخت. (۱) وقتی این پدر بزرگوار، دشمن شناسی را به او درس می داد، فرزندش کمتر از ده سال داشت. چون قرآن مجید، سوره را برای عبرت و درس آموزی مطرح کرده است، به نظر می آید که می خواهد به همه پدران بیاموزد که هنوز کودکان ده ساله نشده اند، دشمنان واقعی را به آنان بشناسانید. وای به حال پدری که فرزند را به دوستی با دشمنان تشویق می کند و وای به حال خانواده ای که رابطه فرزند را با دوستان واقعی انسان قطع کند.

این آیه شریفه، که از تعلیمات یعقوب علیه السلام است. این مرد الهی و این پدر مهربان، پیش از ده سالگی یوسف، به او القا کرده است:

« لَا تَقْضُ رُؤْيَاكَ » (۲)

خوابت را برای برادرانت نقل نکن، آن چه به تو ارائه شده است، یعنی آینده با منفعت و عالی که همه خیر دنیا در آن است و برای تو در نظر گرفته شده است، با

ص: ۱۹۹

۱-۱) - الکافی: ۶۴۱/۲، حدیث ۷؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَا بَنِي أَنْظُرْ خَمْسَةً فَلَا تُصَاحِبُهُمْ وَلَا تُتَحَادِثُهُمْ وَلَا تُرَافِقُهُمْ فِي طَرِيقٍ فَقُلْتُ يَا أَبَتِ مَنْ هُمْ عَرَّفْنِيهِمْ قَالَ إِيَّاكَ وَمُصَاحِبَهُ الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ يُقَرَّبُ لِمَكَ الْبُعِيدَ وَيَبْعُدُ لِمَكَ الْقَرِيبَ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَهُ الْفَاسِقَ فَإِنَّهُ بَاتِعُكَ بِأَكْلِهِ أَوْ أَقْلٍ مِنْ ذَلِكَ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَهُ الْبَخِيلَ فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَهُ الْأَحْمَقَ فَإِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَهُ الْقَطَاعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَحِيدٌ مَلْعُونٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَقَالَ فِي الْبَقَرَةِ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.»

۲-۲) - یوسف (۱۲): ۵؛ « خواب خود را برای برادرانت مگو.»

کسی در میان نگذار، چون آن چه به تو ارائه داده اند، اکنون از اسرار تو است. عزیز دلم! ایشان آن اندازه ظرفیت ندارند که تحمل کنند. برادران تو انسان های بی دینی نیستند اما ظرفیت و درک آنها خیلی کم است.

اختلاف ظرفیت های انسان

دین داران ظرفیت های مختلفی دارند. روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره سلمان و ابوذر رسیده است که شخصیت نوری و معنوی ابوذر، تا ملکوت عالم کشیده شده است. دلایل بسیاری هم بر این مسأله هست. یکی از آنها این که جبرئیل می گفت:

خداوند عالم به چهار نفر از مردم زمان تو، بیشتر علاقه دارد: علی بن ابی طالب علیه السلام، سلمان، ابوذر و مقداد. (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: پس از نمازهایت چه دعایی می خوانی؟ چون جبرئیل به من خبر داده است که تو دعایی می خوانی که فرشتگان آن را از تو آموخته

ص: ۲۰۰

۱- ۱) - الخصال: ۲۵۴/۱؛ «عن ابن بریده عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن الله عز وجل أمرني بحب أربعة من أصحابي وأخبرني أنه يحبهم قلنا يا رسول الله فمن هم فكلنا نحب أن نكون منهم فقال ألا إن علياً منهم ثم سكت ثم قال ألا إن علياً منهم وأبو ذر وسلمان الفارسي والمقداد بن الأسود الكندي.» كتاب سليم بن قيس: ۹۴۱، الحديث الثامن والسبعون؛ «عن سليم بن قيس، قال خرج أمير المؤمنين، علي بن أبي طالب عليه السلام ونحن قعود في المسجد بعد رجوعه من صفين وقبل يوم النهروان فقعده علي عليه السلام واحتوشناه، فقال له رجل يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن أصحابك. قال سل. فذكر قصه طويلاً فقال إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في كلام طويل له إن الله أمرني بحب أربعة رجال من أصحابي وأخبرني أنه يحبهم وأن الجنة تشتاق إليهم. فقليل من هم يا رسول الله فقال «علي بن أبي طالب» ثم سكت. فقالوا من هم يا رسول الله فقال «علي» ثم سكت. فقالوا من هم يا رسول الله فقال علي وثلاثة معه، هو إمامهم وديليهم، لا يثنون ولا يضلون ولا يرجعون ولا يطول عليهم الأمد فتقسو قلوبهم، سلمان وأبو ذر والمقداد.»

و می خوانند. چون عرض کرد این دعا را :

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ بِكَ وَالْتَّصِيدَ بِبَنِيكَ وَالْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ وَالشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالْغِنَى عَنِ شَرَارِ النَّاسِ»
(۱)خدایا ایمان به خودت و تصدیق پیغمبرت و عافیت از همه بلاها و شکر بر عافیت و بی نیازی مردمان بد را از تو مسئلت می کنم.

یعقوب به یوسف نگفت که این ده پسر من، بی دین هستند، بلکه فرمود: پسر من! آن چه به تو ارائه شده است، به برادران خود نگو، چون این ظرفیت را ندارند، چون ایشان به پدر گفته بودند:

« نَحْنُ عُصْبَةٌ » (۲)

ما یک گروه قوی هستیم. آنان برادر کوچک را می بینند که زوری ندارد؛ از این رو می گفتند: یوسف و برادر او، دل پدر را بیش تر به خود متمایل کرده اند، ممکن است

ص: ۲۰۱

۱- ۱) - الأمالی، شیخ صدوق: ۳۴۶، حدیث ۳؛ «عن أبي عبد الله الصادق قال إن أبا ذر مر برسول الله صلى الله عليه وآله و عنده جبرئيل عليه السلام في صورة دحية الكلبي و قد استخلاه رسول الله صلى الله عليه وآله فلما رأهما انصرف عنهما و لم يقطع كلامهما فقال جبرئيل يا محمد هذا أبو ذر قد مر بنا و لم يسلم علينا أما لو سلم علينا لرددنا عليه يا محمد إن له دعاء يدعو به معروفًا عند أهل السماء فسله عنه إذا عرجت إلى السماء فلما ارتفع جبرئيل جاء أبو ذر إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ما منعك يا أبا ذر أن تكون قد سلمت علينا حين مررت بنا فقال ظننت يا رسول الله أن الذي كان معك دحية الكلبي قد استخيلته لبعض شأنك فقال ذاك كان جبرئيل يا أبا ذر و قد قال أما لو سلم علينا لرددنا عليه فلما علم أبو ذر أنه كان جبرئيل عليه السلام دخله من الندامة ما شاء الله حيث لم يسلم فقال رسول الله ما هذا الدعاء الذي تدعو به فقد أخبرني أن لك دعاء معروفًا في السماء قال نعم يا رسول الله أقول اللهم إني أسألك الإيمان بك و التصديق بنبيك و العافية عن جميع البلاء و الشكر على العافية و الغنى عن شرار الناس.»

۲- ۲) - يوسف (۱۲): ۸؛ «ما گروهی نیرومندیم.»

پدر از ما دل سرد شود؛ پس باید این عامل دل سردی را از او دور کنیم.

دوست شناسی و دشمن شناسی

یوسف هم این سر را باز گو نکرد. هر چیزی را نباید برای همه بگویی چون یکی از آموزه های دینی و اخلاقی اینست که :

«اَسْتُرْ ذَهَبِيكَ وَ ذَهَابِكَ وَ مَذْهَبِكَ» (۱) سرمایه و رفت و آمد و دین خود را از دیگران پوشان. همه چیز را نباید برای همه بازگو کرد. پس از آن به این کودک زیر ده سال، دشمن شناسی آموخت که :

« إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ » (۲)

شیطان، آن منحرف کننده راه زندگی، چه جنی و چه انسی، دشمن آشکار است.

یوسف نیز هم دشمن شناسی و هم دوست شناسی خوبی شد. هر چه در زندگی می خواست برای او پیش آید که از زهر تلخ تر بود، تحمّل می کرد. رابطه خود را با همه دشمنان، تا آخر زندگی قطع کرد. نه در شهوت، نه در حاکم شدن، نه در مال و نه در دل، کم ترین اخلاقی در کارش وارد نشد. یک تار زلف زندگی را به یک تار زلف دشمن گره نزد، اما زلیخا زلف دل و جان و نفس و حیات و منش و رفتار خود را به

ص: ۲۰۲

۱ - ۱) - التحفه السنیه (مخطوط)، السید عبد الله الجزائری: ۳۳۰ - ۳۳۱؛ «وورد فی وصایا الحكماء استر ذهبك و ذهابك و مذهبك و مرادهم بالذهب الشی النفیس جوهر او عرضا حتی أسرار العلوم و المعارف و الذهاب إما مصدر ذهب و المراد به الخروج إلى طلب المقاصد علی وجه» صفحہ ۳۳۱؛ «عام یندرج فیہ العبادات و الرياضات الشرعیہ التي ینخرج بها السالك المهاجر إلى الله عز و جل عن قرار طبعه أو جمعه ذهبه بالكسر وهو المطر اللین فالمراد رشحات المراحم الإلهیة و الألفاظ الخفیة الفائضه علی سر العبد أحيانا وعلیه فالمذهب یحتمل المصدر المیمی و اسم الزمان و المكان.»

۲ - ۲) - یوسف (۱۲) : ۵؛ «بدون شك شیطان برای انسان دشمنی آشکار است.»

زلف دشمنان گره زد، که در آستانه آزادی یوسف گفت: آن چه در این دربار گذشت و ما همه آن چه را که بر ضد یوسف گزارش دادیم، دروغ بود. نفس من بود که مرا به زشتی کشید و اکنون حق آشکار شد که یوسف، پاکدامن ترین جوان است. ما می خواستیم به همه بیاورانیم که این جوان، خائن به ناموس دیگران است اما یوسف پیروز این میدان شد. بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق یوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است (۱)

جرم ما خوبی ماست

جرم او فقط پاکی است. ای بندگان مؤمن و دیندار و حزب الهی من! این سلامت شما به نظر عده ای جرم شما است و برخی طرفدارها و راندن ها را به دلیل این جرم، برای شما پیش می آورند. شما مانند یوسف، به اندازه ظرفیت خودتان، تحمل کنید.

جرم زن های شما حجاب و ایمان است. بالاترین جرم ایشان این است که یک تار زلفشان را با دشمن گره نمی زنند.

نخست وزیر انگلستان، در زمان ناصر الدین شاه قاجار گفت: مسلمان ها در دنیا دو جرم سنگین دارند و برای این جرم ها باید به ایشان حمله کرد: یکی قبله و دیگری قرآن. اعلام کنند که ما به قبله کاری نداریم. جرم امیرالمؤمنین، علی علیه السلام بودن است. معاویه باید حکومت کند، چرا؟ چون معاویه است. چرا همه ائمه، از موسی بن جعفر تا امام عصر، در زندان بودند، ولی بنی عباس ۵۲۳ سال بر این منطقه حاکم شدند و مجرم نبودند؟ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: جرم علی،

ص: ۲۰۳

عدالت خواهی او است. (۱) شما مردم مؤمن ایران از نظر دشمنان اسلام مجرم هستید. ایمان امروزه جرم است. همه روشن فکران داخلی، شما را مجرم می دانند، این جلسات را جرم می دانند، گریه شما را جرم می دانند. شیطان شما را مجرم می داند و اعلام می کند:

« فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ » (۲)

گره زلف خدا به مردم نجران

به پادشاه یمن، ذونواس خبر دادند که مردم نجران، واقعاً به مسیح ایمان آورده اند. خود او حرکت کرد و به نجران آمد. به نمایندگان اهل ایمان پیغام داد که باید با این فرهنگ، قطع رابطه کنید. نمایندگان هم گفتند: ما زلف خود را به دوستانمان، یعنی خدا و مسیح، چنان گره زده ایم که باز شدنی نیست.

« وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ » (۳)

« وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ » (۴)

« وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ * قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ » (۵)

ص: ۲۰۴

-
- ۱-۱ - رسائل و مقالات، شیخ جعفر سبحانی (قتل فی محراب عبادتہ لشدہ عدلہ)
۲-۲ - ص (۳۸) : آیه ۸۲؛ «گفت: به عزت سوگند همه آنان را گمراه می کنم.»
۳-۳ - بروج (۸۵) : ۱؛ «سوگند به آسمان که دارای برج هاست.»
۴-۴ - بروج (۸۵) : ۲؛ «و سوگند به روزی که [برپا شدنش را برای داوری میان مردم] وعده داده اند.»
۵-۵ - بروج (۸۵) : ۳ - ۴؛ «و سوگند به شاهد [که پیامبر هر امت است] و مورد مشاهده [که اعمال هر امت است]؛ * مرده باد صاحبان آن خندق [که مؤمنان را در آن سوزاندند].»

« وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ » (۱)

ذونواس گفت: خندق بزرگی بکنید و در آن، مواد آتش زا بریزید و زن و فرزند و پیر و جوان و همه کسانی که مؤمنند، بیاورید. یا گره زلف را از زلف خدا و پیامبران و مسیح باز کنند و یا آنان را در این آتش بیندازید؛ اما به این آسانی دست از ایمان خود بر نمی داشتند. کجا فرار کنند؟

« وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ * وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ » (۲)

زلفشان به خدا گره خورده بود. دو کودک را که در آغوش مادر بودند، آوردند.

ذونواس گفت: از خدا دست بردار. مادر گفت: نمی توانم. یکی از کودکان را در آتش انداختند. کودک دیگر را هم انداختند. (۳)

ص: ۲۰۵

۱-۱) - بروج (۸۵): ۷؛ «و آنچه را از شکنجه و آسیب درباره مؤمنان انجام می دادند تماشاگر و ناظر بودند.»

۲-۲) - بروج (۸۵): ۷ - ۸؛ «و آنچه را از شکنجه و آسیب درباره مؤمنان انجام می دادند تماشاگر و ناظر بودند ۷ و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمی داشتند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکست ناپذیر و ستوده.»

۳-۳) - تفسیر نمونه: ۳۳۷/۲۶ - ۳۳۹، ذیل آیه ۴ سوره بروج؛ «اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟ «اخدود» به معنی گودال بزرگ یا «خندق» است، و منظور در اینجا خندقهای عظیمی است که مملو از آتش بود تا شکنجه گران مؤمنان را در آنها بیفکنند و بسوزانند. در اینکه این ماجرا مربوط به چه زمان و چه قومی است؟ و آیا این یک ماجرای خاص و معین بوده، و یا اشاره به ماجراهای متعددی از این قبیل در مناطق مختلف جهان است؟ در میان مفسران و مورخان گفتگو است. معروفتر از همه آن است که مربوط به «ذو نواس» آخرین پادشاه «حمیر» در سرزمین «یمن» است. توضیح اینکه: «ذو نواس» که آخرین نفر از سلسله گروه «حمیر» بود به آئین یهود درآمد، و گروه «حمیر» نیز از او پیروی کردند، او نام خود را «یوسف» نهاد، و مدتی بر این منوال گذشت، سپس به او خبر دادند که در سرزمین «نجران» (در شمال یمن) هنوز گروهی بر آئین نصرانیتند، هم مسلکان «ذو نواس» او را وادار کردند که اهل «نجران» را مجبور به پذیرش آئین یهود کند، او به سوی نجران حرکت کرد، و ساکنان آنجا را جمع نمود، و آئین یهود را بر آنها عرضه داشت و اصرار کرد آن را پذیرا شوند، ولی آنها ابا کردند حاضر به قبول شهادت شدند. اما حاضر به صرف نظر کردن از آئین خود نبودند. «ذو نواس» دستور داد خندق عظیمی کنند و هیزم در آن ریختند و آتش زدند، گروهی را زنده زنده به آتش سوزاند، و گروهی را با شمشیر کشت و قطعه قطعه کرد، به طوری که عدد مقتولین و سوختگان به آتش به بیست هزار نفر رسید! بعضی افزوده اند که در این گیرودار یک تن از نصاری نجران فرار کرد و به سوی روم و دربار قیصر شتافت، و از ذو نواس شکایت کرد و یاری طلبید. «قیصر» گفت: سرزمین شما از من دور است، اما نامه ای به پادشاه حبشه می نویسم که او مسیحی است و همسایه شما است، و از او می خواهم شما را یاری دهد، سپس نامه ای نوشت و از پادشاه حبشه انتقام خون مسیحیان نجران را خواست مرد نجرانی نزد سلطان حبشه نجاشی آمد، و نجاشی از شنیدن این داستان سخت متأثر گشت، و از خاموشی شعله آئین مسیح علیه السلام در سرزمین نجران افسوس خورد،

و تصمیم بر انتقام شهیدان را از او گرفت. لشکریان حبشه به جانب یمن تاختند و در یک پیکار سخت سپاه ذونواس را شکست دادند، و گروه زیادی از آنان کشته شد، و طولی نکشید که مملکت یمن به دست نجاشی افتاد و به صورت ایالتی از ایالات حبشه درآمد. بعضی از مفسران نقل کرده اند که طول آن خندق چهل ذراع، و عرض آن دوازده ذراع بوده است (هر ذراع تقریباً نیم متر است و گاه به معنی «گز» که حدود یک متر است به کار می رود) و بعضی نقل کرده اند هفت گودال بوده که هر کدام وسعتش به مقداری که در بالا ذکر شده بوده است. ماجرای فوق به صورتهای متفاوتی در بسیاری از کتب تفسیر و تاریخ آمده است از جمله مفسر بزرگ «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابو الفتوح رازی» در تفسیر خود، و «فخر رازی» در تفسیر کبیر و «آلوسی» در «روح المعانی» و «قرطبی» در تفسیر خود ذیل آیات مورد بحث، و همچنین «ابن هشام» در سیره خود (جلد اول صفحه ۳۵) و جمعی دیگر آورده اند. از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که این شکنجه گران بیرحم، سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و انتقام خونهایی که ریخته بودند در همین دنیا از آنها گرفته شد، و عذاب حریق و سوزنده قیامت نیز در انتظارشان است. این کوره های آدم سوزی که به دست یهود به وجود آمد احتمالاً نخستین کوره های آدم سوزی در طول تاریخ بود، ولی عجب اینکه این بدعت قساوت بار ضد انسانی سرانجام دامان خود یهود را گرفت، و چنان که می دانیم گروه زیادی از آنها در ماجرای آلمان هیتلری در کوره های آدم سوزی به آتش کشیده شدند، و مصداق «عذاب الحریق» این جهان نیز در باره آنها تحقق یافت. علاوه بر این «ذونواس یهودی» بنیانگذار اصلی این بنای شوم، نیز از شر اعمال خود بر کنار نماند.»

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

اوج وصال و اوج هجران

۱۶

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهریین.

کلام در سوره مبارکه یوسف است. از مجموعه صد و چند آیه این سوره، غیر از دو نکته گذشته دو حقیقت دیگر استفاده می شود که فوق العاده قابل توجه است.

یک حقیقت اوج وصال انسان به وجود مقدس حضرت حق نشان می دهد، و حقیقت دیگر اوج هجران و جدایی انسان را از پروردگار مهربان عالم است.

اتصال به حق و انقطاع از حق

آنجا که بحث از اوج وصال است، بحث از منافع ابدی برای انسان است. یعنی این انسان به مقام خیرالبریه ای رسیده که این مقام در قرآن مجید مطرح است.

این یک جهت سوره است که از مجموعه سوره مبارکه یوسف استفاده می شود، برای رسیدن انسان به اوج وصال حق و دریافت مقام خیرالبریه ای مقامی فوق آن برای انسان وجود ندارد، چون کلمه خیر در اینجا از نظر ادبیات عرب، افعال التفضیل به معنای بهترین است.

کلمه بریه هم به معنای مجموعه جنندگان عالم، هر ذی روحی و ذی حیاتی است، که در این قسمت سوره بازگو می کند. انسان توان حرکت در راه هدایت را دارد و می تواند به اوج وصال حق برسد، تبدیل به خیرالبریه بشود و اتصال به منافع

ص: ۲۰۷

ابدی پیدا کند. جهت دیگر بحث از اوج هجران و جدایی و فراق است، و انقطاع از حق و رسیدن به مرحله شرالبریه، اتصال به خسارت ابدی و همیشگی، خسارتی که بسیار خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: یک روزی می آید که قابل جبران برای خسارت دیده نیست.

راه رسیدن به اوج وصال و علت هجران و فراق

نکته مهمی که در اینجا قابل بحث است و در قرآن هم به طور گسترده پروردگار مهربان عالم برای بیداری انسان مطرح کرده این است که سبب رسیدن به اوج وصال و مقام خیرالبریه ای و اتصال به منافع ابدی و سبب رسیدن به اسفل السافلین و شرالبریه ای و هجران و فراق و جدایی و دچار شدن به خسارت ابدی چیست؟

به خاطر اهمیت مطلب، قرآن از ابتدای سوره بقره تا پایان به طور گسترده وارد این مسأله شده است.

مثل های قرآن

برای نزدیک شدن مطلب به ذهن، مثالی را ذکر می کنم. همه اهل دل از اهل علم می گویند که در مثل مناقشه نیست، یعنی در مثل چون و چرا نکنید. پروردگار هنگام قرآن در به کارگیری مثل می فرماید:

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا » (۱)

من با این عظمت و بی نهایتی از اینکه برای بیان یک مطلبی به یک پشه یا فراتر از پشه مثل بزنم شرم ندارم. گاهی با همین مثل ها مطلبی را روشن می کند و گاهی

ص: ۲۱۲

۱- ۱) - بقره (۲): ۲۶؛ «بی تردید خدا [برای فهماندن مطلبی به مردم] از اینکه به پشه و فراتر از آن [در کوچکی] مثل بزند ، شرم نمی کند.»

هم همه انسانها را محدود می کند.

مثلا در آیه شریفه می فرماید:

« لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَّ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ » (۱)

این قدر ادعای توان و قدرت نکنید، برای اینکه اگر کل شما انسان ها یک جا جمع بشوید قدرت آفریدن یک پشه را ندارید. یعنی بر سر قدرت ادعایی انسان زده و گرنه می فرمود قدرت ساختن یک زنبور عسل را ندارید.

حضرت حق فرموده:

« لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَّ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ »

اگر مجموعه شما، افکار و عقل و علم و قدرتتان را روی هم بگذارید، یک پشه را نمی توانید بسازید، آن وقت شما در مقابل من سرکشی می کنید تا اینکه پیروز بشوید؟

در مثل مناقشه نیست. تار یا سه تار یک وسیله موسیقی بسیار قدیمی با چند تا سیم و دکمه است. وقتی که جدای از دست انسان و افکار انسان و حالات انسان است، هیچ صدایی ندارد و سکوت مطلق است.

اگر یک انسان جاهل و نادان سه تار را بردارد و به خاطر اینکه به هیچ صورتی دانش نتهای موسیقی را ندارد، بنوازد صداهای ناهماهنگ و نفرت آور خسته کننده از این سه تار بیرون می آورد. به خصوص اگر این صداها را یک متخصص موسیقی بشنود که او در کمال نفرت قرار می گیرد و اگر ادامه پیدا بکند، او را به خشم می آورد.

ص: ۲۱۳

۱-۱) - حج (۲۲): ۷۳؛ «هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند اگر چه برای آفریدن آن گرد آیند.»

اگر یک دانای معاند این سه تار را نامنظم بزند، باز همان صداهای ناهنجار، و نفرت آور در می آید.

اما اگر یک دانای منصف و فهمیده این سه تار را با ردیف و اندیشه ای که به سر انگشتانش می دهد، بنوازد صداهای هماهنگ و ردیف و مرتبی در می آورد.

انسان، موسیقی طبیعی زمینی - آسمانی

انسان یک عنصر موسیقی طبیعی زمینی - آسمانی است. یک جهت این عنصر موسیقی وصل به عالم غیب است و جهت دیگر آن وصل به خاک است. این یک مسأله قرآنی است.

اما جهتی که وصل به غیب است، از طریق

« نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي » (۱)

وصل به آسمان است. چون روح مادی نیست و از آثار مادیت هیچ چیزی در روح وجود ندارد، روح یک جنس لطیف آسمانی است، نه به معنی آسمان بالای سر، یعنی عالم بالا- و با رفعت و جایگاه بسیار عالی که دیگر بالاتر از آن جایگاه نیست، چون کلمه روح را با یای متکلم وصل به خودش کرده است

« نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي »

از روح در آن دمیدم، یعنی یک عنصر هم‌رنگ با ملکوتیان را به تناسب این بدن که در حقیقت هم‌رنگ با خود من است، در این بدن دمیدم. (۲)

ص: ۲۱۴

۱- ۱) - حجر (۱۵): ۲۹؛ «و از روح خود در او بدمم.»

۲- ۲) - البرهان فی تفسیر القرآن: ۲۶۳/۳، سوره حجر (۱۵): آیات ۲۷ - ۸۳، حدیث ۵۸۵۱؛ «عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» كيف هذا النفخ؟ فقال: إن الروح متحرك كالريح، و إنما سمى روحاً لأنه اشتق اسمه من الريح، و إنما أخرجه على لفظ الريح لأن الأرواح مجانسه للريح، و إنما أضافه إلى نفسه لأنه اصطفاه على سائر الأرواح، كما قال لبیت من البيوت: بيتي و لرسول من الرسل: رسولي و أشباه ذلك، و كل ذلك مخلوق مصنوع محدث مربوب مدبر.» البرهان فی تفسیر القرآن: ۲۶۳/۳، سوره حجر (۱۵): آیات ۲۷ - ۸۳، حدیث ۵۸۴۹؛ «عن الأحول، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الروح التي في آدم عليه السلام في قوله: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. قال: هذه روح مخلوقه، و الروح التي في عيسى عليه السلام مخلوقه.»

یک جهت انسان عنصر خاکی است که همان بدنه سه تار است و یک جهت عنصر نیز آن معنویت سه تار است که وقتی ظهور می کند، یا انسان را در اوج نشاط می برد و یا آدم را به گریه و اغمی دارد تا غم ها و غصه ها و ناراحتی ها و رنج ها تخلیه بشود.

از زمان آدم وجود انسان که سه تار خلقت است، هرگاه دست نادان یا دانای معاندی افتاد، فقط صداهای ناهماهنگ غرایز نفسانی و امیال حیوانی و شهوات بی محاسبه را از آن درآورده است.

این صداها را به صورت عمل هم در آوردند، صداهایی که مورد نفرت حق و ملائکه و موجودات عالم و زمین است، مورد نفرت آسمان است.

این خواسته هایی که انگشت این نادانان و یا دانایان معاند، از این عنصر بروز داده اند، همیشه بخش عمده ای از کره زمین را دچار فساد و ناامنی و ظلم و جنایت و غارت و قتل و اختلاف و نابودی کرده است.

ص: ۲۱۵

وقتی یک نفر به تنهایی در دست هگل قرار می گیرد و سرانگشتان هگل با نوشتن کتاب فلسفه هگل تارهای وجود را به صدا در می آورد. از این یک نفر صداهای ناهماهنگی به وسیله هگل - فیلسوف دانای آلمانی ضد انسان - در می آید. این صدا پخش می شود و هگل صدای لنین را در آورده است، یعنی لنین در دست انگشتان افکار هگل افتاد و مکتب کمونیستی به وجود آمد.

در این ۸۰ - ۹۰ سال، بشر صدای هگل و لنین را گوش داد در حالی که صدای بسیار ناهماهنگی بود، نه هماهنگی با فطرت و نه با وجدان و نه با اندیشه پاک و نه

ص: ۲۱۶

۱-۱) - فرهنگ فارسی (معین): ۲۲۹۰/۶ - ۲۲۹۱؛ «فیلسوف آلمانی (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱ م) فلسفه اصالت تصویری وی از روزگار او تا کنون تأثیر عمیقی در اندیشه متفکران داشته است. هگل در دانشگاه های متعدد تدریس کرد و استاد دانشگاه ینا، هایدلبرگ و برلین بود. فلسفه خویش را در چند کتاب تشریح کرده است: نمودشناسی ذهن (۱۸۰۷ م)، علم منطق (۱۸۱۲ - ۱۸۱۶ م)، دایره المعارف علمی فلسفی (۱۸۱۷ م) و اصول فلسفه حق (۱۸۲۱ م). به عقیده هگل هستی بر اصل تضاد قائم است. هر آنچه در عالم خلقت می بینیم دارای ضدی است. شما نمی توانید به بی نهایت بدون نهایت و به زندگی بدون مرگ بیندیشید. مرد مرد است زیرا زن نیست. هر شیئی تنها بدان سبب خود او است که چیز دیگری نیست. اساس عقیده اش بر سه اصل است: وضع، وضع مقابل، وضع جامع. (این سه اصل را فروغی در سیر حکمت به ترتیب به نامهای، برنهاد، برابر نهاد، هم نهاد آورده است.) هر وضعی دارای وضع مقابل خود است. اما هر چیزی نه تنها ضدی خود را در بردارد بلکه ضد خود است. هستی نزاع قوای مخالف است برای ترکیب آنها به صورتی واحد. وضع از یک سو و وضع مقابل از سوی دیگر با هم در کشمکش هستند و از ترکیب آنها وضع جامع نتیجه می شود.»

با دنیای انسان و نه با آخرت انسان داشت. انسانها فریب این صدا را خوردند و به اندازه دو میلیارد نفر به فراق و هجران از خدا مبتلا شدند. و یک طرف وجود که جنبه ملکوتی آنان بود، به کل تعطیل شد.

آنان گفتند: همه چیز خاک و ماده و اقتصاد و بدن است. میلیاردها نفر دچار افکار لنین شدند. چقدر آدم بی گناه را کشتند، چقدر کشورها را غارت کردند، چقدر عباد خدا را گمراه کردند. میلیون ها نفر که مردند و به جهنم رفتند و میلیون ها نفر باقی مانده نیز بعد از مدتی از این صداهای ناهماهنگ متنفر شدند، و فرهنگ کمونیستی از بین رفت.

این صدا به وسیله یک دانای معانداست. و اما صدا به وسیله نادانان، در خانه ها و مدرسه ها و دانشگاه ها و پارکها و ارتباطهاست. این دیگر بخشی نیست که جهان را تحت تاثیر قرار بدهد.

یک مادر بدون اطلاع از حقایق و بدون علم برای دخترش صدای ناهماهنگ با خدا در می آورد. صدای بی حجابی و بدحجابی، صدای شهوات بی محاسبه، بعد هم او را در جامعه رها می کند. در این حال بد صدایی چه مقدار انسان را تا ابد به گمراهی می کشاند، خدا می داند.

یا یک پدر برای پسر خود ساز ناهماهنگ بزند، یا یک معلم برای بچه های کلاس صدای ناهماهنگ بنوازد، یا یک روحانی بی سواد که نگذاشته مردم به بی سوادی او پی ببرند برای مردم صداهای ناهماهنگ در بیاورد، چیزی را به عنوان دین می گوید که خودش هم نمی داند که جزء دین نیست، و مردم را به عنوان دینداری، به بی دینی می کشاند.

صدای ناهمانگ زلیخا

زلیخا موجودی است که اربابان مشرک مصر، از او صدای ناهمانگ با خدا و با خلقت و با دنیا و با آخرت پخش کرده اند، او با این صداها نشان می دهد که در فراق و هجران و جدایی از حق است، غیر از شهوت هیچ چیز را محاسبه نمی کند.

حساب نمی کند که من یک زن شوهر دار هستم، زن نخست وزیر هستم. حسابگری نمی کند که این جوان کنعانی پاک را نباید آلوده کنم.

محاسبه نمی کند که آینده زنا با زن شوهر دار با او چه خواهد کرد. هفت سال فقط به یوسف می گوید: کام مرا بر آر.

« أَنَا رَاوَدْتُهٔ عَن نَفْسِهٖ » (۱)

من که از او طلب کامجویی می کنم، محاسبه هم در این کامجویی ندارم که حالا شوهرم کیست و یا در کشورم چه اتفاقی می افتد یا عملم ناهمانگ با نظام خلقت و صاحب خلقت است. اینها را اصلا محاسبه نمی کند فقط دائم می گوید بیا.

این یک سوی آیات قرآن است. در اینجا نشان می دهد انسان در ظرف دنیا به صورت یک تفاله ته نشین در مرتبه اسفل سافلین آن است.

صدای همانگ یوسف علیه السلام

جهت دیگر، اوج وصال حق است. اوج خیرالبریه ای و اوج اتصال به منافع ابد است. حتی یک بار یوسف از آن زن طلب کامجویی نمی کند، دائم مبارزه می کند، صدای یوسف علیه السلام در قرآن آمده است. هفت سال این زن می گوید من دلم

ص: ۲۱۸

۱-۱) - یوسف (۱۲): ۵۱؛ «من [بودم که] از او درخواست کامجویی کردم.»

می خواهد از تو کامجویی بکنم، او می گوید: «مَعَاذَ اللَّهِ» (۱) چرا؟

چون تار وجود یوسف را سه تا پیغمبر به صدا در آوردند. یکی یعقوب پدرش، یکی فرهنگ جدش اسحاق و یکی فرهنگ جد پدرش ابراهیم است، به همین خاطر که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت می خواست اسمش را ببرد، نمی گفت یوسف، می فرمود:

«الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم» (۲) چهار تا کلمه کریم کنار اسم یوسف می گذاشت و سه پیغمبر را نام می برد، یعنی یک جوان، وقتی در سرانگشتان تربیت پیغمبرانی که انگشت هایشان وصل به خدا بوده، قرار بگیرد، صدای خدا را از او در می آورند.

سامری چه کار کرد؟ قرآن می گوید: با طلا و نقره یک گوساله ساخت ، صدای گوساله از آن در آورد.

این نادانان و دانایان معاند از بشرهایی که در اختیارشان قرار گرفتند، صدای گوساله و گاو در آوردند. فقط شهوت و شکم پرورش دادند. درصد بالایی از مردم جهان در اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقا، فقط دنبال شکم و شهوت هستند. ولی آنهایی که در سرانگشتان انبیا قرار گرفتند فقط دنبال خدا هستند.

ص: ۲۱۹

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۲۳؛ «پناه به خدا».

۲-۲ - بحار الأنوار: ۲۸۹/۴۶، باب ۶، ذیل حدیث ۱۲؛ المیزان فی تفسیر القرآن: ۱۱۵/۱۱؛ «و فی الدر المنثور، أخرج أحمد و البخاری عن ابن عمر أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن إسحاق بن ابراهیم».

ای کاش ما شصت و سه سال، کنار امیرالمؤمنین علیه السلام می نشستیم. او یک بار در شصت و سه سال عمرش، دنبال شکم و شهوت و صندلی و لباس نبود، حتی یکبار در ذهن و زبانش دنبال بهشت هم نبود.

ای کاش در کنار او بودیم. صدای علی علیه السلام در کل عمرش این بود:

«الهی ما عبدتک خوفاً من عقابک و لا طمعاً فی ثوابک» (۱) من نه آرزوی بهشت دارم و نه ترس از جهنم، همه عشقم این است که غلام حلقه به گوش عبادت تو باشم، مرا بهشت ببری، من دنبال آنجا نیستم، جهنم هم ببری، می گویم محبوبم خواسته من:

«صبرت علی عذابک» (۲) چه خبر است.

اگر امشب جبرئیل از طرف خدا به ما بگوید، همه شما یک صف بشوید، ما یک دانه چراغ یک فتیله ای قدیمی روشن می کنیم، هر کدامتان یک دقیقه انگشتتان را روی شعله این چراغ بگذارید، چون خدا از شما خواسته است، ما اعلان می کنیم «صبرت علی عذابک» من که به جبرئیل راستش را می گویم، می گویم از خدا بخواهید این کار را از من نخواهد.

صدایی خالص تر از این هم در عالم شنیدید؟ «فهبنی یا الهی» نمی گوید: یا الله،

ص: ۲۲۰

۱-۱ - بحار الأنوار: ۱۴/۴۱، باب ۱۰۱، ذیل حدیث ۴؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ إِلَهِي مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَ لَاطَمَعًا فِي ثَوَابِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.»

۲-۲ - إقبال الأعمال: ۷۰۸.

یا رب، می گوید: یا الهی، معبودم، محبوبم،

«فَهَيْبِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ»

مرا جهنم ببری من صبر می کنم، اما به من بگو:

«فَكَيْفَ اصْبِرْ عَلَى فِرَاقِكَ» (۱) من به وصال رسیده، حالا دوباره فراق؟ چطوری؟ این اوج انسانیت است.

چه انگشتانی این صدا را از تار وجود علی علیه السلام در آورده است، انگشتان قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

دوستان ما چه کسانی هستند؟

الگو بردار از چه کسانی هستیم؟ سرمشق مان چه کسانی هستند؟ با چه فرهنگ هایی در ارتباطیم؟ به چه مجوزی تار وجودمان را دست نادان و دانای معاند بدهیم که هر صدایی از شکم و شهوت در بیاورد که بی قید و شرط شکم بگوید:

پرم کن، شهوت هم دائم داد بزند، به هر شکلی جواب کامجوییم را بده و آرامم کن.

صداهای هماهنگ خلقت

یک سر این تار:

« نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي »

یک سر این تار:

« كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا » (۲)

ص: ۲۲۱

۱-۱ - المصباح للكفعمي: ۵۵۷، الفصل الرابع و الأربعون، دعای کمیل؛ «فَهَيْبِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَ هَيْبِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ».

۲-۲ - بقره (۲): ۱۶۸؛ «از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است.»

یک سر اینجا پاکی محض است، یک سر آنجا هم پاکی محض. حالا این موجود دو سر پاک را که در عالم خاک پاکی محض و در عالم معنویت، پاکی محض و همرنگی با فرشتگان آفریده شده، یک سه تار به این با عظمتی به پهنای آفرینش یک نادان آن را به صدا در بیاورد، چه صداهای ناهنجار و آلوده از آن در می آید.

به قول سعدی: زیبقم در گوش کن تا نشنوم یا درم بگشای تا بیرون روم (۱)

یا در را باز کن تا از این محیط پرجنجال که انواع صداهای شیطانی از انسان در آوردند، بیرون بروم یا اگر نمی گذاری بروم، دو تا گوشم را پنبه بگذارید تا این صداها را نشنوم.

وقتی شمشیر ابن ملجم فرق حضرت را شکافت یک مرتبه فرمود:

«فرت و رب الکعبه» (۲) یعنی می روم که این صداها را نشنوم، صدای شتر عایشه را نشنوم، از یک شتر صدا در آوردید، صد هزار نفر را بیچاره کردید و به جهنم بردید. صدای شامیان را نشنوم که معاویه صد هزار نفر را برای جنگ با من به ناحق آورد. صدای خوارج را نشنوم.

ای شمشیر! علی را راحت کردی، جایی می روم که فقط صدای پیغمبر و فاطمه را بشنوم، جایی می روم که صدای انبیا را بشنوم، دو شب دیگر صدای خودش را می شنوم که به من می گوید:

ص: ۲۲۲

۱-۱ - سعدی شیرازی.

۲-۲ - بحار الأنوار: ۲/۴۱، باب ۹۹، حدیث ۴.

﴿ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ ﴾ (۱)

فکر کنیم چه کسی با ما بازی می کند؟ ای مفسدان! ما را رها کنید، ای احزاب! ما را رها کنید، ای دار و دسته ها! ما را رها کنید، ای شیاطین جنی و انسی ما را رها کنید، آخر ما از خداییم

﴿ إنا لله و إنا إليه راجعون ﴾ (۲)

این چه صداهایی است که از ما ساختید؟ بی حجابی، بدحجابی، عریانی، شراب، زنا، قمار، دروغ، تهمت، شایعه، غیبت. با چه انگشتانی تار وجود ما را می زنید؟ ان شاء الله خدا این دستها را قطع کند

﴿ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ ﴾ (۳)

اما از این سو، چه صداهایی می آید. ای کاش ما را یک بار در صحرای عرفات کنار ابي عبدالله عليه السلام راه می دادند می نشستیم صدای خودش را در خواندن دعای عرفه می شنیدیم، این صدای خداست که از گلوی ابا عبدالله عليه السلام در می آید:

﴿ أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَعْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَجْبَائِكَ حَتَّىٰ لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ ﴾ (۴) تویی که با انگشتان رحمت تمام بیگانه ها را از دلم بیرون کردی، حالا حس می کنم که غیر از تو هیچ کس را دوست ندارم،

ص: ۲۲۳

۱-۱ - فجر (۸۹): ۲۷ - ۲۸؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت ... باز گرد.»

۲-۲ - بقره (۲): ۱۵۶؛ «ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.»

۳-۳ - مسد (۱۱۱): ۱؛ «نابود باد قدرت ابولهب، و نابود باد خودش.»

۴-۴ - بحار الأنوار: ۲۲۶/۹۵، باب ۲، حدیث ۳؛ دعای عرفه.

این دعای عرفه چه صدایی است؟ این دعای کمیل چه صدایی است که از بشر درآمده، چه صدای زیبایی است؟

«اللهم برحمتك التي وسعت كل شيء» (۱) این چه صدایی است؟ چقدر این صدا زیباست.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید :

شب معراج آنجایی که جبرئیل هم نتوانست بیاید، جبرئیل به من گفت : دیگر جای ما نیست، جای انسان است. جبرئیل در مقام چهارم ماند، گفت : من دیگر پر پرواز ندارم، رفتم آنجایی که فقط من راه را پیدا کردم، هیچ کس دیگر نرفته بود. دیدم علی با من حرف می زند. دست راستم را نگاه کردم، علی نبود، دست چپ، علی نبود، رو به رویم علی نبود، پشت سرم علی نبود، متحیر شدم، گفتم بپرسم، گفتم :

یا رب! علی با من حرف می زند، خود او کجاست؟ خطاب رسید : نه حییم، من با صدای علی با تو حرف می زنم. (۲) انسان عجب صداهای زیبایی دارد!

ص: ۲۲۴

۱-۱) - إقبال الأعمال: ۷۰۶؛ دعای کمیل.

۲-۲) - إرشاد القلوب: ۲۳۳/۲، الجزء الثاني؛ بحار الأنوار: ۳۸۶/۱۸، باب ۳، حدیث ۹۴؛ «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَنَا بِمَلَكٍ حَيْسَ عَلِيٍّ مِنْ نُورٍ وَالْمَلَائِكَةُ تَحْدِقُ بِهِ فَقُلْتُ يَا جَبْرَائِيلُ مَنْ هَذَا الْمَلَكُ فَقَالَ اذْنُ مِنْهُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ فَمَدَنُوهُ مِنْهُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا أَنَا بِأَخِي وَابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ يَا جَبْرَائِيلُ سَبَقَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَقَالَ لَا يَا مُحَمَّدُ وَ لَكِنَّ الْمَلَائِكَةَ شَكَّتْ حُبَّهَا لِعَلِيِّ فَخَلَقَ اللَّهُ هَذَا الْمَلَكَ مِنْ نُورٍ عَلِيٍّ وَ صُورَهُ عَلِيٌّ فَالْمَلَائِكَةُ تَزُورُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ تَعَالَى وَ يُقَدِّسُونَهُ وَ يُهْدُونَ ثَوَابَهُ لِمُحِبِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ». إرشاد القلوب: ۲۳۳/۲ - ۲۳۴، الجزء الثاني؛ بحار الأنوار: ۳۸۷/۱۸، باب ۳؛ «و مِنْ كِتَابِ الْمَنَاقِبِ لِلْخَوَارِزْمِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ سُئِلَ بِأَيِّ لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فَقَالَ خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَلْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ يَا رَبِّ أَمْ عَلِيٌّ فَقَالَ يَا أَحْمَدُ أَنَا شَيْءٌ لَيْسَ كَالْأَشْيَاءِ وَ لَأُقَاسَ بِالنَّاسِ وَ لَأُوصَفَ بِالأَشْيَاءِ خَلَقْتِكَ مِنْ نُورِي وَ خَلَقْتُ عَلِيًّا مِنْ نُورِكَ فَاطْلَعْتُ عَلَى سِرِّ رَائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدْ عَلَى قَلْبِكَ أَحَبَّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ كَيْمَا يَطْمَئِنُّ قَلْبُكَ.»

ای کاش یک بار ما را راه می دادند آن وقتی که هنوز سپیده صبح زده، تاریک است، علی صورتش را روی خاک گذاشته،
چقدر دلنواز است، این صدا آدم را در اوج شادی و حال و پاکی می برد.

این صدا مالک اشتر، عمار یاسر، حجر بن عدی و رشید حجری می سازد، برو بالاتر، این صدا قمر بنی هاشم می سازد، این
صدا حسن می سازد، این صدا حسین می سازد. این صدا زینب می سازد.

صدای یعقوب و اسحاق و ابراهیم دائم گوش یوسف را نوازش داده است که یوسف به آن مقامات نائل می شود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۲۲۵

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

از کلماتی که قرآن مجید زیاد به کار گرفته شده کلمه فسق و مشتقات آن فاسقون، فاسقین، یفسقون است. قبل از اینکه قرآن کریم نازل بشود جامعه عرب به ویژه در حجاز این کلمه را به کار می بردند. زمانی که خرما از غلافش بیرون می آمد عرب می گفت فسق انجام گرفت، (۱) یعنی خرما از غلاف بیرون آمد.

بعد از اینکه وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت گردید و آیات قرآن بر قلب ملکوتی و عرش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. این لغت هم به وسیله پروردگار عالم در آیات قرآن مجید به کار گرفته شد، اما نه در رابطه با خرما بلکه خداوند متعال این کلمه را درباره مردمی و گروهی یا انسانی به کار گرفت که از آداب، و ارزشهای انسانیت به خاطر تداوم گناه و معصیت و جرم و خطا بیرون آمده بود.

مَثَلُ فَاسِقٍ

فاسق یعنی آن انسانی که از فضا و چارچوب انسانیت خارج شده و دیگر به

ص: ۲۲۶

۱- ۱) - المفردات: ۶۳۶؛ «فسق: فسق فلان: خرج عن حجر الشَّرْع، و ذلك من قولهم: فسق الرُّطْبُ، إذا خرج عن قشره، و هو أعم من الكفر. و الفسق يقع بالقليل من الذنوب و بالكثير.»

عنوان انسان در پیشگاه خداوند متعال شناخته نمی شود.

« أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » (۱)

اینان یا مانند چهارپایان هستند و یا گمراه تر از چهارپایان یا تعبیر دیگر قرآن مجید از این گروهی که از چارچوب انسانیت بر اثر کثرت گناه و تکرار گناه بیرون آمدند،

« أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ » (۲)

اینان از همه موجودات زنده عالم شرتر و بدتر هستند. گاهی هم قرآن مجید می فرماید:

« كَمَثَلِ الْجِمَارِ » (۳)

اینان مانند الاغ می مانند و گاهی هم می فرماید:

« فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ » (۴)

اینان مانند سگ می مانند.

قرار گرفتن انسان، در گروه خاسرین و فاسقین

بعد قرآن مجید توضیح می دهد با چه گناهایی انسان از چارچوب انسانیت خارج می شود و وارد جرگه حیوانات می شود، از نظر اخلاق و کردار و منش و رفتار یا مانند چهارپایان، یا مانند درندگان و یا مانند شیاطین می شود که هر سه مرحله را

ص: ۲۳۰

۱-۱) - اعراف (۷): ۱۷۹؛ «آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند.»

۲-۲) - بینه (۹۸): ۶؛ «اینانند که بدترین مخلوقاتند.»

۳-۳) - جمعه (۶۲): ۵؛ «مانند درازگوشی است.»

۴-۴) - اعراف (۷): ۱۷۶؛ «پس داستانش چون داستان سگ است.»

قرآن مجید بیان می کند.

سه آیه از آیات قرآن مجید را، در این زمینه توجه کنید:

« الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ » (۱)

آنان که پیمان پروردگار را بعد از اینکه استوار و محکم کرده می شکنند؛ پیمان پروردگار در این آیه، به قرآن و ولایت پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر شده است.

این پیمان الهی را می شکنند یعنی بین خود و بین خدا، بین خود و بین قرآن، بین خود و بین نبوت، بین خود و بین اهل بیت علیهم السلام جدایی می اندازند. به جای اینکه به تعهد فطری و عقلی خود را نسبت به آن منابع الهی عمل کنند، به فرهنگ شیطان متعهد می شوند، به فرهنگ دشمن و فرهنگ یهودیت و مسیحیت متعهد می شوند.

به فرهنگ غرب متعهد می شوند و روش و منش و اخلاق و کردار خود را با فرهنگ ضد خدا هماهنگ می کنند.

این ها پیمان شکنان هستند:

« وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ »

با اقوام و با رهبران الهی خود با عالمان ربانی واجد شرایط قطع رابطه می کنند

« وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ »

ص: ۲۳۱

۱-۱ - بقره (۲): ۲۷؛ «آنان کسانی هستند که پیمان خدا را [که توحید و وحی و نبوت است] پس از استواری اش [با دلایل عقلی و علمی و براهین منطقی با عدم وفای به آن] می شکنند و آنچه را خدا پیوند خوردن به آن را فرمان داده است [مانند پیوند با پیامبران و کتابهای آسمانی و اهل بیت طاهرین و خویشان] قطع می نمایند و در زمین تباهی و فساد بر پا می کنند، آنانند که زیانکارند.»

و سفره فسادشان را به اندازه پهنه زمین می گسترانند.

فساد در اقتصاد، فساد در سیاست، فساد در تعقل، فساد در ناموس، فساد در قوانین، فساد در روابط، می خواهند فساد همه جانبه کنند

« أَوْلِيكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ »

اینان از چارچوب انسانیت خارج شده اند. آنان را دیگر خدا و قرآن انسان نمی داند. اینها دچار خسران و خسارت هستند.
(۱) آیه دیگر می فرماید:

« فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » (۲)

«بعد ذلك» یعنی بعد از نبوت انبیا و بعد از ولایت ائمه طاهرین، بعد از قرآن و بعد از اتمام حجت پروردگار در همه زمینه ها کسانی که سرپیچی کنند، طغیان کنند و

ص: ۲۳۲

(۱-۱) - البرهان فی تفسیر القرآن: ۱۵۹/۱ - ۱۵۸، حدیث ۳۶۱؛ «تفسیر الإمام أبی محمد العسکری علیه السلام، قال: «قال الباقر علیه السلام: . . . فقال عز وجل: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» المَأخُوذَ عَلَيْهِم بِالرَّبُوبِيَّةِ، و لمحمد صلى الله عليه و آله بالنبوه، و لعلی علیه السلام بالإمامه، و لشيعتهما بالمحبه و الكرامه مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ إِحْكَامَهُ و تغليظه و يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصَلَ مِنَ الْأَرْحَامِ و القربات أن يتعاهدوهم و يقضوا حقوقهم. و أفضل رحم و أوجه حقا رحم رسول الله صلى الله عليه و آله، فإن حقهم بمحمد كما أن حق قربات الإنسان بأبيه و أمه، و محمد صلى الله عليه و آله أعظم حقا من أبويه، كذلك حق رحمه أعظم، و قطيعته أفضح. و يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ بِالْبِرَاءِ مِمَّنْ فَرَضَ اللَّهُ إِمَامَتَهُ، و اعتقاد إمامه من قد فرض الله مخالفته أولئك أهل هذه الصفه هُمُ الْخَاسِرُونَ قد خسروا أنفسهم و أهليهم لما صاروا إلى النيران، و حرموا الجنان، فإيا لها من خساره ألزمتهم عذاب الأبد، و حرمتهم نعيم الأبد.»

(۲-۲) - آل عمران (۳): ۸۲؛ «پس کسی که از انحراف وصیت کننده [در مورد حقوق ورثه] یا از گناه او [که به کار نامشروع و ناحق و وصیت کند] بترسد، و میان ورثه [با تغییر دادن وصیت بر اساس احکام دین] اصلاح دهد، گناهی بر او نیست؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.»

پشت به حقایق کنند و رو به شیاطین بیاورند.

مخصوصاً شیاطین انسی که الان در دنیا فراوان هستند، در کشور ما هم وجود دارند و همه نوع ابزار را هم در جهان در اختیار دارند، پشت کنندگان به خدا و انبیا و قرآن و روکنندگان به شیاطین،

« فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ »

از چارچوب انسانیت بیرون هستند. (۱) آیه دیگر می فرماید:

« وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ »

ای مردم مؤمن، ای اهل ایمان، مانند آن مردم و ملت ها و اقوامی نباشید که به طور کلی خدا را از یاد بردند و جریمه از یاد بردن این شد که خدا هم آنها را از یاد خود برد.

یعنی غافل از این بودند که انسان هستند، دیگر توجهی ندارند که انسان و مملوک پروردگار هستند، توجهی ندارند که در حیطه تدبیر و تصرف تکوینی و تشریحی پروردگارند. آنهایی که دچار سخت ترین و زیانبارترین بیماری روانی

ص: ۲۳۳

۱ - ۱) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۷۸۵/۲ - ۷۸۶؛ «فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ أَى فَمَنْ أَعْرَضَ عَنِ الْإِيمَانِ بِمُحَمَّدٍ بَعْدَ هَذِهِ الدَّلَالَاتِ وَالْحُجُجِ وَ بَعْدَ أَخْذِ الْمِيثَاقِ عَلَى النَّبِيِّينَ الَّذِينَ سَبَقَ ذِكْرُهُمْ وَ الْمَقْصُودُ بِهَذِهِ الْأُمَّمِ دُونَ النَّبِيِّينَ لِأَنَّهُ قَدْ مَضَى أَرْزَامُهُمْ وَ جَازَ ذَلِكَ لِأَنَّ أَخْذَ الْمِيثَاقِ عَلَى النَّبِيِّينَ يَتَضَمَّنُ الْأَخْذَ عَلَى أُمَّمِهِمْ وَ قَدْ رَوَى عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا بَيَّعَ اللَّهُ نَبِيَّآدَمَ وَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَّا - أَخْذَ عَلَيْهِ الْعَهْدَ لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ هُوَ حَى لِيُؤْمِنَ بِهِ وَ لِيَنْصِرَنَّهُ وَ أَمْرُهُ بِأَنَّ يَأْخُذَ الْعَهْدَ بِذَلِكَ عَلَى قَوْمِهِ. «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» وَ لَمْ يَقُلْ الْكَافِرُونَ لِأَنَّ الْمُرَادَ الْخَارِجُونَ فِي الْكُفْرِ إِلَى أَفْحَشِ مَرَاتِبِ الْكُفْرِ بِتَمَرْدِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَصْلَ الْفَسْقِ الْخُرُوجُ عَنِ أَمْرِ اللَّهِ إِلَى حَالِ تَوْبِقِهِ وَ فِي الْكُفْرِ مَا هُوَ أَكْبَرُ كَمَا أَنَّ فِيمَا دُونَ الْكُفْرِ مِنَ الْمَعَاصِي مَا هُوَ أَكْبَرُ وَ مَا هُوَ أَصْغَرُ بِالْإِضَافَةِ إِلَيْهِ.»

شده اند که بیماری خود فراموشی است،

« أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » (۱)

از چارچوب انسانیت، بیرون رفته اند.

توبه و اعاده حیثیت

معنای فسق را که از قرآن عنایت کردید، حالا معنای توبه بسیار ریشه دار معلوم می شود. انسانی که گرفتار فسق است، یعنی دچار بیرون شدن از چارچوب انسانیت است، در توبه به رویش باز است.

توبه او به معنای اعاده حیثیت انسانیت است، یعنی اگر بخواهد توبه کند، توبه اش به این کیفیت باید باشد که تمام آثار، علائم، و نشانه های حیوانیت را در وجود خودش ریشه کن کند، که با ریشه کن کردن آن علائم حیوانی و آثار حیوانی به بارگاه ربوبیت حق برای وصل شدن به آموزش و رحمت و شفاعت شافعین راه پیدا بکند.

اگر چنانچه توبه او اعاده حیثیت انسانیت نباشد، یعنی برگشت از حیوانیت به فضای انسانیت نباشد، آن توبه قابل قبول نیست و مغفرت و رحمت و شفاعت شامل حال او نخواهد بود. (۲) کسی که در جامعه، اخلاق روباه را دارد، یعنی یک آدم متقلبی است و در هر مقامی که قرار می گیرد تقلب در گفتار، تقلب در نوشتار، تقلب در سیاست، تقلب در

ص: ۲۳۴

۱-۱ - حشر (۵۹) : ۱۹؛ «و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ اینان همان فاسقانند.»

۲-۲ - الکافی: ۴۳۵/۲، باب التوبه، حدیث ۱۰؛ «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَأَذَنْبٍ لَهُ وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَعْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ.»

اقتصاد، تقلب در خرید و فروش می کند، این روباه مسلک، راهی به بارگاه حضرت حق برای مغفرت و رحمت و شفاعت ندارد.

اگر کسی واقعا بیدار شود که دارای حالت روباه مسلکی است، و این حالت را رها کند، وبه چارچوب انسانیت که فضای صدق است، فضای درستی است، فضای حق است، فضای بی قلبی و بی دوز و کلکی است، برگردد، همین برگشت او توبه واقعی است ولو اینکه با زبانش استغفار نکند، و با دست و سر، قرآن به سر نگیرد و با چشمش هم گریه نکند. همین برگشت از روباه مسلکی توبه است، و شایسته مغفرت و رحمت خدا و شفاعت شفیعان خواهد شد.

انسانی که گرگ طبیعت است، دندان تیز کرده برای دریدن یوسفان، دندان تیز کرده برای کشتن برادران، دندان تیز کرده برای به چاه انداختن یاران، چنگالی را نشان داده برای دریدن شکم مردمان، این شخص بگوید استغفر الله فایده ای ندارد، این باید از شهر گرگ صفتی به شهر انسانیت سفر بکند تا مورد مغفرت، رحمت و شفاعت قرار بگیرد. (۱) انسانی که پایه زندگی خود را بر کذب قرار داده، به خدا دروغ می گوید، به خانواده دروغ می گوید، به خودش دروغ می گوید، به جامعه دروغ می گوید، به همسایه دروغ می گوید. نه فقط دروغ زبانی، بلکه دروغ عملی دارد. می گوید من مسلمانم، ولی آثار اسلام در او نیست، خانم است، دختر خانم است، می گوید من

ص: ۲۳۵

۱ - ۱) - نهج البلاغه: حکمت ۴۱۷؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَائِهِ قَالِ بِحَضْرَتِهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ أ تَدْرِي مَا الْإِسْمُ يَغْفَرُ الْإِسْمُ يَغْفَرُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّنَ وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتِّهِ مَعَانٍ أَوْلَاهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَ الثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَهُ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَمَّيْنَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى الشُّحْتِ فَتُدْيِيهِ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُدْيِقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمُعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»

مسلمانم ولی هر روز چهارده آیه حجاب قرآن را لگد مال می کند. او در عمل به خدا دروغ می گوید که من مسلمانم.

آن کسی که می گوید

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۱)

ولی دلش با خدا نیست. این دروغگوست و مشمول آیه

«فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (۲)

می باشد.

خدا که مسلمان را لعنت نمی کند، خدا که مؤمن را لعنت نمی کند، خداوند از لعنت کردن به مسلمان نهی کرده است، معلوم می شود خارج از حدود انسانیت است. توبه یعنی اعاده انسانیت. یعنی از فضای کذب و دروغ به فضای سلامت عمل و زبان و اندیشه برگردد تا مغفرت و رحمت و شفاعت از انسان استقبال بکنند.

تکبر، دلیل خروج از انسانیت

آن کسی که دچار استکبار روحی است، خود بزرگ بین است و دیگران را خادم خود می داند و خود را آقای دیگران می پندارد، هیچ انتقادی را قبول نمی کند، برای خودش یک مکتبی عین مکتب شیطان دارد؛ چرا به من سجده نکردی، من از او بهترم، من می دانم باید چگونه زندگی بکنم، من حرف تو را برای سجده کردن به آدم گوش نمی دهم.

ص: ۲۳۶

۱-۱) - فاتحه (۱) : ۵؛ «[پروردگارا!] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم.»

۲-۲) - آل عمران (۳) : ۶۱؛ «پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

متکبر و خود بزرگ بین خارج از حدود انسانیت است، دیگران را کوچک دانستن و خود را بزرگ دانستن خارج از حدود انسانیت است. خدا این حال را نمی پسندد، انبیا و ائمه علیهم السلام این حال را نمی پسندند، توبه او به این است که بنای کبر را خراب کند و بنای فروتنی و تواضع را بسازد.

به تمام نعمت ها فروتن بشود. در برابر مردم فروتنی کند و در خانه و اداره و جامعه آسان و فروتن بشود. (۱)

سخن حضرت سجاد علیه السلام درباره تواضع

حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: مسلمان همه را از خودش بهتر بداند، چون مردم یا در عمر از ما بزرگترند ولو یک دقیقه یا کوچکترند، یک ساعت از ما دیرتر به دنیا آمده اند.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

آن کسی که از تو زودتر به دنیا آمده ولو یک دقیقه، فرصت برای یک الله اکبر بیشتر داشته، فکر کن یک الله اکبر اضافه تر از تو گفته، پس از تو بهتر است و آن کسی که یک دقیقه از تو دیرتر به دنیا آمده، دیرتر متولد شده، فرصت کمتری برای گناه

ص: ۲۳۷

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۳۷۶/۱۵، باب تحریم التکبر، حدیث ۲۰۷۸۸؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي رَأْسِهِ حَكْمَةٌ وَ مَلَكٌ يُمَسِّكُهَا فَإِذَا تَكَبَّرَ قَالَ لَهُ اتَّضِعْ وَضَعَكَ اللَّهُ فَلَا يَزَالُ أَعْظَمَ النَّاسِ فِي نَفْسِهِ وَ أَصْغَرَ النَّاسِ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ وَ إِذَا تَوَاضَعَ رَفَعَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ قَالَ لَهُ انْتَعِشْ نَعَشَكَ اللَّهُ فَلَمَّا يَزَالُ أَصْغَرَ النَّاسِ فِي نَفْسِهِ وَ أَرْفَعَ النَّاسِ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ.» وسائل الشیعه: ۳۷۶/۱۵، باب تحریم التکبر، حدیث ۲۰۷۹۰؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ آدَمَ إِلَّا وَ نَاصِيَتُهُ بِيَدِ مَلِكٍ فَإِنْ تَكَبَّرَ جَذَبَهُ بِنَاصِيَتِهِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ لَهُ تَوَاضِعْ وَضَعَكَ اللَّهُ وَ إِنْ تَوَاضَعَ جَذَبَهُ بِنَاصِيَتِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ اذْفَعْ رَأْسَكَ رَفَعَكَ اللَّهُ وَ لَوْضَعَكَ بَتَوَاضِعِكَ لِلَّهِ.»

داشته، احتمال بده که کمتر از تو گناه کرده، پس از تو بهتر است، پس همه از تو بهترند. (۱) چرا تکبر می کنید؟

چرا خود را از دیگران بالاتر می دانید که براساس این حال مردم را نپذیرید، در را به روی مردم ببندید، شانه بالا بیندازید برای مردم و از گشودن گره کار مردم رو برگردانید و مردم را کوچک ببینید.

علی بن یقطین نخست وزیر عصر هارون الرشید که به اجازه موسی بن جعفر علیهما السلام پست نخست وزیری را قبول کرده بود، یک بار فقط یک شیعه را راه نداد، گفت من وقت ندارم، بگوئید یک وقت دیگر بیاید.

وقتی با لباس مبدل به مکه آمد و اعمال حجش را انجام داد، با اینکه در روایات آمده است. حاجی وقتی اعمالش تمام می شود مانند روزی است که از مادر متولد شده، دیگر هیچ گناهی در پرونده اش نیست، ولی این نخست وزیر حج انجام داده، وقتی آمد مدینه، سحر که مأمورین هارون الرشید هم او را نبینند، درب خانه موسی بن جعفر علیهما السلام را زد، حضرت آمد پشت در و گفت من وقت ندارم تو را ملاقات کنم.

سه شبانه روز در زد و گریه می کرد و گفت من چه کردم که مرا راه نمی دهید؟ فرمود: ابراهیم جمال را چرا در اداره راه ندادی؟ وقت ندارم یعنی چه؟ چرا روی صندلی نخست وزیری کسی را کوچک دیدی و بی ارزش و قرب راهش ندادی مگر کیستی؟ تو چه می دانی، شاید اینهایی که به تو مراجعه می کنند در بین اینها اولیای خاص خدا وجود داشته باشد، که وقتی تکبر کنی، او دل شب بلند شود و یک قطره

ص: ۲۳۸

۱- ۱) - الإحتجاج علی أهل اللجاج: ۳۲۰/۲، احتجاجه علیه السلام فی أشياء شتی من علوم الدین؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ إِيَّاكَ أَنْ تُعْجَبَ مِنْ نَفْسِكَ بِذَلِكَ... وَإِنْ عَرَضَ لَكَ إِنْ لَيْسَ لَعْنَةُ اللَّهِ بِأَنَّ لَكَ فَضْلًا عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقَبْلَةِ فَمَا نَظُرُ إِنْ كَانَ أَكْبَرَ مِنْكَ فَقُلْ قَدْ سَبَقَنِي بِالْإِيمَانِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَإِنْ كَانَ أَصْغَرَ مِنْكَ فَقُلْ قَدْ سَبَقْتُهُ بِالْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَإِنْ كَانَ تَوْبَكَ فَقُلْ أَنَا عَلَى يَقِينٍ مِنْ ذَنْبِي وَفِي شَكٍّ مِنْ أَمْرِهِ فَمَا لِي أَدْعُ يَقِينِي لِشَكِّي..»

«.

اشک بریزد و بگوید ای خدا و همان ای خدا گفتن او هزار گره به زندگیت بیندازد. (۱) متکبر اگر متواضع بشود، یعنی به دایره انسانیت برگردد، چون کبر مال شیطان است، خدا او را می آموزد، رحمتش را نصیب او می کند، مغفرتش را نصیب او می کند، و شایسته شفاعت شفیعان می شود.

گناه جابجایی مقام و منصب

یک گناه بسیار سنگین جابجایی مقام است. یعنی آن کسی را که برایش جایگاهی گذاشته اند این جایگاه را تغییر دهند. کسی مثل امیرالمؤمنین علی علیه السلام که شایسته امامت است، در صف مأمومین قرار بدهند و دیگری را به امامت انتخاب

ص: ۲۳۹

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۸۵/۴۸، باب ۴، حدیث ۱۰۵؛ «وَمِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصُّوفِيِّ قَالَ اسْتَأْذَنَ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ يَفْطِينِ الْوَزِيرِ فَحَجَبَهُ فَحَجَّ عَلِيُّ بْنُ يَفْطِينٍ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَاسْتَأْذَنَ بِالْمَدِينَةِ عَلَى مَوْلَانَا مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَحَجَبَهُ فَرَأَهُ ثَانِي يَوْمِهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَفْطِينٍ يَا سَيِّدِي مَا ذَنْبِي فَقَالَ حَجَبْتُكَ لِأَنَّكَ حَجَبْتَ أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالَ وَ قَدْ أْبَى اللَّهُ أَنْ يَشْكُرَ سَعْيِكَ أَوْ يَغْفِرَ لَكَ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالَ فَقُلْتُ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ مَنْ لِي بِإِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالِ فِي هَذَا الْوَقْتِ وَ أَنَا بِالْمَدِينَةِ وَ هُوَ بِالْكُوفَةِ فَقَالَ إِذَا كَانَ اللَّيْلُ فَاْمُضِ إِلَى الْبُقْعِ وَ خَدِّكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْلَمَ بِكَ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ وَ غُلَمَانِكَ وَ ارْكَبْ نَجِيباً هُنَاكَ مُسِيرِجاً قَالَ فَوَافَى الْبُقْعِ وَ رَكِبَ النَّجِيبَ وَ لَمْ يَلْبُثْ أَنْ أَنَاخَهُ عَلَى بَابِ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالِ بِالْكُوفَةِ فَفَرَعَ الْبَابَ وَ قَالَ أَنَا عَلِيُّ بْنُ يَفْطِينٍ فَقَالَ إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالُ مِنْ دَاخِلِ الدَّارِ وَ مَا يَعْمَلُ عَلِيُّ بْنُ يَفْطِينِ الْوَزِيرُ بِبَابِي فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَفْطِينٍ يَا هَذَا إِنَّ أَمْرِي عَظِيمٌ وَ آلِي عَلَيْهِ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْمَوْلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبِي أَنْ يَقْبَلَنِي أَوْ تَغْفِرَ لِي فَقَالَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ فَآلَى عَلِيُّ بْنُ يَفْطِينٍ عَلَى إِبْرَاهِيمَ الْجَمَّالِ أَنْ يَطَّأَ خَدَّهُ فَامْتَنَعَ إِبْرَاهِيمَ مِنْ ذَلِكَ فَ آلَى عَلَيْهِ ثَانِيًا فَفَعَلَ فَلَمْ يَزَلْ إِبْرَاهِيمَ يَطَّأُ خَدَّهُ وَ عَلِيُّ بْنُ يَفْطِينٍ يَقُولُ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ انصَرَفَ وَ رَكِبَ النَّجِيبَ وَ أَنَاخَهُ مِنْ لَيْلَتِهِ بِبَابِ الْمَوْلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ فَأْذَنَ لَهُ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ فَقبَلَهُ.»

کنند، این جابجایی، کار فاسق است.

کسی که دانش کاری را دارد در جای قرار بدهند که وجودش هیچ نفعی ندارد.

می گویند چون در دار و دسته ما نیست نباید در جایگاه الهی و انسانی باشد، او برود هر که را ما می پسندیم جای او قرار بدهیم.

این جابجایی در تاریخ انجام گرفته و هنوز هم می گیرد و چه زیانهایی به جوامع وارده کرده است که بعضی هایش مثل جابجا کردن امیرالمؤمنین علیه السلام تا به حال زیانهایش جبران نشده است.

توبه، یعنی من که قدرت دارم از این جابجایی های نابجا برگردم، یعنی این جابجایی های نابجای خطرناک و زیانبار برای دین و برای کشور و برای ملت را رها بکنم.

خدا به انسان نمی گوید برو، بلکه به آن کسی که انسانیتش را از دست داده می گویند برو، اما آن کسی که انسان است و آن کسی که به انسانیت بر می گردد، می گویند: «تَعَالَوْا» (۱) بیا. می گویند: «يَا عَبَادِيَ» (۲) بنده من. می گویند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» (۳) می گویند: «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (۴) رحمت برای تو گذاشته، شفاعت و مغفرت برای تو است، اما آن کسی که از چارچوب انسانیت بیرون است، تا بیرون است می گویند: برو

« قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ » (۵)

ص: ۲۴۰

۱-۱ - آل عمران (۳) : ۶۱.

۲-۲ - زمر (۳۹) : ۵۳.

۳-۳ - بقره (۲) : ۱۰۴.

۴-۴ - هود (۱۱) : ۱۱۹.

۵-۵ - ص (۷۷) : ۷۷ - ۷۸؛ « [خدا] گفت : از آن [جایگاه] بیرون رو که بی تردید تو رانده شده ای ؛ * و حتما لعنت من تا روز قیامت بر تو باد .»

بشارت به توبه کنندگان واقعی

به تمام آنانی که دارای آثار انسانیت هستند، با یک دنیا محبت می گویند بیاید.

خدا می گوید بیا در انتظارت هستیم. ارواح انبیا می گویند بیاید در انتظارتان هستیم، ارواح ائمه می گویند بیاید، در انتظارتان هستیم، وجود مبارک امام زمان علیه السلام می گوید بیاید، منتظران هستیم تا با شفاعت ما قلم پروردگار مقدرات شما را به سعادت و عافیت دنیا و آخرت رقم بزند. به کرامت و حق ثبت کند. شما انسان ها حرکت کنید به جانب من و رحمت من، ﴿سَارِعُوا﴾ بشتابید:

﴿إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ (۱)

به آنهایی هم که می خواهند به انسانیت برگردند، می فرماید:

﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾

ای کسانی که صفات و آثار انسانیت را درهم کوبیدید، و موجودی وجودتان را باختید، از رحمت من ناامید نباشید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (۲)

همه توبه کنید. همه فرد فرد جامعه باید توبه کنند. از دروغ، از غیبت، از تهمت، از خوردن مال حرام، از بی حجابی و بدحجابی همه باید توبه کنند تا جامعه روی به

ص: ۲۴۱

۱- ۱) - آل عمران (۳): ۱۳۳؛ «و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان ها و زمین است بشتابید.»

۲- ۲) - زمر (۳۹): ۵۳؛ «ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

اثر توبه

همه توبه کنید، خدا می فرماید:

« لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ »

درهای برکات آسمان و زمین را به رویتان باز می کنم. با این توبه واقعی مشکلاتتان حل می شود، گره ها از کارتتان باز می شود. تنگناها ریشه کن می شود، مضیقه ها از سر جامعه برداشته می شود، ناامنی ها بر طرف می شود.

« وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ » (۱)

منتظر توبه، توبه واقعی و جدی شما هستند، شما می دانید با چه خدایی روبرو هستید؟ خدایی که منتظر توبه فرعون بود، به موسی و به برادرش گفت:

« اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ »

به آنان نگفت بروید سر فرعون را قطع کنید یا خانه فرعون را بر سر او خراب کنید، به موسی نگفت برو با خشونت در مقابل فرعون فریاد بزن، بلکه به موسی و هارون فرمود:

« اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا » (۲)

ص: ۲۴۲

۱- ۱) - اعراف (۷): ۹۶؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.»

۲- ۲) - طه (۲۰): ۴۳ - ۴۴؛ «هر دو به سوی فرعون بروید؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است. * پس با گفتاری نرم به او بگویید.»

با نرمی و مدارا و با محبت با این دشمن من حرف بزید

« لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى » (۱)

به امید اینکه بیدار بشود و حالت خشیت از مرا پیدا بکند. اگر فرعون توبه می کرد، خداوند از همه گذشته او گذشت می نمود ولی توبه نکرد.

حضرت ابی عبدالله علیه السلام هفتاد و یک داغ دیده بود، گرسنه و تشنه بود، نفس که می کشید از اطراف بدنش خون می آمد. پسر فاطمه دید طاقت ندارد که روی اسب بنشیند. نوک تیز نیزه را کنار اسب در زمین فرو کرد، جای نیزه را محکم کرد، به نیزه تکیه داد. مردم هم ساکت شدند. به مردم رو کرد: ای یزیدیان! ای یاران بنی امیه! هفتاد و یک نفر از یاران مرا کشتید که هر کدامشان در گذشته و آینده جهان نمونه نداشتند.

قمر بنی هاشم یگانه بود، علی اکبر یگانه بود، حبيب بن مظاهر یگانه بود، همه هفتاد و یک نفر را قطعه قطعه کردید، من به شما اعلام می کنم قبل از اینکه خون مرا بریزید اگر توبه کنید، خداوند توبه شما را می پذیرد. اگر گلوی مرا باز کنید، درب توبه بسته می شود، من منتظرم همه برگردید ولی برنگشتند. (۲)

ص: ۲۴۳

۱- ۱) - طه (۲۰): ۴۴؛ «امید است که هوشیار شود و [آیین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد].»
۲- ۲) - الإرشاد: ۹۸/۲؛ «ثُمَّ نَادَى يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي عِذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام مَيُوتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ.» الإرشاد: ۹۷/۲؛ «ثم دعا الحسين عليه السلام براحلته فرکبها و نادى بأعلى صوته يا أهل العراق و جلهم يسمعون فقال أيها الناس اسمعوا قولي و لا- تعجلوا حتى أعظكم بما يحق لكم على و حتى أعذر إليكم فإن أعطيتموني النصف كنتم بذلك أسعد و إن لم تعطوني النصف من أنفسكم فاجمعوا رأيكم ثم لا يكن أمركم.» بحار الأنوار: ۱۹۲/۴۴، باب ۲۶؛ «الْحَلِيَّةُ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ الْقَوْمُ بِالْحُسَيْنِ وَ أَيْقَنَ أَنَّهُمْ قَاتِلُوهُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ قَدْ نَزَلَ مَا تَرَوْنَ مِنَ الْأَمْرِ وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ اسْتَبْتَمَرَتْ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا كَصَيْبِ بَابِ الْإِنَاءِ وَ إِلَّا حَسْبَيْسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ أَلَمَّا تَرَوْنَ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ الْبَاطِلَ لَا يُتْنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ وَ إِنِّي لَمَأْرَى الْمَوْتِ إِلَّا سِعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا وَ أَنْشَأَ مُتَمَثِّلًا لَمَّا قَصَدَ الطَّفَّ.»

با یک چنین خدایی روبه رو هستید، با یک کلمه با یک اقرار با یک تعهد، که خدایا من آمدم از حالات غیرانسانی برگردم، و حیثیت انسانی خود را برگردانم. یک چنین قراری با خدا ببندید، به خودش قسم، تمام گذشته ما را می بخشد،

« إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » (۱)

حضرت رضا علیه السلام نشسته بودند یک نفر به ایشان گفت: یابن رسول الله، فرعون که توبه کرد، خدا چرا قبول نکرد. حضرت فرمود: در امواج دریا که کار از کار گذشته بود مرگ را دید توبه کرد، این توبه که فایده ای ندارد، یک علت دیگرش هم این است که وقت فرو رفتن در آب به موسی ناله کرد، ای موسی مرا نجات بده، ولی من به موسی گفتم فرعون را که تو خلق نکرده بودی، اگر به خودم ناله زده بود، قبولش می کردم.

توبه حرّ

(۲)

آیا گناهان دوره عمر ما سنگین تر است یا گناه حرّ بن یزید ریاحی؟ یقیناً گناه حرّ، گناه حر این بود که جلوی ابی عبدالله را گرفت؛ گفت: نمی گذارم بروی، نه مکه

ص: ۲۴۴

۱-۱ - زمر (۳۹): ۵۳؛ «یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»
۲-۲ - عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۷۷/۲، باب ۲۲؛ «عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ لِأَيِّ عِلَّةٍ اغْرَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِرْعَوْنَ وَ قَدْ آمَنَ بِهِ وَ أَقَرَّ بِتَوْحِيدِهِ قَالاً إِنَّهُ آمَنَ عِنْدَ رُؤْيِهِ الْبِئْسَ وَ الْإِيْمَانُ عِنْدَ رُؤْيِهِ الْبِئْسَ غَيْرَ مَقْبُولٍ وَ ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي السَّلَفِ وَ الْخَلْفِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا الْآيَتَيْنِ.»

بروی و نه یمن بروی، نه مدینه بروی و نه کوفه بروی.

امام علیه السلام را اینقدر نگه داشت تا سی هزار نفر گرگ امام علیه السلام را محاصره کردند و با یارانش کشتند، ولی صبح عاشورا یک مقدار فکر کرد، دید عجب گناه عظیمی را مرتکب شده، یک گناه بی نمونه، بار این گناه کمر آسمانها و زمین را می شکست، چنانچه در زیارت عاشوراست، که می گوئیم یا ابا عبدالله مصیبت تو بر همه آسمانها و زمین گران آمد. چه مصیبتی، بعد از جلوگیری حر، چه اتفاق عجیبی افتاد که حضرت زین العابدین علیه السلام روی منبر مسجد شام زار زار گریه کرد و گفت: مردم کسی را کشتید که ماهیان دریا برایش گریه کردند، پرندگان هوا برایش گریه کردند، ملائکه گریه کردند، جن گریه کرد و این کار حر بود.

اما حرّ اول طلوع آفتاب پسرش علی را صدا کرد که هیجده سالش بود، گفت: بابا بیا طرف ابی عبدالله برویم، گفت پدر، خجالت نمی کشی، تو هشت روز جلوی پسر پیامبر را گرفتی، با زن و بچه اش، به این مردم قاتل تحویل دادی، فکر می کنی بروی پیش امام حسین راهت می دهد، گفت: پسر تو حسین را نمی شناسی، من چکمه هایم را پر خاک می کنم و می اندازم گردنم، این گردنم را کج می کنم، تو دست مرا بگیر، مرا طرف پسر فاطمه برسان.

چند قدمی خیمه ها ابی عبدالله بیرون آمد، قمر بنی هاشم بیرون آمد، تا چشمش به ابی عبدالله افتاد گفت اول پیرسم و بقیه قدمها را بردارم، صدا زد من می توانم از این حیوانیتی که دچارش بودم به انسانیت برگردم.

امام حسین علیه السلام فرمود: چرا سرت را پایین انداختی؟ ابی عبدالله آغوشش را باز کرد. (۱)

ص: ۲۴۵

۱- ۱) - الإرشاد: ۹۸/۲؛ «... فلما رأى الحر بن يزيد أن القوم قد صمموا على قتال الحسين عليه السلام قال لعمر بن سعد أي عمر أمقاتل أنت هذا الرجل قال إي والله قتالا أيسره أن تسقط الرؤوس و تطيح الأيدي قال أفما لكم فيما عرضه عليكم رضی قال عمر أما لو كان الأمر إلى لفعلت و لكن أميرك قد أبي. فأقبل الحر حتى وقف من الناس موقفا و معه رجل من قومه يقال له قره بن قيس فقال له يا قره هل سقيت فرسك اليوم قال لا قال فما تريد أن تسقيه قال قره فظننت و الله أنه يريد أن يتنحى فلا يشهد القتال و يكره أن أراه حين يصنع ۰۰۰ فقال له الحر إني و الله أخير نفسي بين الجنة و النار فو الله لا أختار على الجنة شيئا و لو قطعت و حرقت. ثم ضرب فرسه فلحق بالحسين عليه السلام فقال له جعلت فداك يا ابن رسول الله أنا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع و سايرتك في الطريق و جعجت بك في هذا المكان و ما ظننت أن القوم يردون عليك ما عرضته عليهم و لا- يبلغون منك هذه المنزلة و الله لو علمت أنهم ينتهون بك إلى ما أرى ما ركبت منك الذي ركبت و إني تائب إلى الله تعالى مما صنعت فترى لي من ذلك توبه فقال له الحسين عليه السلام نعم يتوب الله عليك فانزل قال فأنا لك فارسا خير مني راجلا أفاتلهم على فرسي ساعه و إلى النزول ما يصير آخر أمرى فقال له الحسين عليه السلام فاصنع يرحمك الله ما بدا لك. فاستقدم أمام الحسين عليه السلام ثم أنشأ رجل من أصحاب الحسين عليه السلام يقول لنعم الحر حر بنى رياح و حر عند مختلف الرماح و نعم الحر إذ نادى حسين و جاد بنفسه عند الصباح»

به خدا قسم، الان آغوش رحمت خدا برای همه شما باز است. غرق گنه ناامید مشو ز دربار ما که عفو کردن بود در همه دم کار ما

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

نقش دوست در سرنوشت انسان

۱۸

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

سوره مبارکه یوسف، دوستان حقیقی و دشمنان واقعی را به انسان شناسانده است. اگر زلف زندگی انسان، به دوستان واقعی او گره بخورد، رابطه ای میان او و منابع خیر کامل ایجاد می شود که باعث انتقال خیر و نیکی و احسان خاص ایشان به انسان می گردد. در سایه این انتقال است که انسان خاک نشین، به انسان عرشی و ملکوتی تبدیل می شود؛ اما اگر زلف حیات انسان، به دشمنان او گره بخورد، میان او و منابع شر، گره خورده است و باعث اخلال در حالات روان انسان می شود، انسان را به منبع شر تبدیل می کند و او را به بی نهایت زیر صفر می کشاند:

« تُمْ رَدَدْنَا أَسْفَلَ سَافِلِينَ » (۱)

أَسْفَلَ أَفْعَل تفضیل است؛ مانند خوب و خوب تر، که خوب تر أَفْعَل تفضیل است؛ مثلاً خداوند درباره پاداش اعمال می فرماید:

« بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (۲)

ص: ۲۴۶

۱- ۱) - تین (۹۵) : ۵؛ «آن گاه او را [به سبب گناهکاری] به [مرحله] پست ترین پستان بازگردانیم.»

۲- ۲) - نحل (۱۶) : ۹۶؛ «پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، می دهیم.»

نماز هشتاد سال نماز را به اندازه بهترین نماز او می دهیم. ملائک، بهترین عمل است.

بدترین، گناه جبران نکردن گناه است

یکی از موارد افعال تفضیل، همین جا است که اگر گناه کاران جبران نکنند، بدی های آنان را برمی گردانیم و ایشان را به پست ترین درجه بازمی گردانیم که دیگر جایی برای پستی بیش تر ندارد. اگر بتوان با چشم دل، معنای عینی اَسْفَلِ السَّافِلِینَ را دید، همان لحظه، قلب انسان از ترس می ایستد. خود انسان، به دشمن راه می دهد که این قدر او را به هم بریزد تا از پست ها هم پست تر شود. نمونه این شیطان را خداوند در سوره مبارکه فرقان، ضمن یک داستان بیان کرده است که متأسفانه این نوع شیطان در کشور ما نیز در همه شؤون هست.

داستان این است که یکی از نام های کتاب خدا «ذکر است» :

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» (۱)

یعنی این کتاب، حقایق شهودی را به شما یادآور می شود، یاد خدا، قیامت، صراط و پرونده اعمال گذشته و آینده. انسانی که از قرآن بریده شود، فراموش کار و غافل می شود و یک ذره ای در این فضا نمی تواند به سوی خدا برود.

شخص جسور و اهانت به پیامبر اکرم

ص: ۲۵۰

۱-۱) - حجر (۱۵) : ۹؛ «همانا ما قرآن را نازل کردیم ، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم.»

یک نفر پول داری می خواست سفره ای بیندازد. پیش خود فکر کرد که سران قوم و خویشان خود را هم دعوت کنم. یکی از این سران، پیامبر صلی الله علیه و آله بود. گفت: دلم می خواهد برای ناهار تشریف بیاورید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این خانه بت پرست است. من از غذای او نمی خورم، ولی چون دعوت کردی، می آیم. او گفت: میهمان به خانه من بیاید، ولی چیزی نخورد؟ این برای من کشنده است. سپس گفت: من چه کار کنم تا شما بیاید و از این سفره، غذا بخورید؟ حضرت گفت: مسلمان شو و شهادت به توحید و رسالت من بده و بگو که از همه معبودهای باطل و فرهنگ های منفی بریدم. حضرت آمدند، غذا خوردند و رفتند.

فردا ابی بن خلف به این شخص گفت: شنیده ام که میهمانی داشتید و این آقا را هم دعوت کرده ای و مسلمان هم شده ای. گفت: بله.

گفت: من و دوستانم قصد داریم رابطه خود را با تو قطع کنیم.

«الَّذِي يُؤَسُّوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (۱)

ای بیچاره! همه را رها کردی و رفتی؟ در همین جا است که خداوند می فرماید:

سختی و تنهایی را تحمل کن! چند روز دیگر، اسلام جهان گیر می شود به این چند موج ظاهری فریب نخور. این، نقطه خطرناکی است که انسان در این نقطه تصمیم بگیرد. همه این جهنمی ها از همین نقطه جهنمی می شوند.

گفت: نه، من با شما هستم. ابی بن خلف گفت: پس کار دیروز خود را جبران کن و به مسجد الحرام برو و سجده پیامبر که تمام شد، به صورت او آب دهان بینداز. (۲)

ص: ۲۵۱

۱- ۱) - ناس (۱۱۴): ۵؛ «آنکه همواره در سینه های مردم وسوسه می کند.»

۲- ۲) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۳۶/۱؛ بحار الأنوار: ۶۹/۱۸، باب ۸، حدیث ۲۴؛ «ابن عباس و الضحاک فی قوله و یوم یعض الظالم نزلت فی عقبه بن ابی معیط و ابی بن خلف و کانا توأمین فی الخله فقدم عقبه من سیره و أولم جماعه الأشراف و فیهم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال النبئ صلی الله علیه و آله لا آکل طعامک حتی تقول لعلی الله و انی رسول الله فشهد الشهادتین فأکل من طعامه فلما قدم ابی بن خلف عدله و قال صبات فحکى قصته فقال انی لأرضى عنک أو تکذبه فجاء إلى النبئ صلی الله علیه و آله و فصل فی وجهه صلی الله علیه و آله فأنشقت التفلہ شققتان [شققتین] و عادتا إلى وجهه فأحرقتا وجهه و أترتا و وعدة النبئ صلی الله علیه و آله حیاته ما دام فی مکة فإذا خرج قتل بسيفه فقتل عقبه یوم بدر و قتل النبئ صلی الله علیه و آله بیده أبیاً.»

شیطان یعنی کسی که انسان را از خیر و کرامت و ارزش داران قیچی می کند ، اما کار دوست، وصل کردن است : تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی (۱)

هیچ پیامبری برای فصل کردن نیامده است ، اما شیطان همه را از تو می بُرد.

نثر و نظم ماجرای موسی و کافر

مرحوم نراقی، در کتاب «خزائن» و «طاقدیس»، این مطلب را به صورت نثر و نظم بیان کرده است : دید موسی کافری اندر رهی

ص: ۲۵۲

شد روان تا طور با حق راز گفت

گفت حق: کو آن پیام بنده ام؟

این طرف، هر چه هست، ادب است و آن طرف، بی ادبی. پس بگو: گفتت خدای دلخراش

این پیرمرد هم مثل کودک شش ماهه است. چون که موسی باز گشت از کوه طور

ص: ۲۵۳

موسیٰ او را یک سخن تعلیم کرد این بگفت و جان به حق تسلیم کرد (۱)

والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ

ص: ۲۵۴

۱-۱ - ملا احمد نراقی.

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

غیر از آیاتی که در قرآن مجید و کتاب های آسمانی نازل شده است، سخنان مهمی را خداوند به وسیله پیامبران بزرگ خود، به بندگانش ابلاغ کرده است. این مجموعه سخنان، بسیار مهم، باارزش و پیچیده به رحمت، کرامت و لطف است؛ از جمله، خداوند می فرماید :

شش برنامه از سوی من برای شما قرار داده شده است و شش برنامه را شما باید ارائه کنید تا همزمان با برنامه های شما، برنامه های من از افق حیات شما طلوع کند. (۱) اول این است که: مغفرتم را برای شما قرار دادم، اما طلوع این مغفرت، به زلف توبه شما گره خورده است. اگر توبه از سوی شما تحقق یابد، این توبه، افق طلوع آمرزش من است. در آیات قرآن و روایات، توضیح داده شده است که توبه به معنای خروج از گناه و بازگشت به خواسته های خداوند است. توبه بی نماز، برگشت به

ص: ۲۵۵

۱- ۱) - تحریر المواعظ العددیه: ۴۲۹؛ «قال الله تعالى: يا عبادي سته مني و سته منكم: المغفره مني و التوبه منكم، و الجنه مني و الطاعه منكم، و الرزق مني و الشكر منكم، و القضاء مني و الرضاء منكم، و البلاء مني و الصبر منكم، و الاجابه مني و الدعاء منكم.»

نماز است. توبه دروغ و غیبت و تهمت، ترک این ها است. وقتی این عمل از بنده صادر شود، به یقین غفران الهی از حضرتش طلوع و ظهور خواهد کرد. به همه گناه کاران هم اعلام شده است که ناامیدی از رحمت او کفر است. (۱) گناه است که انسان گمان کند که با این گناهان سنگین، خدا او را نمی آمرزد. از گناهان کبیره، ربا، قتل نفس، زنا و عاق والدین هستند، ولی قرآن می فرماید: همه این ها حل شدنی اند و آمرزیده می شوند. آن چه بر آن اصرار شده است، این است که گناه کار، به گناه برنگردد و آن را تکرار نکند، این یک حقیقت است: طفیل هستی عشق اند آدمی و پری ارادت بنما تا سعادت بیبری (۲)

کدام درخواست کننده، به من مراجعه کرده است و من او را رد کرده ام؟ کدام گناه کار توبه کرده است و من او را نیامرزیده ام؟

برخورد عیسی بن مریم علیه السلام با گناهکار حرفه ای

عیسی بن مریم علیه السلام جایی می رفت. گناه کاری حرفه ای با دیدن او و یاران او، بیدار شد و گفت: می شود من را هم را عوض کنم و به گروه شما پیوندم؟ او در باطن، اطمینان یافته بود که می تواند این کار را بکند. با یکی دو قدم فاصله، دنبال این جمعیت حرکت کرد.

یکی از یاران مسیح برگشت، او را شناخت. با حالتی رنج آور به مسیح گفت: آیا درست است که این پلید بد طینت، دنبال ما راه بیفتد و از ما شود؟ خطاب به مسیح رسید که به او بگو: صدایت را بلند کردی و با کبر مطالبی را گفتی که دل این گناه کار

ص: ۲۵۸

۱-۱ - خداوند در قرآن می فرماید: یوسف (۱۲): ۸۷؛ «لَا تَيْتَأَسُّوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْتَأَسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»

۲-۲ - حافظ شیرازی.

شکست. همه اعمال عمرت را بر باد دادی. از امروز، عمل از سر بگیر و به این گناه کار هم بگو که بیا و از ما باش و گناهان تو آمرزیده شد. (۱) اگر به مردم بدهکاریم، می توانیم به خداوند راست بگوییم که آن چه از مردم نزد من است، برمی گردانم. او نیز این گونه است که یا از همین الان می آمرزد. ممکن است اجرای توبه من یک ماه طول بکشد، ولی آمرزش خداوند طولی نمی کشد.

همان وقت که پشیمان می شود و توبه می کند، می آمرزد؛ کسی را که بیست سال است نماز نخوانده است، هنوز یک رکعت قضا نکرده است، می آمرزد. دیگری را چون نیت کرده است و پسر بزرگی هم ندارد که برایش نماز بخواند یا پول ندارد که وصیت کند برای او نماز بخوانند، آمرزیده است.

آیات آمرزش عجیب است. عشق به بخشیدن گناهکار، در این آیات موج می زند.

برگردان طرح نظامی فتح مکه توسط علی علیه السلام

در یک جمعیت چند نفره از مؤمنان درجه اول، به پیامبر گرامی اسلام طرحی نظامی داده شد و باید این طرح پنهان می ماند تا پیامبر غافلگیرانه مکه را بگیرند.

یکی از ایشان پنهانی به یکی از دوستان بت پرست خود نامه ای نوشت که ما در حال آمدن هستیم. اگر این سرّ فاش می شد، به یقین مکه فتح نمی شد. جبرئیل نازل شد و گفت: نامه را به زنی داده است و الان به سوی مکه در حرکت است. حضرت به ابوبکر فرمود: برو نامه را از آن زن بگیر. ابوبکر آمد و به او رسید. زن التماس کرد.

ابوبکر دلش سوخت و برگشت. حضرت به عمر فرمود: برو نامه را بگیر. زن گفت:

نامه نزد من نیست. عمر برگشت. حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علی جان!

ص: ۲۵۹

برو نامه را بگیر و بیاور. امام مؤدبانه فرمود: نامه را بده! زن گفت: نامه نزد من نیست.

امام فرمود: خدا و پیامبر دروغ نمی گویند. شمشیرش را کشید و فرمود: تو را می کشم و نامه را پیدا می کنم. زن نامه را داد.

دل پیامبر به درد آمده است که چرا می خواستند سر مملکت را فاش کنند. چرا می خواستند اسرار حکومت را به بیگانه بدهند. فرمود: ای صاحب نامه! از جایت برخیز! آبروی تو باید برود. بلند شو تا همه ببینند که من تو را می شناسم. او نیز در میان جمعیت، سرش را به زیر انداخته بود و بدون این که حرفی بزند، گفت: خدایا! من مخالف تو و پیامبرت نیستم، پس نگذار آبروی من برود. پیامبر دوباره با ناراحتی فرمود: برخیز و گرنه اسم تو را می برم. گناهکار دوباره گفت: خدایا! زودتر برای من کاری بکن، الان اسم مرا می برد. پیامبر بار سوم نیز سخن خود را تکرار کرد، اما جبرئیل نازل شد و گفت: خدا او را بخشید، رهایش کن. (۱)

ص: ۲۶۰

۱-۱) - الإرشاد، شیخ مفید: ۵۷/۱ - ۵۹؛ «أن النبي صلى الله عليه وآله لما أراد فتح مكة سأل الله جل اسمه أن يعمي أخباره على قريش ليدخلها بغته و كان عليه السلام قد بنى الأمر في مسيره إليها على الاستسرار بذلك فكتب حاطب بن أبي بلتعنه إلى أهل مكة يخبرهم بعزيمه رسول الله صلى الله عليه وآله على فتحها و أعطى الكتاب امرأه سودة كانت وردت المدينة تستمخح بها الناس و تستبرهم و جعل لها جعلاً على أن توصله إلى قوم سماهم لها من أهل مكة و أمرها أن تأخذ على غير الطريق فنزل الوحي على رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك فاستدعى أمير المؤمنين عليه السلام و قال له إن بعض أصحابي قد كتب إلى أهل مكة يخبرهم بخبرنا و قد كنت سألت الله أن يعمي أخبارنا عليهم و الكتاب مع امرأه سودة قد أخذت على غير الطريق فخذ سيفك و ألحقها و انتزع الكتاب منها و خلها و صر به إلى... فقال له أمير المؤمنين عليه السلام يخبرني رسول الله صلى الله عليه وآله أن معها كتاباً و يأمرني بأخذه منها و تقول أنت أنه لا كتاب معها ثم اخترط السيف و تقدم إليها فقال أما و الله لئن لم تخرجي الكتاب لأكشفنك ثم لأضربن عنقك فقالت له إذا كان لا بد من ذلك فأعرض يا ابن أبي طالب بوجهك عني فأعرض عليه السلام بوجهه عنها فكشفت قناعها و أخرجت الكتاب من عقيصتها فأخذه أمير المؤمنين عليه السلام و صار به إلى رسول الله ص فأمر أن ينادى بالصلاه جامعه فنودي في الناس فاجتمعوا إلى المسجد حتى امتلأ بهم ثم صعد رسول الله صلى الله عليه وآله المنبر و أخذ الكتاب بيده و قال أيها الناس إنني كنت سألت الله عز و جل أن يخفي أخبارنا عن قريش و إن رجلاً منكم كتب إلى أهل مكة يخبرهم بخبرنا فليقم صاحب الكتاب و إلا فضحه الوحي فلم يقم أحد فأعاد رسول الله صلى الله عليه وآله مقالته ثانية و قال ليقم صاحب الكتاب و إلا فضحه الوحي فقام حاطب بن أبي بلتعنه و هو يردد كالسعفه في يوم ريح العاصف فقال يا رسول الله أنا صاحب الكتاب و ما أحدثت نفاقاً بعد إسلامي و لا شكاً بعد يقيني فقال له النبي صلى الله عليه وآله فما الذي حملك على أن كتبت هذا الكتاب قال يا رسول الله إن لي أهلاً بمكة و ليس لي بها عشيره فأشفقت أن يكون الدائر لهم علينا فيكون كتابي هذا كفا لهم عن أهلي و يدا لي عندهم و لم أفعل ذلك لشك في الدين فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله مرني بقتله فإنه قد نافق فقال النبي صلى الله عليه وآله و آله إنه من أهل بدر و لعل الله تعالى اطع عليهم فغفر لهم أخرجوه من المسجد قال فجعل الناس يدفعون في ظهره حتى أخرجوه و هو يلتفت إلى النبي صلى الله عليه وآله ليرق عليه فأمر النبي صلى الله عليه وآله برده و قال له قد عفوت عنك و عن جرمك فاستغفر ربك و لا تعد بمثل ما جنيت.»

بهشت از خدا، طاعت از بنده

تو جدی توبه کن، همان جا تو را می بخشد. خدا را که نمی توانی فریب دهی :

«الْجَنَّةُ مِنِّي»

همه هشت بهشت ساخت او است. اکنون هم بهشت موجود است ، ولی زلف بهشت او، به خدمت و عبادت تو گره خورده است. بی عبادت و طاعت و خدمت، راهی به بهشت او نخواهی داشت.

نماز پیامبر بر جنازه گنهکار نیکوکار

جنازه ای را در مسجد گذاشتند. خانواده او گفتند: آیا می آید بر بدن او نماز بخوانید؟ آنها اظهار بی میلی کردند. جبرئیل آمد و گفت : یا رسول الله! خدا می گوید

ص: ۲۶۱

نماز او را بخوان. می دانیم از او دل گیر هستی؛ اما دیشب که باران بارید و یک خانواده گرفتار شدند، او که زنده بود، رفت و مشکل ایشان را حل کرد. (۱) تو بیا و در نماز بگو: «اغفر لهذا المیت» تا او را ببخشم. من نکردم امر تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم (۲).

من خاک را به انسان زنده تبدیل کردم تا به او جودی کرده باشم. ایشان مرا رها می کنند؛ ولی من که ایشان را رها نمی کنم و به آنان بی محبتی نمی کنم. وقتی می خواهم او را بیامرزم، حال گریه در او به وجود می آورم. چون خدا خواهد که ما را یاری کند میل ما را جانب زاری کند (۳).

نعمت از خدا، پاسخ از بنده

سوم، ای بندگان من! روزی شما از من، و شکر از شما. این جا غیر از آمرزش و توبه است. این جا غیر از دو مورد قبلی است. نان تو را قطع نمی کنم. من نان تو را نمی برم.

موسی علیه السلام یک بار به من گفت: مرگ فرعون را برسان! گفتم چگونه؟ گفت: آب و نان او را قطع کن! این قدر تشنه و گرسنه شود تا بمیرد. به او گفتم: او می تواند از بندگی من دست بردارد، اما من از خدایی خود دست بر نمی دارم. من آب و نان او را می دهم، او هر کاری می خواهد، بکند. (۴)

ص: ۲۶۲

۱-۱ - تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار: ۷۲۰/۱.

۲-۲ - مولوی.

۳-۳ - مولوی.

۴-۴ - راجع هلاکت فرعون در روایات این طور آمده: الخصال: ۵۳۹/۲، حدیث ۱۱؛ «عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام قال أملی الله عز و جل لفرعون ما بین الکلمتین قوله أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى و قوله مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي أربعین سنه ثم أخذہ الله نکال الآخره و الأولى و کان بین أن قال الله عز و جل لموسی و هارون علیه السلام قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا و بین أن عرفه الله تعالی الإجابہ أربعین سنه ثم قال قال جبرئیل علیه السلام نزلت ربی فی فرعون منزله شدیدة فقلت یا رب تدعه و قد قال أنا ربکم الأعلى فقال إنما یقول مثل هذا عبد مثلك.»

احکام از من، نماز واجب، خمس واجب، اطاعت از اولیای الهی واجب، رضا و خشنودی از احکام من از شما. نگویید چرا نماز را بر ما واجب کردی. تو وضو می گیری و نماز می خوانی تا می گویی :

« اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ »

می گویم: صراط مستقیم من علی است. تو را با او پیوند می دهم. امتحان از من، استقامت در امتحان از تو. دعا از تو، جواب دعا از من. (۱) والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۲۶۳

(۱-۱) - الکافی: ۲۸۸/۸، حدیث ۴۳۴؛ «عَنِ الْفَضْلِ قَالَ دَخَلْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَهُوَ مُتَّكِيٌّ عَلَيَّ فَنَظَرَ إِلَيَّ النَّاسَ وَنَحْنُ عَلَيَّ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ فَقَالَ يَا فَضْلُ يَا فَضْلُ هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَعْرِفُونَ حَقًّا وَلَا يَدِينُونَ دِينًا يَا فَضْلُ انْظُرْ إِلَيْهِمْ مُكِبِّينَ عَلَيَّ وَجُوهِهِمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ مَسِيءٍ خُورَ بِهِمْ مُكِبِّينَ عَلَيَّ وَجُوهِهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ أَمْ مَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَيَّ وَجْهَهُ أَهْدَى أَمْ مَنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ يَعْنِي وَاللَّهِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأَوْصِيَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وَجُوهَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا فَضْلُ لَمْ يَتَسَمَّ بِهَذَا الْإِسْمِ غَيْرُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا الْمُفْتَرِ كَذَّابٌ إِلَى يَوْمِ الْبَاسِ هَذَا.» شواهد التنزيل: ۳۴۶/۱؛ «محمد، عن أبيه علي عن أبيه عبد الله بن عباس في تفسير قول الله تعالى وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ يَعْنِي بِهِ الْجَنَّةَ، وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ يَعْنِي بَوْلَايَهُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

حضرت یوسف زندگی اش با دوستان و یاران حقیقی، گره خورد و از این دوستان و یاران، که عالی ترین منابع سود و برکت بودند، بهره کامل را برد. از راه این دوستان، ساختمان انسانی برای او ساخته شد که کامل و جامع بود و بنابر فرموده قرآن، همه خیر دنیا و آخرت، برای او طلوع کرد. او ثابت کرد که ظرفیت انسان این چنین گسترده است.

این دوستان واقعی، عبارت از انبیای خدا به ویژه، پدر و جد و پدر جد او و نیز منبع درونی عقل او بودند. معلوم است که وقتی انسان سر این سفره قرار بگیرد و این گونه تغذیه شود، یوسف می شود. بنا نیست که در عالم، فقط یک یوسف به وجود آید. از نظر ظاهری و چهره، همه انسان ها تک نسخه و منحصر به فرد هستند.

سر انگشتان دو انسان، با هم مساوی نیستند، ولی از نظر شخصیت انسانی می توانند در عرض هم قرار گیرند و از نظر معنوی می توانند یوسف شوند. و اگر یوسف نشوند، چه بسا گرگ یوسف شوند.

اقسام مردم

قرآن مجید، مردم را به دو دسته تقسیم کرده است: مجرم و مسلم - و به معنای

وسیع آن - مؤمن و فاسق، جاهل و عالم و این مطلب را در ضمن آیاتی به صورت پرسش مطرح کرده است :

« أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا » (۱). (۲) « هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ » (۳). (۴)

ص: ۲۶۸

(۱-۱) - سجده (۳۲) : ۱۸؛ «با این حال آیا کسانی که مؤمن اند مانند کسانی هستند که فاسق اند؟»
(۲-۲) - بحار الأنوار: ۳۳۷/۳۵، باب ۱۳، حدیث ۲؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَشْتَرُونَ قَالَ وَ ذَلِكَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ تَشَاجَرَا فَقَالَ الْفَاسِقُ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ أَنَا وَاللَّهِ أَبْسَطُ مِنْكَ لِسَانًا وَ أَحَدٌ مِنْكَ سِنَانًا وَ أَثْمَلُ مِنْكَ حَشْوًا فِي الْكُتَيْبَةِ فَقَالَ عَلِيُّ اشْرِكْتُ فَإِنَّمَا أَنْتَ فَاسِقٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَشْتَرُونَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمْ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ.» تفسیر فرات الکوفی: ۳۲۷، حدیث ۴۴۶؛ «عن ابن عباس [رضی الله عنه] فی قوله [تعالی] أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا [یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام] كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا [یعنی الولید بن عقبه بن ابی معیط] لعنه الله لا يَشْتَرُونَ عند الله [و] [فی] قوله [تعالی] أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا [بِما كَانُوا يَعْمَلُونَ] نزلت فی علی [بن ابی طالب علیه السلام] وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ نزلت فی الولید بن عقبه.»

(۳-۳) - زمر (۳۹) : ۹؛ «آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از معرفت و دانش اند، یکسانند؟»
(۴-۴) - الکافی: ۲۱۲/۱، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّمَا نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ عِدُونَا وَ شَرِيعَتَنَا أُولُو الْأَلْبَابِ.» الکافی: ۲۶/۱، حدیث ۲۹؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا مُفَضَّلُ لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ وَ لَا يَعْقِلُ مَنْ لَا يَعْلَمُ وَ سَوْفَ يُنْجَبُ مَنْ يَفْهَمُ وَ يَظْفَرُ مَنْ يَحْلُمُ وَ الْعِلْمُ جَنَّةٌ وَ الصَّدَقُ عِزٌّ وَ الْجَهْلُ ذُلٌّ وَ الْفَهْمُ مَجِيدٌ وَ الْحِرُّودُ نُجْحٌ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ مَجْلَبَةٌ لِلْمَوَدَّةِ وَ الْعَالِمُ بَرَمَانِيهِ لَاتَهْجُمُ عَلَيْهِمُ اللَّوَابِسُ وَ الْحَزْمُ مَسَاءَةُ الظَّنِّ وَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ الْحِكْمَةِ نِعْمَةُ الْعَالِمِ وَ الْجَاهِلُ شَقِيٌّ بَيْنَهُمَا وَ اللَّهُ وَلِيُّ مَنْ عَرَفَهُ وَ عَدُوٌّ مَنْ تَكَلَّفَهُ وَ الْعَاقِلُ غَفُورٌ وَ الْجَاهِلُ خُتُورٌ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تُكْرِمَ فِلْنٌ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تَهَانَ فَاحْشُنْ وَ مَنْ كَرَّمَ أَضِيلُهُ لَانَ قَلْبُهُ وَ مَنْ حَسَنَ عُنْصِيرُهُ غَلِظَ كِبِيدُهُ وَ مَنْ قَوَّطَ تَوَرَّطَ وَ مَنْ خَافَ الْعِاقِبَةَ تَبَتَّ عَنِ التَّوَعُّلِ فِيمَا لَا يَعْلَمُ وَ مَنْ هَجَمَ عَلَى أَمْرٍ بَغَيْرِ عِلْمٍ حِدَعَ أَنْفَ نَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ يَعْلَمْ لَمْ يَفْهَمْ وَ مَنْ لَمْ يَسْلَمْ لَمْ يُكْرِمَ وَ مَنْ لَمْ يُكْرِمَ يُهْضَمُ وَ مَنْ يُهْضَمُ كَمَا أَنَّ أَلْوَمَ وَ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ آخَرَ أَنْ يَنْدَم.»

« أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ » (١). (٢)

« وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ » (٣). (٤)

ص: ٢٦٩

١- ١) - قلم (٦٨) : ٣٥؛ «آيا ما تسليم شدگان [به فرمان ها و احكام خود] راى چون مجرمان قرار مى دهيم؟»
٢- ٢) - الكافى: ١١/٨، حديث ١؛ «عن أبى عبد الله عليه السلام قال خرجت هذه الرسالة من أبى عبد الله عليه السلام إلى أصحابه ... و اعلموا أن الإسلام هو التسليم و التسليم هو الإسلام فمن سلم فقد أسلم و من لم يسلم فلا إسلام له و من سره أن يبلغ إلى نفسه فى الإحسان فليطع الله فإنه من أطاع الله فقد أبلغ إلى نفسه فى الإحسان و إياكم و معاصى الله أن تركبوها فإنه من انتهك معاصى الله فركبها فقد أبلغ فى الإساءة إلى نفسه و ليس بين الإحسان و الإساءة منزله فلأهل الإحسان عند ربهم الجنة و لأهل الإساءة عند ربهم النار فاعملوا بطاعة الله و اجتنبوا معاصيه و اعلموا أنه ليس يغنى عنكم من الله أحد من خلقه شيئا لا ملك مقرب و لا نبي مرسل و لا من دون ذلك فمن سره أن تنفعه شفاعه الشافعين عند الله فليطلب إلى الله أن يرضى عنه و اعلموا أن أحدا من خلق الله لم يصب رضا الله إلا بطاعته و طاعة رسوله و طاعة و لا ه أمره من آل محمد صلى الله عليه و آله و معصيتهم من معصيه الله و لم ينكر لهم فضلا عظم أو صغر و اعلموا أن المنكرين هم المكذوبون و أن المكذبين هم المنافقون و أن الله عز و جل قال للمنافقين و قوله الحق إن المنافقين فى الدرك الأسفل من النار و لن تجد لهم نصيرا...».

٣- ٣) - واقعه (٥٦) : ٢٧؛ «و سعادتمندان چه بلند مرتبه اند سعادتمندان!»

٤- ٤) - الكافى: ٨/٢، حديث ١؛ «عن أبى جعفر عليه السلام قال إن الله تبارك و تعالى حيث خلق الخلق خلق ماء عذبا و ماء مالحا أجاجا فامتزج الماء ان فأخذ طينا من أديم الأرض فعرکه عرکا شديدا فقال لأصحاب اليمين و هم كالذر يدبون إلى الجنة بسلام و قال لأصحاب الشمال إلى النار و لا أبالى ثم قال أ لست بربكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين ثم أخذ الميثاق على النبيين فقال أ لست بربكم و أن هذا محمد رسولى و أن هذا على أمير المؤمنين قالوا بلى فثبتت لهم النبوه و أخذ الميثاق على أولى العزم أننى ربكم و محمد رسولى و على أمير المؤمنين و أوصياؤه من بعده و لا ه أمرى و خزائن علمى و أن المهدي أنتصر به لدينى و أظهر به دولتى و أنتقم به من أعدائى و أعبد به طوعا و كرها قالوا أقررنا يا رب و شهدنا و لم يجحد آدم و لم يقر فثبتت العزيمه لهؤلاء الخماسه فى المهدي و لم يكن لآدم عزم على الإقرار به و هو قوله عز و جل و لقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى و لم نجد له عزما قال إنما هو فترك ثم أمر نارا فأججت فقال لأصحاب الشمال ادخلوها فهابوها و قال لأصحاب اليمين ادخلوها فدخلوها فكانت عليهم بردا و سلاما فقال أصحاب الشمال يا رب أقلنا فقال قد أقلتكم اذهبوا فادخلوا فهابوها فثم ثبتت الطاعة و الولايه و المعصيه.»

اگر بگویید: گروه سومی هم در این سوره نام برده شده اند :

« وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ » (۱)

پاسخ آن، این است که ایشان تکامل یافتگان همین اصحاب یمین هستند. هر دو در مدار یک حقیقت قرار دارند. «سابقون» انبیا و ائمه هستند و «اصحاب الیمین» پیروان ایشانند. با ارتباط با ایشان می توان اصحاب الیمین شد. سرمایه هایی که به ایشان داده شده است، برای انتقال به دیگران است. از خود ایشان چیزی کم نمی شود:

« يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ » (۲)

ای حبیب من! سرمایه ات را به دیگران انتقال بده. انبیا آمده اند برای انتقال

ص: ۲۷۰

-
- ۱-۱ - واقعه (۵۶) : ۱۰؛ «و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش] اند.»
- ۲-۲ - مائده (۵) : ۶۷؛ «ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن.»

فیوضات ربانی خود، کارِ خداوند برای انتقال فیض، همیشگی است :

«یا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِّیَّةِ»

ای که فضل تو بر مخلوقات دائمی است.

تفسیری لطیف از دوازده ستاره اگر زلف کسی با خدا و انبیا و ائمه، گره بخورد، این توان در او هست که فیوضات ایشان را بگیرد. ایشان و ذات انسان از بهره گرفتن، بخلی ندارند، مگر این که انسان به خود بخل بورزد و این فیوضات را از آنان نگیرد.

در این جا اهل خدا گفتاری دارند که من آن را در تفسیری نوشته شده در قرن یازدهم دیدم و برای من بسیار اهمیت داشت. ایشان فرموده بودند : شما دارای ده عضو هستید و یک قلب دارید و یک عقل. این دوازده عضو، دوازده برادر یوسف خانواده وجود شما هستند. عقل، یوسف است ، چون مکانت او از همه بالاتر است و اعتبار او از همه بیش تر و مقرب تر به خداوند است. عقل شعاعی از خداوند است. قلب هم بنیامین است. ده عضو دیگر هم، دیگر برادران هستند. روح، یعقوب است و نفس، راحیل است:

«إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (۱)

نتیجه پیوند عقل با انبیا

اگر این عقل، به انبیای خدا پیوند بخورد، چون آن گونه که موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۷۱

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۴؛ «[یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت : پدرم ! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!»

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَحُجَّةَ بَاطِنَةٍ...» (۱) خداوند دو حجت برای مردم قرار داده است، حجت ظاهری و حجت باطنی، اگر حجت ظاهری که انبیا هستند و حجت باطنی که عقل انسان است با یکدیگر پیوند بخورند انسان همانند یوسف رشد می کند و در این مملکت، این یوسف، بر تخت عزیزی مصر وجود می نشیند. یعقوب، راحیل و یازده برادر، با همه وجود، به سوی او حرکت و تعظیم می کنند و از انحراف های قبلی خود، در برابر این یوسف، عذرخواهی می کنند:

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ» (۲)

به یوسف درون می گویند: به ما صدقه بده. صدقه عقل هم ایمان و معرفت و انگیزه مثبت دادن به قلب است. قلب هم این ها را به صورت اعمال حسنه، به این یازده برادر می رساند و همه از سر سفره یوسف تغذیه می کنند.

اسیر شهوت

اما اگر از این منابع بریده شوند، میدان دار این زندگی شهوت می شود. یوسف وجود را به چاه می اندازند. حال آیا این یوسف های به چاه افتاده، به کاروان توبه ماه رمضان، محرم یا ایام فاطمیه و دوستان خوبی برمی خورند؟ همه یوسف ها به کاروان خوب بر نمی خورند. ممکن است کاروانی بیاید و رد شود و این چاه، آن قدر عمیق باشد که طناب این کاروان ها به عمق آن نرسد. آیا ریسمانی قوی تر و

ص: ۲۷۲

۱-۱) - الکافی: ۱۶/۱، حدیث ۱۲؛ «عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ... يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَحُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِي لَا يَشْغُلُ الْحَلَالَ شُكْرَهُ وَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ ...»

۲-۲) - یوسف (۱۲): ۸۸؛ «عزیزا! از سختی [قحطی و خشکسالی] به ما و خانواده ما گزند و آسیب رسیده.»

مطمئن تر و طولانی تر از قرآن، که از الله تا کره زمین کشیده شده است، وجود دارد؟ آن چاه چه قدر عمیق است که این طناب به ته آن نمی رسد؟ خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: این قدر خود را به زحمت نیانداز:

« ذَرَّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ » (۱)

چه چاهی است که می فرماید:

« أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ » (۲)

این چاه شهوت، چه قدر عمق دارد که «جبل الله» به آن نمی رسد، ائمه از صراط عبور می کنند، ولی دست پر قدرت آنان به عمق آن چاه نمی رسد. شعله جهنم به اندازه ای است که می فرماید:

« فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ » (۳)

همین دهانه و چاه نفس و شهوت است که یوسف وجود انسان را که عقل است، در چاه شهوت می اندازند تا در محاق الی الابد برود. حال یا گرگ یوسف باطن و یا گرگ یوسف ظاهر می شود. چه قدر گرگ در این دنیا یوسف دریدند. آنان که در کربلا، این انسان ها را قطعه قطعه کردند، انسان بودند؟ در گفتار قمر بنی هاشم هست که ایشان را در چه مرتبه ای آورده است.

در روز عاشورا در آن رویارویی بین حق و باطل، قمر بنی هاشم خطاب به نفس خود فرمودند:

ص: ۲۷۳

۱- ۱) - انعام (۶): ۹۱؛ «آنان را رها کن تا در باطل گویی و خرافاتشان بازی کنند.»

۲- ۲) - ابراهیم (۱۴): ۳؛ «اینان در گمراهی دوری هستند.»

۳- ۳) - مدثر (۷۴): ۴۸؛ «پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد.»

«يَا نَفْسُ لَا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ» (۱) ای نفس از کافران هراس به خود راه مده.

بعضی از صفات ، انسان را به گرگ تبدیل می کند ، رباخوار یک گرگ است.

رشوه خوار بی رحم، یک گرگ است. انسان بی رحم، گرگ است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ» (۲) صورت انسانی دارد ولی باطنش حیوانی است. خدا هم به صراحت در قرآن می فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۳)

ص: ۲۷۴

۱-۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۰۸/۴؛ «و كان العباس السقاء قمر بنی هاشم صاحب لواء الحسين و هو أكبر الإخوان مضى بطلب الماء فحملوا عليه و حمل هو عليهم و جعل يقول لا أُرهب الموت إذ الموت رقی حتى أوارى فى المصاليت لقی نفسى لنفس المصطفى الطهر و قا إني أنا العباس أغدو بالسقا و لا أخاف الشر يوم الملتقى ففرقهم فكمن له زيد بن ورقاء الجهنى من وراء نخله و عاونه حكيم بن طفيل السنبسى فضربه على يمينه فأخذ السيف بشماله و حمل عليهم و هو يرتجز و الله إن قطعتم يمينى إني أحامى أبدا عن دینى و عن إمام صادق اليقين نجل النبی الطاهر الأئمين فقاتل حتى ضعف فكمن له الحكيم بن الطفيل الطائى من وراء نخله فضربه على شماله فقال يا نفس لا تخشى من الكفار و أبشرى برحمه الجبار مع النبی السيد المختار قد قطعوا ببيغهم يسارى فأصلهم يا رب حر النار فقتله الملعون بعمود من حديد.»

۲-۲) - نهج البلاغه: خطبه ۸۶؛ «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَيَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَابَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ.»

۳-۳) - اعراف (۷) : ۱۷۹؛ «آنان مانند حیوان و بلکه پست تر از حیوان اند.»

در کتاب «بحار الأنوار» دیدم که موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: این ده برادر، به یعقوب گفتند:

« أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَزْنَعُ وَ يَلْعَبُ » (۱)

پدر! این کودک را با ما بفرست تا در مراتع بازی کند. یعقوب به ده برادر گفت:

دلم می ترسد که گرگ او را بخورد. یعقوب می دانست که گرگ یوسف را نمی خورد.

از کجا می دانست؟ از خوابی که یوسف دیده بود. وقتی یوسف خواب خود را برای پدر گفت، یعقوب گفت:

« وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ » (۲)

در آینده، خداوند تو را از میان انسان ها به عنوان فرد شایسته انتخاب می کند. او می دانست که گرگ او را نمی خورد. پس چرا فرمود:

« وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ » (۳)

پیامبران که معصومند. موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: او کنایه ای سرّی به بچه هایش گوشزد کرد و در دلش این ده تا برادر را برای یوسف، گرگ می دید: (۴)

ص: ۲۷۵

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۱۲؛ «فردا او را با ما روانه کن تا [در دشت و صحرا] بگردد و بازی کند، قطعاً ما حافظ و نگهبان او خواهیم بود.»

۲-۲ - یوسف (۱۲): ۶؛ «و این چنین پروردگارت تو را برمی گزیند.»

۳-۳ - یوسف (۱۲): ۱۳؛ «ومی ترسم شما از او غفلت کنید و گرگ، او را بخورد.»

۴-۴ - بحار الأنوار: ۲۱۷/۱۲، باب ۹، ذیل حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ مِنْ خَبَرِ يُوسُفَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ أَحَدَ عَشَرَ أَخًا وَ كَانَ لَهُ مِنْ أُمِّهِ أَخٌ وَاحِدٌ يُسَمَّى بَنِيَامِينَ وَ كَانَ يَعْقُوبُ إِسْرَائِيلَ اللَّهُ وَ مَعْنَى إِسْرَائِيلَ اللَّهُ أَيْ خَالِصَ اللَّهِ ابْنِ إِسْحَاقَ نَبِيِّ اللَّهِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ فَرَأَى يُوسُفُ هَذِهِ الرُّؤْيَا وَ لَهُ تِسْعَ سَنِينَ فَقَصَّهَا عَلَى أَبِيهِ فَقَالَ يَعْقُوبُ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصِصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ قَوْلُهُ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا أَيْ يَحْتَالُوا عَلَيْكَ فَقَالَ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبِيكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ... فَأَجْرَى اللَّهُ عَلَى لِسَانِ يَعْقُوبَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ فَقَالُوا كَمَا حَكَى اللَّهُ لِنِ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَ نَحْنُ عَصِيْبَةٌ إِنَّا إِذَا لَخَسِرُونَ الْعُصْبَةَ عَشْرَةَ إِلَى ثَلَاثَةِ عَشَرَ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ أَيْ تُخْبِرُهُمْ بِمَا هُمُوا بِهِ.»

رباخوار گرگ است. کسی که به ناموس مردم رحم نمی کند، گرگ است. کسی که در مسیر حل شدن مشکلات، چوب لای چرخ دیگران می گذارد، گرگ است. کسی که لوازم آرایش تولید می کند به قیمت ارزان و زن روستایی آن را تا می خرد به لب و پوستش بزند برای این که برای همسرش جلوه ای کند، اما دچار بیماری می شود که درمان ندارد و از شکل و قیافه می افتد، این انسان اگر گرگ نیست، کیست؟ یک آمار بگیرید و ببینید چه اندازه گرگ داریم. رئیس همه گرگ های دنیا هم یک انسان است.

جهان در دست گرگ ها است.

یوسف چرا یوسف شد و زلیخا چرا زلیخا شد؟ زلیخا یک گرگ است. تو که شوهر داری، به چه علت، دنبال یک جوان پاک دامن را گرفته ای تا از او کام جویی کنی، که هم به او خیانت شود، هم به انسانیت و هم به شوهرت شود؟ چون او گرگ است. چرا یوسف را بی جرم، با این همه پاکی و نزاهت، نه سال به زندان انداختی؟ تو گرگی، اگر چه قیافه ات قیافه زن است، با باطن تاریک و آلوده چه جنایت بزرگی را مرتکب شدی :

ای دریده پوستین یوسفان کی تو برخیزی از این خواب گران (۱)

تو که می دانی یوسف پاک دامن است، چرا او را نه سال به زندان انداختی؟ چون گرگ هستی. هر یک از آیات، اگر دقیق بررسی شود، یک دریا معارف دارد و به گستردگی آفرینش، مطلب در آن است.

بدترین دوست زلیخا و دشمن لجوج او، شهوت بی قید است که یوسف وجود او را به چاهی انداخته است که دست یوسف هم برای نجات آن، به او نمی رسد:

«رَأَوْذُتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» (۲)

این جمله، از قرآن است. من فقط لذت بدن و شهوت را می خواهم. اگر زلف زندگی به این دشمنان گره بخورد، این بلاها بر سر انسانیت می آید.

اقسام دشمنان

انبیا دشمنان را رده بندی کرده اند. گروهی دشمنان انسی هستند. اینان قلم به دست دارند، هنرپیشه دارند، هنرآموز دارند، و قیافه پر جاذبه دارند. گروهی هم دشمنان شیطانی اند. قرآن می فرماید:

«وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» (۳)

نمی گذارند نسل، مثل یوسف شود. باید همه گرگ شوند. این خواست شیطان است و در پیروی شیطان، در قیامت جز حسرت نصیب انسان نخواهد شد.

ص: ۲۷۷

۱-۱ - مولوی.

۲-۲ - یوسف (۱۲)، آیه ۳۲؛ «ولی او در برابر خواست من به شدت خودداری کرد.»

۳-۳ - بقره (۲): ۲۰۵؛ «و زراعت و نسل را نابود کند.»

« وَ يَوْمَ يَعِضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ » (۱)

در قیامت، ده انگشت خود را با تیزی جلو دهانش می جود :

« يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا »

ای کاش راه پیامبر را انتخاب کرده بودم.

« يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا » (۲)

کاش دشمن را دوست نمی گرفتم. او رابطه من را با قرآن قطع کرد. این شیطان، مرا خوار کرد.

دشمن ترین دشمنان

(۳)

بنابر این، در انتخاب دوست هوشیار و مراقب باشید. خداوند در سوره تغابن می فرماید :

« إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ » (۴)

ص: ۲۷۸

۱-۱) - فرقان (۲۵) : ۲۷؛ «و روزی که ستمکار ، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به داندان] می گزد.»

۲-۲) - فرقان (۲۵) : ۲۸؛ «ای وای ، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی گرفتم.»

۳-۳) - الأمالی، شیخ صدوق: ۳۹۳، حدیث ۴؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَتَّعَاهِدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَىٰ وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ.» الأمالی، شیخ مفید: ۲۷۴، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَلَّا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا فَإِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ مَقَامٌ أَلْفَ سِنَةٍ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فِي يَوْمٍ كَانَ مَقْدَارُهُ أَلْفَ سِنَةٍ.» بحار الأنوار: ۶۸/۶۷، باب ۴۵؛ «و نَرَوِي أَنَّ الْهُيُومَ سَاعَاتُ الْكُفَّارَاتِ وَ سَأَلَنِي رَجُلٌ عَمَّا يَجْمَعُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَقُلْتُ خَالَفَ نَفْسَكَ.»

۴-۴) - تغابن (۶۴) : ۱۴؛ «ای اهل ایمان ! به راستی برخی از همسران و فرزندانان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان

های خدا و پیامبر] دشمن شمايند.»

برخی از همسران و اولاد شما دشمن شما هستند. چگونه زن، دشمن انسان است؟ از این طریق که انسان را به اسراف و تبذیر تشویق می کند، که اگر با من هماهنگ نباشی با تو قهر می کنم. این دشمن شما است. به او گوش ندهید و دل شما نسوزد، اما دشمن ترین دشمنان،

«اعدی عِدُوْكَ نَفْسِكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» (۱) نفس آزاد است. هر چه گناه به نفس می دهی، معده اش بزرگ تر می شود. دهان گرگ ها برای ربودن پاکی شما باز است. در مدرسه، پارک ها، اداره و هواپیماها پر از گرگ است. دل امام زمان علیه السلام به شما خوش است. انسان از جمال و سیرت یوسف خوشش می آید. کاری کنید که اگر شما را دید، لذت ببرد و خوشحال شود. شما یوسف هستید. قرآن و پیامبران، شما را یوسف می بینند. ایران پر از یوسف است.

خوشحالی او چه پشتوانه ای برای شما مردم است.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۲۷۹

۱- ۱) - تغابن (۶۴) : ۱۴؛ «ای اهل ایمان! به راستی برخی از همسران و فرزندانان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های خدا و پیامبر] دشمن شمایند.»

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

از مسائل مهمی که در سوره مبارکه یوسف مطرح است، اهمیت عمر و چگونگی مصرف کردن آن است. ممکن است همه عزیزان، چند بار این صد و چند آیه را خوانده باشند؛ اما به نظر نیامده باشد که در کجای این سوره، مسأله مهم عمر و چگونگی مصرف کردن آن مطرح شده است. پیش از این که محل این مطلب را در این سوره مبارکه بیان کنم، باید به چند نکته توجه کرد.

اسلام یعنی دین خدا، از زمان آدم تا زمان وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله، کاری به مقدار عمر ندارد که حدی برای آن معلوم کرده باشد. عمر تکلیفی، یک سال باشد یا هفتاد سال، سرمایه انسان شناخته شده است؛ یعنی در بیان و گفتار اسلام، عمر، سرمایه شناخته شده است. (۱) امکاناتی هم در کنار این سرمایه، داده شده است؛

ص: ۲۸۰

۱- ۱) - الأمالی للطوسی: ۵۲۷، حدیث ۱۱۶۲؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أبا ذرٍّ كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشْحَحَ مِنْكَ عَلَى دِرْهِمِكَ وَ دِينَارِكَ يَا أبا ذرٍّ هَلْ يَنْتَظِرُ أَحَدٌ إِلَّا غِنَى مُطْعِياً أَوْ فَقْرًا مُنْسِياً أَوْ مَرَضًا مُفْسِداً أَوْ هَرَمًا مُفْنِداً أَوْ مَوْتًا مُجْهِزاً أَوْ الدَّجَالَ فَإِنَّهُ شَرُّ غَائِبٍ يُنْتَظَرُ أَوْ السَّاعَةِ فَ السَّاعَةِ أَذْهَى وَ أَمْرٍ». غرر الحكم: ۱۵۱، حدیث ۲۷۸۸؛ «إن ماضی یومک منتقل و باقیه متهم فاغتنم وقتک بالعمل». غرر الحكم: ۴۷۳، حدیث ۱۰۸۰۸؛ «ماضی یومک فائت و آتیہ متهم و وقتک مغتنم فبادر فیہ فرصه الإمكان و إياک أن تثق بالزمان». فلاح السائل: ۲۰۴؛ «و من المهمات الدعاء عقیب العصر بما كانت الزهراء فاطمه سیده النساء علیه السلام تدعو به فی جمله دعائها للخمس الصلوات ... اللَّهُمَّ أَحْسِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي وَ تَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي». و امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: الأمالی للطوسی: ۶۸۴، حدیث ۴۵۶؛ «قال أيها الناس، الآن الآن من قبل الندم، و من قبل «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُ لِمَنْ السَّاحِرِينَ ...».

مانند هدایت پروردگار عالم و انبیای خدا و ائمه طاهرین؛ چون خود انسان، منهای خدا و انبیا و ائمه، نمی تواند طرح به کار گرفتن امکانات را در کنار عمر، به دست آورد. این مسأله، به زلف هدایت خداوند گره خورده است. وقتی خداوند آدم و حوا را در آغاز عمر تکلیفی، روی کره زمین می فرستد به ایشان می فرماید:

«فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۱)

تکلیف عمر

هدفی که خدا از انسان می خواهد، ممکن است در هفتاد سال تحقق بدهد و ممکن هست در یک ماه، پس در این جا زمان مطرح نیست، فقط عمر تکلیفی مطرح است، هر اندازه که باشد.

اندازه عمر کسی را هم به او نگفته است و کسی از عمرش خبر ندارد. افراد خاص که خبرداران عالم بودند، خیلی تعدادشان کم است. ایشان کلاس دیگری داشتند. علت آن هم برای ما روشن نیست، ولی غیر از این بندگان خاص، بنای خدا بر این نبوده و نیست که اندازه عمر کسی را به او بگوید.

بزرگانی از علمای طراز اول علم و عبادت و فقه و زهد و کرامت و مقبولیت در

ص: ۲۸۴

۱-۱) - بقره (۲): ۳۸؛ «پس کسانی که از هدایتم پیروی کنند، نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.»

فرهنگ اهل بیت، در این ۱۵۰۰ سال، دلایلی بسیار محکم آورده و گفته اند که امیرالمؤمنین، پیامبر، سید الشهداء و فاطمه زهرا از لحظه مرگ خود خبر نداشتند.

امیرالمؤمنین، در شب نوزدهم از لحظه و چگونگی شهادت خود آگاهی نداشت.

عده ای هم می گویند: خبر داشت، ولی تکلیف فرار از فضای آن خبر را نداشت.

ایشان نمی بایست به کشته شدن خود کاری داشته باشد.

خلاصه، اندازه عمر کسی را نگفته اند، مگر چند نفر خاص. به آدم و حوا گفتند:

باید مدتی در این دنیا بمانید، اما نه آزاد، مانند حیوانات و نه با غفلت و جهل. شما مرد و زن، سرمایه بزرگی به نام عمر تکلیفی دارید.

آثار تکلیف عمر

این عمر تکلیفی، میوه ای می دهد که به خود شما برمی گردد. باید به نفع خود زندگی کنید. این باید، به معنی واجب است. از رأی خود هم بر نمی گردد. در این مقدار از عمر، اگر یک ساعت هم باشد، به اندازه یک ساعت باید تکلیف خود را به من ادا کنی. تکلیف که به من برسد، میوه ابدی می شود و به صورت بهشت، به خودت برمی گردد. پس عمر چه قدر می ارزد؟ وقتی یک ساعت آن، بهشت ایجاد کند، ده ساعت و یک سال و هفتاد سال آن چه قدر ارزش دارد؟ انسان چنین سرمایه ای دارد که مولد چنین منفعتی است. از راه ادای تکلیف، به بالاترین قله معنا که خدا است، می رسد و آن جا به میوه تبدیل می شود؛ چون تا به خدا نرسد، تبدیل نمی شود. بسیاری از نمازها به خدا نمی رسد:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» (۱)

روزه برخی، مانند روزه اسب مسابقه ای است که خیلی چاق شده است. مسابقه

ص: ۲۸۵

دهنده می گوید: باید چربی او را آب کنم و بعد سوار آن شوم تا در مسابقه برنده بشوم. انفاق هایی که ریایی است، این گونه است. برای امور خیر کمک می کردی، ولی با این نیت که مردم بگویند: بَارَكُ اللهُ! عجب بخشنده است. این ها همه بار سنگینی می شود بر گردن خود انسان و به خدا ربطی ندارد! اما اگر این تکلیف را در عمر تکلیفی، به خدا برسانی، به بهشت تبدیل می شود. دایره زیبایی میان انسان و خدا است و عمر انسان در این دایره زیبا می چرخد. اول عبادت است، به صورت قله درمی آید و بعد به صورت بهشت، به خود او می رسد. در نیم ساعت هم می توان این سرمایه را به این میوه تبدیل کرد، اما بدون هدایت خدا نمی شود. اگر دنبال هدایت خدا نروی، چگونه این سرمایه را تبدیل می کنی؟ وقتی از تکلیف خدا آگاهی نداشته باشی، اشتباه خرج می کنی و به سوی سقوط می روی و سرانجام، به « أَشْفَلَ سَافِلِينَ » می روی تا به نقطه خسران بررسی ؛ یعنی سرمایه وجود را از دست دادن و عاقبت اسکلت استخوانی می ماند که من روح را به آن برمی گردانم :

« فَكَانُوا لِيَجْهَنَّمَ حَطَبًا » (۱)

پس هدایت باید از سوی خداوند باشد. اگر شما طرح ریزی کنید، طرح به درد خوری به دست نمی آید. این کار خدا است. دوران آدم و حوا گذشته است و اکنون نوبت ما است. آن طرح، همین قرآن مجید است. یک بار هم این سرمایه را به ما می دهند. اصحاب کهف را دو ساعت از خواب بیدار کرد و دوباره به خواب برگرداند. حضرت سید الشهداء علیه السلام را یک لحظه هم به دنیا برنگرداند و این سرمایه را یک بار می دهند، همراه با امکانات آن، که عقل و فطرت و گوش و قدم و شکم و چشم است. یکی از بهترین امکانات آن، شهوت است. تجارت عجیبی می توان با آن کرد.

ص: ۲۸۶

حکایتی از حضرت عیسی علیه السلام در قبرستان

حضرت عیسی علیه السلام از کنار قبرستانی رد می شد. فرمود: به سرعت عبور کنید؛ چون چشمم به کسی در عالم برزخ افتاد که طاققت دیدن عذاب او را ندارم. سال دیگر، از همان جا عبور می کردند. حضرت حرکت خود را کندتر کردند. یاران ایشان پرسیدند: چرا سال گذشته تند رفتید و امسال کند؟ حضرت فرمود: امسال دیدم او را آزاد کرده اند. جبرئیل گفت: او بی دین نبود، اما شلوغ کرده بود. فرزند صالحی از او مانده بود که چند روز پیش به یتیم کمک کرد از این رو خداوند دیگر حیا می کند که پدر او را عذاب کند. (۱)

غریزه شهوت همراه با هدایت الهی

غریزه جنسی از بهترین امکانات است. اگر شهوت نبود، ابراهیمی به وجود نمی آمد، یوسفی، موسی و پیامبری به وجود نمی آمد. عبدالله و آمنه، دو جوان بودند. شب عروسی میل شدید به یک دیگر پیدا می کنند که باعث مباشرت می شود و بعد هم انسانی مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود می آید. دنیا این قسمت غریزه جنسی را به کثیف ترین شکل، به لجن کشیده است. در حالی که این نعمت، بسیار پاک و سازنده است. شکم و چشم و گوش و عقل، که انسان ساز نیستند. عقل

ص: ۲۸۷

۱- ۱) - الکافی: ۳/۶، حدیث ۱۲؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَبْرِ يُعَذَّبُ صَاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَابِلٍ فَإِذَا هُوَ لَا يُعَذَّبُ فَقَالَ يَا رَبِّ مَرَرْتُ بِهَذَا الْقَبْرِ عَامَ أَوَّلِ فَكَانَ يُعَذَّبُ وَ مَرَرْتُ بِهِ الْعَامَ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّهُ أَدْرَكَ لَهُ وَلَدٌ صَالِحٌ فَأَصْلَحَ طَرِيقاً وَ آوَى يَتِيمًا فَلِهَذَا غَفَرْتُ لَهُ بِمَا فَعَلَ ابْنُهُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِيرَاثُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَعْدُ يَعْزِيذُهُ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ آيَةَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا. يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا.»

کارخانه علم سازی است. چشم می بیند. گوش می شنود. آن عضوی که کارخانه پیامبر و امام سازی است، شهوت است. کارخانه انسان سازی است که اگر با هدایت خدا خرج شود، یوسف به وجود می آید، اما وقتی بی هدایت خدا خرج شود، یزید، شمر و صهیونیست ها به وجود می آیند.

طرح خدا پر سودترین سرمایه عمر تکلیفی است. این عمر وقتی بدون هدایت و در جهالت خرج شود، همه آن امکانات و این عمر، فقط ضرر می دهد. در کاسبی، اگر خود انسان اهل نباشد، نمی داند که دارد ضرر می دهد :

« وَ هُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا » (۱)

احساس مسئولیت یوسف

یوسف نماد حقیقی خرج کردن عمر و امکانات آن، با هدایت خداوند بود و زلیخا نماد خرج کردن عمر، بدون هدایت بود. یوسف با خرج کردن عمر، با پشتوانه هدایت، از بندگان مخلص خدا شد، اما زلیخا شهوتران کامجوی گرگ معرفی شد. چه ظلمی از این عمر بریده از هدایت سر زد! اگر آیات سوره یوسف را کنار هم بگذارید، نکته ای بسیار عالی به دست می آید که بیش ترین زمانی که نوشته اند که یوسف در دربار با این زن درگیر بوده است، هفت سال است و نه سال هم در زندان بوده است. اگر ده ساله بوده است، جمعاً ۲۶ ساله از زندان آزاد می شود. اگر شما شانزده سال، یک جا اسیر و زندان باشید، لحظه ای که آزاد می شوید، چه می خواهید؟ اگر خانه شما تهران باشد و شما در مشهد زندان باشید، فقط به موطن اصلی خود، نزد پدر و مادر می روید، اما یوسف را که آزاد کردند، اگر

ص: ۲۸۸

۱-۱) - کهف (۱۸): ۱۰۴؛ « [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند که خوب عمل می کنند. »

می خواست از مصر تا کنعان پیاده هم برود، (۱) هیجده روز طول می کشید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خانواده او زنده بودند. دل او هم برای پدر و مادر تنگ شده بود. از روی بصیرت هم می دانست که از بس پدر گریه کرده است، چشم هایش سفید شده است. از زندان که آزاد شد، به او گفتند: چه می خواهی؟ گفت: من دورنمای این مملکت را می دانم. با خوابی که دیدم، می بینم که هفت سال این ملت، دچار قحطی مواد غذایی می شوند. این وزیر دارایی، قدرت گرداندن این مملکت را و حل مشکلات مردم را در آن هفت سال ندارد. وزارت دارایی را به من بدهید من اهل رشوه و اختلاس و دزدی نیستم. من ثروت مملکت را حفظ می کنم و می دانم که چگونه این جامعه بی فرهنگ را نجات دهم. این عمر را خدا به من نداده است که نزد پدر و مادرم بروم و بگویم: خدا را شکر که از زندان آزاد شدم. من این عمر را برای نجات بندگان خدا می خواهم. (۲)

ص: ۲۸۹

۱ - ۱) - تفسیر القمی: ۳۴۶/۱ - ۳۴۷؛ «قال أبو عبد الله عليه السلام قرأ رجل على أمير المؤمنين عليه السلام ثم يأتي من بعد ذلك عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون قال ويحك أي شيء يعصرون أيعصرون الخمر قال الرجل يا أمير المؤمنين كيف أقرؤها قال إنما نزلت «عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون» أي يمطرون بعد سنين المجاعة والدليل على ذلك قوله «وأنزلنا من المعصرات ماءً ثجاجاً» ... كان بينه وبين أبيه ثمانية عشر يوماً و كانوا في بادية و كان الناس من الآفاق يخرجون إلى مصر ليمتاروا طعاماً و كان يعقوب و ولده نزولاً في بادية فيه مقل فأخذ إخوه يوسف من ذلك المقل و حملوه إلى مصر ليمتاروا به و كان يوسف يتولى البيع بنفسه فلما دخلوا إخوته على يوسف عرفهم و لم يعرفوه كما حكى الله ...»

۲ - ۲) - ثواب الأعمال: ۱۴۷؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما من مؤمن يعين مؤمناً مظلوماً إلا كان أفضل من صيام شهر و اعتكافه في المسجد الحرام و ما من مؤمن ينصر أخاه و هو يقدر على نصرته إلا و نصره الله في الدنيا و الآخرة و ما من مؤمن يخذل أخاه و هو يقدر على نصرته إلا خذله الله في الدنيا و الآخرة.» ثواب الأعمال: ۱۴۶؛ «عن أبي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليه السلام قال من قضى لأخيه حاجة فيحاجه الله بها و قضى الله بها مائة حاجة في إحداهن الجنة و من نفس عن أخيه كربه نفس الله عنه كربه يوم القيامة بالغاً ما بلغت و من أعانه على ظالم له أعانه الله على إجازة الصراط عند دحض الأقدام و من سعى له في حاجة حتى قضاهها له فسر بقضائها فكان كإدخال السرور على رسول الله صلى الله عليه و آله و من سقاه من ظمأ سقاه الله من الرحيق المختوم و من أطعمه من جوع أطعمه الله من ثمار الجنة و من كساه من عرى كساه الله من إستر برك و حرير و من كساه من غير عرى لم يزل في ضمان الله ما دام على المكسو من الثوب سلك و من كفاه بما هو يمتنه و يكف وجهه و يصل به يديه يخدمه الولدان و من حملة من رحله بعثه الله يوم القيامة على ناقه من نوق الجنة يباهي به الملائكة و من كفنه عند موته فكأنما كساه يوم ولدته أمه إلى يوم يموت و من زوجه زوجه يأنس بها و يسكن إليها آنسه الله في قبره بصورة أحب أهله إليه و من عادته عند مرضه حفته الملائكة تدعو له حتى ينصرف و تقول طبت و طابت لك الجنة و الله لقضاء حاجته أحب إلى الله من صيام شهرين متتابعين باعتكافهما في الشهر الحرام.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: پیامبر مرا برای تبلیغ، به یمن فرستاد. وقتی می خواست از من خداحافظی کند، گفت علی جان!

﴿لَإِنَّ يَهْدِي اللَّهُ عَلَىٰ يَدَيْكَ رَجُلًا﴾

اگر یک نفر را خدا به دست تو نجات بدهد، از گمراهی هدایت بشود، یا گرفتاری آزاد شود، این،

«خَيْرٌ لَّكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ» (۱)

ص: ۲۹۰

۱ - ۱ - بحار الأنوار: ۳۶۱/۲۱، باب ۳۴، حدیث ۳؛ الکافی: ۲۸/۵، حدیث ۴؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَعَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ وَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَأَتَقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ وَائْتِمِ اللَّهُ لِمَا يَهْدِي اللَّهُ عَلَىٰ يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَّكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ وَ لَكَ وَ لَأُوُّهُ يَا عَلِيُّ». وسائل الشيعه: ۱۸۸/۱۶، باب ۱۹، حدیث ۲۱۳۱۰؛ «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ أَوْصِيَنِي فَقَالَ أَوْصِيَنِي بِكَ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا تَعْصِيَنَّ وَالِدَيْكَ إِلَّا أَنْ قَالَ وَادْعُ النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاعْلَمْ أَنَّ لَكَ بِكُلِّ مَنْ أَجَابَكَ عَنِّي رَقَبَةٌ مِنْ وُلْدِ يَعْقُوبَ.»

برای تو بهتر است از آنچه آفتاب بر او می تابد ، و غروب می کند.

عمر خود را زلیخاوار خرج نکن که سی سال در لجن شهوت حرام بغلطی و بعد که این آتش خاموش شد، به حسرت گذشته بنشینی یا در فشار روانی قرار بگیری.

این عمر تکلیفی را یوسف وار خرج کن.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۲۹۱

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

در آیات سوره مبارکه یوسف، از دو عمر بحث به میان آمده است: عمری که صاحب آن، به علت بصیرت، عاقبت اندیشی و اتصال به فرهنگ پاک حق، آن را به عبادت خالصانه و خدمت مخلصانه تبدیل کرد. او در تبدیل آن، به اندازه ای استوار بود که هیچ چیز نتوانست مانع حرکت او شود. روزی هم که ناجوانمردانه او را محکوم کردند و در کمال بی گناهی به زندان افتاد، از آیات قرآن استفاده می شود که زندان را برای هم زندانی های خود، به کلاس معرفت تبدیل کرد. ظاهر محل، برای او مهم نبود که این جا زندان و جایی است که باید حوصله اش سر برود، دلش تنگ شود و التماس کند. این ملاحظات برای او نبود؛ از این رو، آن را به کلاس معرفت تبدیل کرد.

پاداش عابدان

قرآن بخشی از درس های الهی و ملکوتی او را نقل می کند. این یک عمر بود که به عبادت و خدمت ماندگار تبدیل شد. قرآن کریم پاداش عابدان را با کلمه «ابد» یا «خالد» بیان کرده است. پاداش بندگان پاک را که بیان می کند، آن را خالد و ابدی توصیف می کند. خداوند چه لطفی به انسان دارد که زمان کوتاهی را در اختیار او

قرار می دهد و او آن را سرمایه قرار می دهد تا نتیجه ابدی و دائمی بدهد. (۱)

آرزوی گناهکار در قیامت

یکی از آرزوهای گناهکاران حرفه ای در قیامت، بازگشت به دنیا است که این عمر کم را به سرمایه جاودانی تبدیل کنند ، اما پاسخ ایشان این است که بازگشتی برای شما نیست. (۲)

ص: ۲۹۶

۱- ۱) - عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۲۷۵/۱ - ۲۷۴؛ «قيل للصادق عليه السلام صف لنا الموت قال للمؤمن كأطيب ريح يشمه فينعس لطيبه و ينقطع التعب و الألم كله عنه ... قيل فما بالنار نرى كافرا يسهل عليه النزع فينطفئ و هو يحدث و يضحك و يتكلم و في المؤمنين أيضا من يكون كذلك و في المؤمنين و الكافرين من يقاسى عند سكرات الموت هذه الشدائد فقال ما كان من راحة للمؤمن هناك فهو تعجيل ثواب و ما كان من شديد فتمحيصه من ذنوبه ليرد الآخرة نقيا نظيفا مستحقا للثواب الأبد لا مانع له دونه و ما كان من سهوله هناك على الكافر فليوفى أجر حسناته في الدنيا ليرد الآخرة و ليس له إلا ما يوجب عليه العذاب و ما كان من شده على الكافر هناك فهو ابتداء عذاب الله له.» و نیز در تفسیر نمونه: ۹۵/۱۱ - ۹۶، ذیل آیه ۴۵ - ۴۸ - سوره حجر در زمینه پاداش آمده: پاداش و ثواب در صورتی کامل می شود که چهار شرط در آن جمع گردد: منفعت قابل ملاحظه ای باشد - با احترام مقرون باشد - از هر گونه ناراحتی خالی باشد - و جاودانی و همیشگی باشد. در آیات ذیل، در زمینه نعمتهای بهشتی به هر چهار قسمت اشاره شده است. جمله **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ** اشاره به قسمت اول است. جمله **ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ** دلیل بر احترام و تعظیم است. جمله **وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ**، اشاره به نفی هر گونه ناراحتی و ضررهای روحانی، و جمله **لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ**، اشاره به نفی زیانهای جسمانی است. اما جمله **وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ** بیانگر آخرین شرط، یعنی دوام و بقاء این نعمتهاست و به این ترتیب، این پاداش از هر نظر کامل خواهد بود.

۲- ۲) - مومنون (۲۳) : ۹۹ - ۱۰۰؛ «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» و نیز در روایت آمده: الأمالی، شیخ صدوق: ۲۹۰، حدیث ۱۲؛ «عن موسی بن جعفر عن أبيه الصادق جعفر بن محمد عليه السلام ... قال إذا مات الكافر شيعة سبعون ألفا من الزبانية إلى قبره و إنه ليناشد حامله بصوت يسمعه كل شيء إلا الثقلان و يقول لو أن لي كره فأكون من المؤمنين و يقول ارجعوني لعلی أعمل صالحا فيما تركت فتجيبه الزبانية كلا إنها كلمة أنت قائلها و يناديهم ملك لو رد لعاد لما نهى عنه فإذا أدخل قبره و فارقه الناس أتاه منكر و نكير في أهول صورة فيقيمانه ثم يقولان له من ربك و ما دينك و من نبيك فيتلجلج لسانه و لا يقدر على الجواب فيضربانه ضربه من عذاب الله يذعر لها كل شيء ثم يقولان له من ربك و ما دينك و من نبيك فيقول لا أدري فيقولان له لا دريت و لا هديت و لا - أفلحت ثم يفتحان له بابا إلى النار و يتزلان إليه الحميم من جهنم و ذلك قول الله عز و جل **وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الصَّالِينَ فَنَزَلَ مِنْ حَمِيمٍ** یعنی فی القبر وَ تَصَلِيَهُ جَحِيمٍ یعنی فی الآخرة.»

یک عمر هم عمر خانمی بود که به فرهنگ مادی آلوده بود که با اختیار خود، زمان محدود را به موج شهوات حرام و مجالس لغو و بازی گری و بطالت تبدیل کرد.

خداوند از این مجالس، که قاتل عمر است، اسم می برد :

« فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ » (۱)

اشراف بهشتیان بر جهنمیان

وقتی بهشتی ها در بهشت قرار می گیرند، خداوند به ایشان اشرافی بر جهنمی ها می دهد که بدانند و لمس کنند از چه تنگنایی رها شده اند و با بیداری از چه چاه عمیقی رد شده اند! خداوند به آنان اجازه می دهد که با جهنمی ها سخن بگویند :

« مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ » (۲)

چه چیزی شما را به این جا کشید؟ آنان چهار جواب می دهند : یکی این که

ص: ۲۹۷

۱-۱ - مدثر (۷۴) : ۴۰ - ۴۱؛ «در بهشت ها از یک دیگر می پرسند. * از روز و حال گنهکاران.»

۲-۲ - مدثر (۷۴) : ۴۲؛ «[به آنان رو کرده] می گویند : چه چیز شما را به دوزخ وارد کرد؟»

« وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ » (۱)

ما در مجالس گناه و باطل و لغو و بیهوده شرکت داشتیم.

اولین سؤال در روز محشر

روایتی را شیعه و سنی نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: اولین بار که مردم وارد محشر می شوند، چهار سؤال از ایشان می شود. اولین سؤالی که از انسان دارند، این است: «عَنْ عُمَرَ كَ فِيمَا أَفْتَيْتَهُ» (۲)؛ زمانی را که در اختیار تو گذاشتیم، به عشق چه کسی تمام کردی؟ در کدام مجلس و در چه راه و هدفی مصرف کردی؟ عمر سرمایه کمی نیست.

گردش فلک، موجب تداوم عمر

آن گونه که در ذهن دارم، نزدیک بیست کتاب هست که باید بخوانید و محاسبه کنید که برای یک دقیقه عمر، خداوند باید چند میلیارد چرخ را با نظم خاص، در هستی بچرخاند، اگر در یکی از آن ها اختلالی صورت گیرد، رشته عمر پاره می شود؛ برای مثال همین لحظه که خورشید در نیمکره غربی در حال تابش است، اگر برای خورشید اختلالی پیش بیاید، مثلاً فاصله اش از زمین بیش تر یا کم تر شود، همه

ص: ۲۹۸

۱-۱) مدثر (۷۴): ۴۵؛ «و با فرورفتگان [در گفتار و کردار باطل] فرومی رفتیم.»

۲-۲) - کنز العمال، المتقی الهندی: ۳۷۹/۱۴؛ «یا ابن آدم! لا تزول قدماک یوم القیامه بین یدی الله عز و جل حتی تسئل عن أربع: عن عمرک فیما أفیتته، وجسدک فیما أبلیته، ومالک من این اکتسبته، وأین أنفقته.» و در کتب شیعه به این عبارت آمده: مشکاه الأنوار: ۱۷۱؛ «و قال لا تزول قدما العبد یوم القیامه حتی یسأل عن أربع عن عمره فیما أفناه و عن شبابه فیما أبلاه و عن علمه کیف عمل به و عن ماله من این اکتسبه و فیما أنفقته.»

موجودات زنده منظومه شمسی می‌میرند. فعل و انفعالات زمین و گردش آن به دور خورشید یا هوایی که دور کره زمین است، اگر پنج متر بالاتر برود، به دقیقه نمی‌رسد که همه موجودات می‌میرند.

در قیامت از تو می‌پرسند گوهری که به تو دادیم، که از گرداندن میلیاردها چرخ به وجود آمده بود، در کجا معامله کردی؟ انبیا با بیش از قیمت خودش آن را معامله کردند :

« قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » (۱)

همه سلطنت در مقابل عمر

من از تصور این داد و ستد عاجزم. ظاهراً این داستان از مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتري (۲) نقل شده است که:

ص: ۲۹۹

۱- ۱) - انعام (۶) : ۱۶۲؛ «بگو: مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا، پروردگار جهانیان است.»
۲- ۲) - جعفر شوشتري (شوستر ۱۲۲۷ ت نجف ۱۳۰۳ ق) فرزند حسین، فقیه و خطیب شیعی ایرانی. مقدمات علوم را در زادگاهش فراگرفت. در هشت سالگی با پدرش به عتبات عراق رفت و در کاظمین نشیمن گزید. در کربلا به مجلس درس محمد حسین اصفهانی، معروف به صاحب فصول و شریف العلمای مازندرانی و در نجف به مجلس درس حاج محمد حسن نجفی، معروف به صاحب جواهر پیوستند. شیخ جعفر در ۱۲۵۵ ق به شوستر بازگشت. اما دیری نگذشت که دوباره به نجف رفت و این بار در مجلس درس شیخ مرتضی انصاری حضور یافت و در عین حال به مجالس درس شیخ حسن آل کاشف الغطاء و شیخ راضی نجفی نیز آمد و شد می‌کرد. دو سال پس از آن که دیگر مرجع تقلیدی بلند آوازه بود و رساله‌ای عملیه برای مقلدان خود نوشته بود به زاد و بومش بازگشت. وی حسینیه‌ای در شوستر بنیاد کرد که پناهگاه مردم بود و مردم از مظالم دولتیان در آنجا پناه می‌جستند. شیخ به خواهش یحیی خان مشیر الدوله در مدرسه نوبنیاد سپهسالار به اقامه نماز جماعت و ایراد خطبه پرداخت. گویند هر بار که وی نماز جماعت می‌گزارد بیش از چهل هزار تن به او اقتدا می‌کردند و شیخ پس از پایان نماز خطبه‌هایی بلیغ ایراد می‌کرد. وی در بازگشت به نجف در کرند نزدیک کرمانشاه بیمار گردید و در همانجا درگذشت، اما پیکرش را به نجف بردند و با مشایعت انبوه مردمی که سوگوار مرگ او بودند در صحن علوی به خاک سپردند. شیخ جعفر فقیهی فاضل و خطیبی زبان آور بود. اعتماد السلطنه که از شیخ به صفت‌های «زاهد زمانه و عابد یگانه» یاد می‌کند می‌گوید که در میان معاصران «در تقوی و قدس و ورع و زهد» کسی چون او دیده و شنیده نشده است. مردم به شیخ جعفر کراماتی نسبت می‌دادند و بنابر معروف در شبی که او درگذشت در آسمان تئاتر نجوم (ستاره باران) پیش آمد و مردم آن را به واقعه مرگ شیخ جعفر نسبت دادند. از آثارش: منهج الرشاد به فارسی در اصول دین و مسائل عملیه طهارت و نماز که رساله عملیه او است و آن را پس از پایان بردن دوره شاگردی در خدمت شیخ انصاری نوشته است. (بمبئی، ۱۲۹۸ ق)؛ اصول الدین یا الحدائق فی اصول الدین به فارسی که مقام اول از مقامات ششگانه مقدمه منهج الرشاد است، اما شیخ جعفر آن را از رساله جدا کرده و کتاب مستقلی ساخته است؛ خصائص حسینیه به عربی در مصیبت، مقتل و خصایص امام حسین علیه السلام بر این کتاب شروح فراوانی نوشته شده و میرزا محمد حسین شهرستانی آن را با نام دمع العین به فارسی

ترجمه کرده است؛ فوائد المشاهد و نتائج المقاصد که مجموعه مواعظ او در شهرهای نجف، کربلا و کاظمین است و گه گاه از آن به نام مجالس المواعظ نیز یاد می کنند؛ رساله ای درباره واجبات نماز. (دائرة المعارف تشیع: ۳۹۲/۵ - ۳۹۳)

پادشاهی در شکارگاه، چشمش به آهوئی افتاد و آن را دنبال کرد. اسب پادشاه توان این را که به آهو برسد، نداشت. آهو شاه را در بیابان بسیار دواند تا این که راه را گم کرد. از دور دیوارهای گلی به نظرش آمد. در خانه ای را زد. پیرزنی بیرون آمد. پادشاه گفت: تشنه ام. پیرزن آب خنک آورد و شکارچی از مرگ نجات یافت. نشانی خود را به او داد و گفت: اگر روزی گذر تو به این منطقه افتاد، نزد من بیا.

ص: ۳۰۰

روزی پیرزن به امیدی این راه را پیمود و به کاخ، نزد شاه آمد. شاه رو به درباریان کرد و گفت این زن، مرا از مرگ حتمی نجات داده است. درباریان گفتند: اگر همه سلطنت خود را به او بدهی، مساوی می شود.

آن گاه مرحوم آقا شیخ می گوید: امام حسین علیه السلام هر چه داشت، به سلطان اصلی پرداخت. چه چیزی به او بدهد که از مساوی بیش تر شود؟ عاقل تر از انبیا و ائمه، کسی در این دنیا زندگی نکرده است که این عمر را که محصول چرخش میلیاردها چرخ بوده است، تقدیم بندگان خدا کردند.

کسانی که عمر را به گناه و خواب اضافه و همراهی بازیگران گذراندند، اگر فردا نتوانند اولین سؤال را جواب بدهند، نوبت به سؤال دوم نمی رسد. یک روایت بسیار جالبی از پیامبر و اهل بیت رسیده است که برای انسان، در شبانه روز، شش ساعت خواب، کافی است.

تقسیم بندی ساعات عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ»

بر عهده انسان اندیشمند است که خالی از ساعاتی نباشد.

«سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ»

یک بخش را با خدا سر و سر داشته باشد، سود و منفعتی دارد که خدا می داند.

«وَسَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ»

در یک بخش، حساب گر خود باشد که عمرم در چه راهی گذشت.

«وَسَاعَةٌ يَتَفَكَّرُ فِيهَا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» (۱) ساعتی هم حساب کند که خداوند عالم تاکنون چگونه با او معامله کرده است.

«كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ»

من پرده دری کردم ، اما تو پوشاندی. پنجاه سال است که پرده پوشی می کنی. چه زمانی پرده از کار من برمی داری؟ حوصله من از بنده ام سر نمی رود.

«وَكَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَقَلَّتُهُ»

خودت سفارش کردی که اگر با کسی معامله کردید، اقاله کنید و پس بگیرید. چه بلاها و گناهای که تو اقاله کردی.

«وَكَمْ مِنْ عِثَارٍ وَقَيْتَهُ»

در طول عمرم چه قدر می خواستم در گناهان زشت بیفتم ، ولی تو مرا حفظ کردی.

«وَكَمْ مِنْ مَكْرُوهِ دَفَعْتَهُ»

ص: ۳۰۲

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۵، حدیث ۲؛ «قال النبي صلى الله عليه وآله: على العاقل أن يكون له ساعاتٌ ساعةٌ يُناجى فيها ربه وساعةٌ يُحاسبُ فيها نفسه وساعةٌ يتفكرُ فيما صنع الله عز وجل». الكافي: ۵۵/۲، حدیث ۳؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال أفضلُ العبادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ». الكافي: ۵۵/۲، حدیث ۴؛ «عن مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». مستدرک الوسائل: ۱۸۳/۱۱، حدیث ۱۲۶۸۹؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال تفكرُ ساعةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ [قَالَ اللَّهُ] إِنَّمَا يَنْذَكُرُ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ».

صدها بار بنا بود حادثه برای تو پیش بیاید و من دفع کردم.

«وَكَمْ مِنْ تَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشْرَتُهُ»

هر جا می روی تعریف تو را می کنند. نمی دانند که باطن من با تو، چگونه است.

یک ساعت هم بنشینید خوبی های خدا را در حق خودتان مرور کنید. تو عجب خدای خوبی هستی! یک مقدار هم تو به ما بگو که تو چه بنده بدی هستی : مجلس تمام شد و به آخر رسید عمر ما هنوز اندر اول وصف تو مانده ایم

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۳۰۳

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

لطایف، اشاره ها، نکته های بسیار باارزش و مؤثری از سوره مبارکه یوسف، با نگاهی کلی بیان شد و به این نکته رسیدیم که در این سوره مبارکه، خداوند دو نوع عمر را مطرح می فرماید :

یکی به علت بینایی و بصیرت، با امکاناتی که در اختیار او بود، به کارهای بزرگی دست زد و به بیان خود قرآن، در سوره فاطر «تِجَارَةٌ لَّنْ تَبْوَرٌ» (۱) تجارتی بود که تا ابد ضرر و خسارت و کسادی ندارد، بلکه منفعتی جاوید و ابدی برای صاحب عمر به دنبال دارد. در خود سوره مبارکه یوسف، به یک قطعه از عمر او توجه کردید که چگونگی خرج کردن عمر، شگفت آور بود. کاری که او کرد، حدود هفت سال از عمر او را در بر گرفت. قرآن کریم حج و عمره را نام برده است. اعمال عمره محدود است، طواف، نماز، سعی صفا و مروه، تقصیر و طواف و دو رکعت نماز است.

عمره مستحب هم هست. اگر انسان زرنگی وارد عمره شود، از آغاز تا پایان آن، بیش از یک ساعت و نیم نمی شود.

ص: ۳۰۴

راوی به امام ششم علیه السلام می فرماید: (۱) می خواهم در ماه رجب به عمره بروم. حضرت فرمود: آیا ثواب آن را هم می دانی؟ گفت: نه. امام فرمود: اگر سطح زمین را طلا بچینی و در راه خدا صدقه بدهی، ثواب آن، مطابق با این است. خزانه او بی نهایت است و تمام نمی شود. برای او مهم نیست که در قبال عمره چنین پاداشی بدهد. راوی می گوید: من برخاستم که بروم، حضرت فرمود: می خواهی به عملی دیگر هم راهنمایی ات کنم که ثوابش ده برابر عمره باشد؟ (۲) عرض کردم: بله. فرمود: اگر مشکل کسی را حل کنی ثوابش ده برابر از عمره بیش تر است. (۳)

ص: ۳۰۸

(۱- ۱) - ثواب الأعمال: ۴۸، البته حدیث درباره حج آمده است؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال لما أفاض رسول الله صلى الله عليه وآله تلقاه أعرابي في أظوح فقال يا رسول الله إني خرجت أريد الحج فعاقني عائق وأنا رجل ملي كثير المال فمرني ما أصنع في مالي ما أبلغ ما بلغ الحاج قال فالتفت رسول الله صلى الله عليه وآله إلى أبي قبيس فقال لو أن أبا قبيس لك زنه ذهبه حمراء أنفقته في سبيل الله ما بلغت ما بلغ الحاج.»

(۲- ۲) - وسائل الشيعه: ۳۰۲/۱۴، حدیث ۱۹۲۵۲؛ «رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ الْحَجُّ ثَوَابُهَا الْجَنَّةُ وَالْعُمْرَةُ كَفَّارَةٌ لِكُلِّ ذَنْبٍ وَ أَفْضَلُ الْعُمْرَةِ عُمْرَةُ رَجَبٍ.» الكافي: ۵۳۶/۴، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُعْتَمِرُ يَعْتَمِرُ فِي أَيِّ شَهْرِ السَّنَةِ شَاءَ وَ أَفْضَلُ الْعُمْرَةِ عُمْرَةُ رَجَبٍ.» وسائل الشيعه: ۳۰۱/۱۴، باب ۳، حدیث ۱۹۲۴۸؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ أَيُّ الْعُمْرَةِ أَفْضَلُ عُمْرَةُ فِي رَجَبٍ أَوْ عُمْرَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ لِأَبْلِ عُمْرَةٍ فِي رَجَبٍ أَفْضَلُ.»

(۳- ۳) - وسائل الشيعه: ۳۶۵/۱۶، باب ۲۶، حدیث ۲۱۷۷۴؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ مَشَى الْمُسْلِمُ فِي حَاجِهِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ طَوَافًا بِالْبَيْتِ.» وسائل الشيعه: ۳۶۶/۱۶، حدیث ۲۱۷۷۷؛ «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ مَشَى فِي حَاجِهِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَظَلَّهُ اللَّهُ بِخَمْسٍ وَ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ لَمْ يَزِفْ قَدَمًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا حَسَنَةً وَ حَطَّ عَنْهُ بِهَا سَيِّئَةٌ وَ يَزِفُّ لَهُ بِهَا دَرَجَةً فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِهَا أَجْرَ حَاجٍّ وَ مُعْتَمِرٍ.» وسائل الشيعه: ۳۷۰/۱۶؛ «أَصْحَابُنَا عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ يُقَالُ لَهُ مَيْمُونٌ فَشَكَا إِلَيْهِ تَعَذُّرَ الْكِرَاءِ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي قُمْ فَأَعِنِ أَخَاكَ فَقُمْتُ مَعَهُ فَيَسَّرَ اللَّهُ كِرَاءَهُ فَرَجَعْتُ إِلَى مَجْلِسِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا صَدَعْتَ فِي حَاجِهِ أَخِيكَ فَقُلْتُ قَضَاهَا اللَّهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَقَالَ أَمَا إِنَّكَ أَنْ تُعِينِ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَوَافِ أُسْبُوعٍ بِالْبَيْتِ مُتَبَدِّئًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَجُلًا أَتَى الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي عَلَى قَضَاءِ حَاجِهِ فَانْتَعَلَ وَ قَامَ مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ أَيْنَ كُنْتَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ تَسْتَعِينُهُ عَلَى حَاجَتِكَ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَذَكَرَ أَنَّهُ مُعْتَكِفٌ فَقَالَ أَمَا لَوْ أَنَّهُ أَعَانَكَ كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ اِعْتِكَافِهِ شَهْرًا.»

تلاش بی وقفه یوسف برای مردم یوسف برای مقابله با قحطی هفت ساله مصر، ده سال وقت گذاشت و در آن سال ها مشکل همه مردم را حل کرد که در آن هفت سال، یک صبحانه از مردم، کم نشود. این لطف وجود مقدس حق است. او امکاناتی را در اختیار ما گذاشته است، عقل، فطرت، قرآن، انبیا، ائمه و عارفان را در اختیار ما گذاشته است. غیر از عمر که باید این سرمایه و امکانات را درست خرج کرد، راه آن را پیش از اسلام، در کتاب های آسمانی گذشته و پس از آن، در سخنان ائمه و قرآن ترسیم کرده است.

به وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: اگر شما بخواهید کلمه «سعادت» را معنا کنید، چگونه معنا می کنید؟
فرمود:

□
«طُولُ الْعَمْرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ» (۱)

ص: ۳۰۹

۱-۱) - غرر الحکم: ۱۵۹، حدیث ۳۰۲۵؛ «إِنَّ أَوْقَاتَكَ أَجْزَاءَ عَمْرِكَ فَلَا تَنْفَدُ لَكَ وَقْتًا إِلَّا فِيمَا يَنْجِيكَ [فِي غَيْرِ مَا يَنْجِيكَ]». غرر الحکم: ۱۶۰، حدیث ۳۰۵۸؛ «احْفَظْ عَمْرَكَ مِنَ التَّضْيِيعِ لَهُ فِي غَيْرِ الْعِبَادَةِ وَالطَّاعَاتِ». غرر الحکم: ۱۶۰، حدیث ۳۰۶۱؛ «إِنَّ الْمَغْبُوتَ مِنْ غَيْبِ عَمْرِهِ وَإِنَّ الْمَغْبُوتَ مِنْ أَنْفَذِ عَمْرِهِ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ».

این که در دنیا بسیار بمانی و این بسیار ماندن را در طاعت خداوند عالم خرج کنی. همه سخنان خدا را گوش دهید.

خداوند در قرآن مجید، برای یک زندگی سالم، مطلب دارد. طاعت خدا فقط نماز و روزه نیست. گوش دادن به همه سخنان او در همه زمینه ها لازم است.

همسر فداکار آیت الله بروجردی

آیت الله بروجردی (۱) در احوالات خود گفته است من در اصفهان تحصیل می کردم. اساتید آن روز اصفهان، کم نظیر بودند؛ مانند آیت الله العظمی کلباسی (۲)، مرحوم آقا سید محمد باقر درچه ای (۳)، حکیم بزرگ قشقای (۴) و حکیم کم نظیر

ص: ۳۱۰

(۱-۱) - شرح حال ایشان در کتاب تواضع و آثار آن جلسه ۱۲ آمده است.

(۲-۲) - فهرس التراث: ۱۴۱/۲؛ «محمد إبراهيم الكلباسی (۱۱۸۰ - ۱۲۶۲) الشيخ محمد إبراهيم بن محمد حسن الكاخی الخراسانی الأصفهانی. مما قال شيخنا العلامة: من أعظم علماء عصره المشاهير، ولد في ربيع الثاني سنة ۱۱۸۰، وهاجر إلى العراق و أخذ عن الوحيد البهبهانی و غيره، ثم رجع إلى إيران و اشتغل على المحقق القمي في قم، و النراقي في كاشان، ثم رجع إلى أصفهان و نهض بأعباء العلم مع شدة الاحتياط و الورع، و أشغل منصبه التدريس طيله حياته، و كانت بينه و بين معاصره السيد محمد باقر حجه الإسلام صله و ثقفه، لم تخل بها زعامه كل منهما توفي في ۸ جمادى الاولى سنة ۱۲۶۱. و أُلّف ابنه الشيخ جعفر رساله في حياه والده، كما أُلّف حفيده أبو الهدى رساله سمّاها (البدر التمام في ترجمه الوالد القمقام و الجدّ العلّام) روى عن الشيخ جعفر كاشف الغطاء. أسند إليه المرعشى في الإجازة الكبيرة: ۱۶۸. من آثاره: إشارات الأصول طبعه حجرية بطهران سنة ۱۲۴۵ هـ.

(۳-۳) - دائره المعارف تشيع: ۴۷۳/۷؛ «درچه ای، آقا سید محمد باقر (۱۲۶۴ - ۱۳۴۲ ق)، از علما و فقهای برجسته امامیه که به زهد و تقوی شهره بود. در دُرچه، یکی از روستاهای اصفهان، متولد شد. نخست در اصفهان نزد میرزا محمد باقر چهار سوئی، میرزا محمد حسن نجفی و میرزا ابوالمعالی کلباسی به تحصیل پرداخت و سپس عازم نجف اشرف شد و در آنجا از محضر بزرگانی چون میرزا محمد حسن شیرازی، حاج میرزا حبیب رشتی و حاج سید حسن کوه کمره ای استفاده کرد و به مقام اجتهاد رسید، پس از مراجعت به اصفهان به تدریس فقه و اصول پرداخت، از آثار او یک دوره فقه و اصول در شانزده جلد است. آیت الله درچه ای شاگردان بسیاری تربیت کرد که از آن جمله اند: آیت الله بروجردی و جلال الدین همایی وی به مرض سکنه رخت از جهان بریست و در تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد. استاد همایی که به مدت دوازده سال متوالی ملازم خدمت او بود درباره مرحوم درچه ای می نویسد: «آن بزرگ در علم و ورع و تقوا آیتی بود عظیم، به حقیقت جانشین پیغمبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام بود. در سادگی و صفای روح و بی اعتنایی به امور دنیوی گویی فرشته ای بود که از عرش به فرش فرود آمده بود... مکرر دیدم سهم امامهای کلان برای او آوردند و دیناری نپذیرفت، وقتی سبب می پرسیدم، می فرمود: من فعلاً بحمدالله مقروض نیستم و خرجی فردای خود را هم دارم و معلوم نیست که فردا و پس فردا چه

پیش آید و (ما تدری نفس ماذا تكسب غداً)».

۴-۴) - موسوعه طبقات الفقهاء: ۱۶۰/۱۴ - ۱۵۹، قسم ۱؛ «۴۵۰۷ القشقائي (۱۲۴۳ - ۱۳۲۸ هـ) جهانگیر خان بن محمد خان القشقائي الأصفهانی. كان فقيها إماميا، أصوليا، فيلسوفا متبحرا. ولد في دهاقان (من قرى أصفهان) سنة ثلاث و أربعين و مائتين و ألف. و تعلم في قرينته. و درس المقدمات في أصفهان، و أخذ بها العلوم العقلية عن محمد رضا القمشهي (المتوفى ۱۳۰۶ هـ) و قصد النجف الأشرف، فحضر في الفقه على محمد حسن بن باقر النجفي صاحب «جواهر الكلام». و برع في الفقه و الأصول، و أولع بالفلسفه و تعمقها، و صار من المبرزين فيها. و باشر تدريس الفقه و الأصول و الفلسفه و الرياضيات في مدرسه الصدر بأصفهان. و حاز شهره واسع، لا سيما في تدريس الفلسفه، و تقاطرت عليه الطلبة من سائر البلاد لأخذها عنه. و قد انتفع به، و تخرج عليه جمع غفير، منهم: الميرزا محمد حسين النائيني (المتوفى ۱۳۵۵ هـ) و السيد حسين بن علي البروجردی (المتوفى ۱۳۸۰ هـ)، و علي أكبر بن حسن بن أبي القاسم اليزدي (المتوفى ۱۳۴۹ هـ)، و السيد يحيى اليزدي الواعظ، و أسد الله بن محمود الكلبايگاني مؤلف «شمس التواريخ»، و السيد جمال الدين بن حسين الكلبايگاني (المتوفى ۱۳۷۷ هـ)، و السيد حسين بن هبه الله الرضوي الكاشاني (المتوفى ۱۳۸۴ هـ)، و غيرهم. و صنف شرحا على «نهج البلاغه»، و له شعر بالفارسيه أودعه الكثير من آرائه الفلسفيه. توفي في أصفهان سنة ثمان و عشرين و ثلاثمائه و ألف». - موسوعه طبقات الفقهاء: ۱۶۰/۱۴ - ۱۵۹، قسم ۱؛ «۴۵۰۷ القشقائي (۱۲۴۳ - ۱۳۲۸ هـ) جهانگیر خان بن محمد خان القشقائي الأصفهانی. كان فقيها إماميا، أصوليا، فيلسوفا متبحرا. ولد في دهاقان (من قرى أصفهان) سنة ثلاث و أربعين و مائتين و ألف. و تعلم في قرينته. و درس المقدمات في أصفهان، و أخذ بها العلوم العقلية عن محمد رضا القمشهي (المتوفى ۱۳۰۶ هـ) و قصد النجف الأشرف، فحضر في الفقه على محمد حسن بن باقر النجفي صاحب «جواهر الكلام». و برع في الفقه و الأصول، و أولع بالفلسفه و تعمقها، و صار من المبرزين فيها. و باشر تدريس الفقه و الأصول و الفلسفه و الرياضيات في مدرسه الصدر بأصفهان. و حاز شهره واسع، لا سيما في تدريس الفلسفه، و تقاطرت عليه الطلبة من سائر البلاد لأخذها عنه. و قد انتفع به، و تخرج عليه جمع غفير، منهم: الميرزا محمد حسين النائيني (المتوفى ۱۳۵۵ هـ) و السيد حسين بن علي البروجردی (المتوفى ۱۳۸۰ هـ)، و علي أكبر بن حسن بن أبي القاسم اليزدي (المتوفى ۱۳۴۹ هـ)، و السيد يحيى اليزدي الواعظ، و أسد الله بن محمود الكلبايگاني مؤلف «شمس التواريخ»، و السيد جمال الدين بن حسين الكلبايگاني (المتوفى ۱۳۷۷ هـ)، و السيد حسين بن هبه الله الرضوي الكاشاني (المتوفى ۱۳۸۴ هـ)، و غيرهم. و صنف شرحا على «نهج البلاغه»، و له شعر بالفارسيه أودعه الكثير من آرائه الفلسفيه. توفي في أصفهان سنة ثمان و عشرين و ثلاثمائه و ألف».

۱- ۱) - مستدرکات أعيان الشيعة: ۲۴۹/۳ - ۲۵۰؛ «المولى الآخوند ملا محمد الكاشانى الاصفهانى ولد سنه ۱۲۴۹ فى كاشان و توفى سنه ۱۳۳۳ فى أصفهان و دفن فيها فى مقابر تخت فولاذ من علماء الفلسفه و الحكمه فى عصره. أخذ المقدمات فى كاشان على جملة من أهل الفضل ثم هاجر إلى أصفهان و أولع بالفلسفه و الحكمه و التحق بحوزه كل من الميرزا حسن نجل ملا على النورى و المولى الآغا محمد رضا القمشه إى حتى برع و تقدم فى ذلك، ترجم له السيد مصلح الدين المهدوى فى كتابه تذكره القبور بما تعريبه ... الحكيم العارف الكبير و الفيلسوف على الإطلاق المرحوم الآخوند ملا محمد الكاشانى من نوادر الدهر فى العلم و العمل و الزهد و التقوى و التدريس كان يدرس الحكمه العلميه و العمليه فريدا فى عصره و فى أوائل هجرته إلى أصفهان كان مقيما فى مدرسه (جده كوچك) ثم انتقل إلى مدرسه الصدر ينقلون عنه حكايات عجيبه و أحاديث غريبه و لم يتزوج فى طول عمره الشريف و عاش ۸۴ سنه. أقول: تخرج عليه كوچه من أكابر علماء الشيعة و أساطين الشريعه علماء الحكمه و الفلسفه و العرفان منهم الآغا نجفى القوجانى و الحاج آغا رحيم الأرباب و السيد حسين البروجردى، و الشيخ محمد الحكيم الخراسانى، و الدهقان السامانى، و آغا ضياء الدين العراقى، و الشيخ هاشم القزوينى و السيد حسن مشكان الطبسى، و الشيخ أسد الله الايزدكشت، و الميرزا أرسطو، و الحاج الميرزا حسن الجابرى الأنصارى و غيرهم من الحكماء و الفلاسفه و قد سمعت ان له حواشى على كتاب الاسفار و كتاب المشاعر و كتاب العرشيه لصدر المتألّهين الشيرازى.»

همواره مایه های علمی من بالا می رفت که نامه ای از پدر دریافت کردم.

پدر ایشان در بروجرد، معاش زندگی را از کشاورزی تأمین می کرد. چون زبان ایشان می گرفت، کسی ایشان را برای منبر و سخنرانی دعوت نمی کرد. در نامه آمده بود: حسین عزیزم! به بروجرد بیا، من وسایل عروسی تو را فراهم کرده ام.

من نامه ای به ایشان نوشتم که مرا از ازدواج معاف کنید و اجازه دهید درس بخوانم. پدرم در جواب نوشت: فکر نمی کنی اگر به سخن پدر گوش ندهی، این مانع تو باشد؟ خدا در قرآن فرموده است:

« وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا » (۱)

ایشان بلافاصله به بروجرد رفت. عروسی که تمام شد، گفت: حالا می خواهی بروی، برو. ایشان می فرمود: بروجردی شدن من مرهون این خانمی بود که پدرم برای من گرفت.

یک عروس جوان، چگونه عمر را صرف می کند که محصول عمر او آیت الله بروجردی می شود؟ یک خانم چگونه عمرش را خرج می کند که محصول همان عمر نه ساله، امام مجتبی، امام حسین، زینب کبری و حضرت کلثوم می شود؟ در قیامت خیلی از مردها به خاطر خانم هایشان باید به جهنم بروند و بسیاری نیز در اعلی علین قرار می گیرند.

یوسف عزیز هفت سال عمرش را این گونه برای یک ملت خرج کرد و نگفت که در میان این ملت، ممکن است بی دین، بی نماز و کافر هم باشد. اگر خدا می خواست، ریشه ایشان را می زد. عمر خود را در چه مسیری سپردم؟ در برابر این هزینه کردن، دریافتی ابدی دارد. وقت مردن این افراد، خدا خطاب می کند:

ص: ۳۱۳

﴿ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴾ (۱)

سرانجام گمراهان

شصت - هفتاد سال، در دنیا به تو عمر دادم، خوب کاشتی، خوب عمل کردی و خوب عمرت را خرج کردی. اکنون خود من به انتظار تو هستم، ربی که از تو کمال رضایت را دارد. این «ارجعی» را یادمان باشد که کلام شخص خداوند است. عده ای هم هستند که قرآن می فرماید: به لحظه مرگ که می رسند، اوضاع تاریک بسیاری را می بینند و به خدا می گویند: (۲)

ص: ۳۱۴

۱-۱ - فجر (۸۹): ۲۷ - ۲۸؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! به سوی پروردگارت، در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.»

۲-۲ - روضه الواعظین: ۲۹۷/۲-۲۹۸؛ «قال الصادق علیه السلام إذا مات المؤمن شيعه سبعون ألف ملك إلى قبره فإذا دخل قبره أتاه منكر و نكير فيقعدانه و يقولان من ربك و ما دينك و من نبيك فيقول ربى الله و محمد نبى و الإسلام دىنى فيفسحان له فى قبره مد بصره و يأتياه بالطعام من الجنة و يدخلان عليه الروح و الريحان و ذلك قوله تعالى فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ يعنى فى قبره وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ يعنى فى الآخرة ثم قال عليه السلام إذا مات الكافر شيعه سبعون ألفا من الزبانية إلى قبره و إنه ليناشد حامله بصوت يسمعه كل شىء إلا الثقلان الجن و الإنس و يقول لو أن لى كره فأكون من المؤمنين و يقول رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّيَ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ فتجيبه الزبانية كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا و يناديهم ملك و لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ فإذا دخل قبره و فارقه الناس أتاه منكر و نكير فى أهول صوره فيقيمانه ثم يقولان له من ربك و ما دينك و من نبيك فيتلجج لسانه و لا- يقدر على الجواب فيضربانه ضربه من عذاب أليم يذعر لها كل شىء ثم يقولان من ربك و ما دينك فيقول لا أدري فيقولان لا دريت و لا هديت و لا أفلحت ثم يفتحان له بابا إلى النار و ينزلان إليه الحميم من جهنم و ذلك قول الله وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذَّبِينَ الضَّالِّينَ فَتَنُزُّ مِنْ حَمِيمٍ يعنى فى القبر وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ يعنى فى الآخرة.»

« رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ » (۱)

تا این عمر به لجن کشیده را جبران کنم.

« إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ » (۲)

اکنون به تو می گویم که عمر را صرف دشمنان من کردن، چه توانی دارد. عمری که مانند عمر یوسف خرج می شود، مرکبی برای صاحب آن است. عمری که مانند عمر زلیخا خرج می شود، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مانند قاطری است که مهار گسیخته، صاحبش را تحویل جهنم می دهد. (۳) جلال الدین رومی در یک شعر مفصل، این دو نوع انسان را ترسیم کرده است.

انسان نقشه بکشد که چگونه سر مردم کلاه بگذارم. آن یکی خورشید علین بود وین دگر خفاش کالسجین بود (۴)

یکی از عیب ها، خشم و انتقام جویی است. (۵) یوسف ده سال داشت که او را از

ص: ۳۱۵

۱-۱) - مؤمنون (۲۳): ۹۹ - ۱۰۰؛ «پروردگارا! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده، به دنیا] بازگردان .

* امید است در [برابر] آنچه [از عمر ، مال و ثروت در دنیا] واگذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم .»

۲-۲) - مؤمنون (۲۳): ۱۰۰؛ « [به او می گویند :] این چنین نیست [که می گویی] بدون تردید، این سخنی بی فایده است

که او گوینده آن است ، و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند .»

۳-۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶؛ «ذمتی بما أقول رهينه و أنا به زعيم . . . ألا و إن الخطايا خيل شمس حبل عليها أهلها و خلعت

لجُمها.»

۴-۴) - مولوی.

۵-۵) - كنز العمال، المتقى الهندي: ۳۷۳/۳، حدیث ۷۰۰۶ و ۷۰۰۷؛ «قال موسى بن عمران: يا رب من أعز عبادك عندك؟

قال: من إذا قدر غفر.» «من عفا عند القدره عفا الله عنه يوم العسره.» كنز العمال، المتقى الهندي: ۳۷۴/۳، حدیث ۷۰۰۸؛ «إذا كان

يوم القيامة ينادى مناد من بطنان العرش: ليقم من على الله أجره، فلا يقوم إلا من عفا عن ذنب أخى.» حدیث ۷۰۰۹؛ «إذا أوقف

العباد نادی مناد: ليقم من أجره على الله، وليدخل الجنة، قيل من ذا الذي أجره على الله؟ قال العافون عن الناس، فقام كذا وكذا

ألفا فدخلوا الجنة بغير حساب.» و در روایات شیعه آمده است: وسائل الشیعه: ۱۷۰/۱۲، حدیث ۱۵۹۸۴؛ «قال رسول الله صلى الله

عليه و آله عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَإِزِيدُ الْعَبْدَ إِلاَّ عِزًّا فَتَعَاَفَوْا يُعِزِّكُمْ اللَّهُ.» وسائل الشیعه: ۱۷۳/۱۲، حدیث ۱۵۹۹۷؛ «عَنْ أَبِي

إِسْحَاقَ السَّيِّعِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلَا لَأَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالأخِرَةِ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تُعْطَى

مَنْ حَزَمَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ.» نهج البلاغه: ۴۷۰ حکمت ۱۱؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ

شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.»

پدر جدا کردند و در چاه انداختند. اکنون در سفر سوم، به مصر آمده اند. گفتند: ای عزیز! تکلیف ما چیست؟ تو همانی که به تو ظلم کردیم. می خواهی با ما چه کنی؟ قرآن می گوید: این انسان بی عیب، به برادران گفت:

« لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ » (۱) آن یکی نوری ز هر عیبی بری

ص: ۳۱۶

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۹۲؛ «امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست.»

آن یکی سرور شده ز اهل زمان وین یکی در خاک خواری بس نهان (۱)

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۳۱۷

۱-۱ - مولوی.

تهران، حسینیه هدایت رمضان ۱۳۸۲ الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

از مسائل بسیار مهمی که از سوره مبارکه یوسف استفاده می شود، درباره دو گونه انسان است. انسانی که تربیت شده مکتب حق است و انسانی که آلوده به مکتب مادیگری و هوای نفس است.

حضرت یوسف علیه السلام انسانی است که هر قدمی را که می خواهد بردارد، هر کاری را که می خواهد انجام بدهد، هر سخنی را که می خواهد بگوید، و هر برخوردی را که می خواهد با حوادث بکند، خودش را، زمانش را، آینده اش را، براساس فرهنگ پاک پروردگار محاسبه می کند و بعد از محاسبه، کاری را که باید انجام بدهد، بر اساس حق و یقینی انجام می دهد.

زندان می رود ولی به حق زندان می رود، در مقابل زلیخا مقاومت می کند به حق مقاومت می کند، در زندان می ماند به حق می ماند. چیزی از سرمایه عمرش را به تعبیر قرآن هدر نمی دهد، از تمام لحظات عمر و از همه مایه هایی که در اختیارش است، به عالی ترین صورت، به خاطر قدرت در محاسبه استفاده می کند.

یوسف علیه السلام محاسبه گری دقیق

ما این معنای محاسبه گری دقیق او را از آیه شریفه ای که پروردگار عالم، کلمه

علیم و حفیظ را در آن به کار گرفته استفاده می کنیم.

می فرماید: «إِنِّي حَفِیْظٌ» (۱) من یک پاسدار واقعی نسبت به عمرم، نسبت به مردم، نسبت به کشور، نسبت به سرمایه های وجودی خود هستم و «عَلِیْمٌ» هستم، دانا هستم، دانایی در افق بالا و محاسبه گر.

به دقت می توانم هفت سال فراوانی نعمت را با هفت سال قحطی را، به گونه ای محاسبه کنم که ملت و کشور دچار تنگنا، مضیقه، سختی، فقر، ناداری، تهی دستی نشوند.

تربیت شده مکتب مادگیری یک طرف داستان هم زلیخا قرار دارد، او در یک زندگی صد در صد بی محاسبه قرار گرفته است. تمام همت این زن در این است که کامجویی کند و فقط بدن لذت ببرد، بقیه نواحی وجود معطل بماند. عقل رشد نکند، روح رشد نکند، قلب آینه دار جمال حق نشود، ارزشهای اخلاقی بر این صفحه نقش نبندد، از کل امور، فقط نگاهی به بدن تنها دارد.

یک لذت گرای بی محاسبه است. و اگر این گونه حالات در وجود انسان مایه بشود، محال است که انسان را نسبت به هر حقی راضی کند.

چگونه حالا- پروردگار عالم لطفش شامل حال کسی بشود، و این برنامه ها را که مایه وجود انسان است از وجود انسان بگیرد و آدم در برابر حق تسلیم بشود، ولی اگر مادگیری ریشه در وجود انسان پیدا کند و به قول امیرالمؤمنین علیه السلام طبیعت ثانوی گردد محال است انسان در مقابل حق تسلیم بشود.

ص: ۳۲۲

نمونه هایی از تربیت شدگان مکتب مادیگری

من نمونه هایی از انسان هایی که این فرهنگ لذت گرایی در آنها مایه شد، عرض می کنم.

همین ها گاهی در ظاهر امر یک آراستگی پیدا کردند، انسان خیال می کند خیلی آدم های خوبی هستند، آدم های منظمی هستند، آدم های با ادبی هستند ولی در برخورد با یک حادثه، معلوم می شود که این ادب و حتی دینداری او یک ظاهر پوچ در وجود آنها بوده است.

در این زمینه چه اتفاقات عجیبی در تاریخ بشر افتاده است.

وجود مبارک موسی بن عمران علیه السلام یک گفتگویی با یک گوساله پرست دارند.

گوساله پرستی به دست سامری چه زمانی شروع شده؟ بعد از نبوت موسی علیه السلام، بعد از نشان دادن آیات و بینات و معجزات، چه اتفاق عجیب و شگفت انگیزی افتاده است.

به این آدمی که پوششی از دین، ادب دینی، اخلاق دینی داشته و حالا گوساله پرست شده، موسی بن عمران علیه السلام می گوید:

تو به ترتیب ندیدی که یک عصای چوبی من با افتادن روی زمین تبدیل به یک اژدهای عظیم شد و تمام سحر جادوگران را بلعید و بعد دم این اژدها را گرفتم و بلندش کردم، دو مرتبه همان چوب دستی شد؟ نه چاق شده بود، نه چیزی به آن اضافه شده بود، عین قبل از اژدها شدنش شد.

بارها دیدی. این معجزات همه در قرآن نقل شده است، تو دیدی که من دستم را می بردم زیر بغلم، بیرون می آوردم، از پنج انگشت من تا جایی که چشم کار می کرد، نور سفیدی می درخشید:

تو دیدی که من تمام کانال هایی که از رود نیل به طرف خانه فرعونیان می رفت، با یک اشاره تبدیل به خون کردم. تو دیدی به معجزه من که تمام زندگی فرعونیان پر از قورباغه شد، تو دیدی به معجزه من که تمام خانه و زندگی و رختخواب و ظروف فرعونیان پر از شپش شد، تو دیدی که من با این عصا به سنگ زدم،

« فَأَنْفَجَرْتُمْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا » (۲)

دوازده چشمه آب بیرون زد.

تو دیدی که یک شب تمام شما بنی اسرائیل را لب رود نیل آوردم، به رود اشاره کردم، دوازده کوچه درون آب باز شد، آب ها روی هم دیگر سوار می شد. همه شما را از این دوازده کوچه بیرون بردم، فرعونیان وارد آب شدند، آب ها و همه را غرق کرد. با تماشای این معجزات من، حالا آمدی گوساله پرست شدی؟ (۳)

ص: ۳۲۴

۱-۱) - اعراف (۷): ۱۰۸؛ «دست برای بینندگان سپید و درخشان گشت.»

۲-۲) - بقره (۲): ۶۰؛ «پس دوازده چشمه از آن جوشید به طوری که هر گروهی [از دوازده گروه بنی اسرائیل] چشمه ویژه خود را شناخت.»

۳-۳) - تفسیر نور الثقلین: ۱۹۳/۳ - ۰۹۳، سوره طه (۲۰): آیات ۲۵ - ۱۰۱؛ «اخرج السامری العجل و له. خوار، فقال له موسى: فَمَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ؟ قال السامری: بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ يَعْنِي مِنْ تَحْتِ حَافِرِ رِمَكِهِ جِبْرِئِيلُ فِي الْبَحْرِ فَبَذَتْهَا أَي أَمْسَكْتَهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي أَي زِينَتْ فَأَخْرَجَ مُوسَى الْعَجَلَ فَأَحْرَقَهُ بِالنَّارِ وَأَلْقَاهُ فِي الْبَحْرِ، ثُمَّ قَالَ مُوسَى لِلْسَامِرِيِّ: فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ يَعْنِي مَا دَمَتْ حَيَاةٌ وَعَقِبُكَ هَذِهِ الْعَلَامَةُ فَيَكُمُ قَائِمَةٌ. انْ تَقُولَ: لَا مِسَاسَ حَتَّى يَعْرِفُوا أَنَّكُمْ سَامِرِيَّةٌ فَلَا يَغْتَرُوا بِكُمْ النَّاسُ، فَهَمَّ إِلَى السَّاعَةِ بِمِصْرَ وَ الشَّامَ مَعْرُوفِينَ لَا مِسَاسَ.»

این بهت آور است که همه اینها حق نبود و گوساله حق بود، یعنی به این راحتی حق را می شود گم کرد، به این راحتی حق را می شود به دیگران داد. یعنی موسی ناحق، سامری حق است. عصا به اژدها تبدیل شدن ناحق و گوساله حق است.

چطور انسان در مقابل حق تسلیم نمی شود و رها می کند و گوساله پرست می شود؟

قرآن مجید نقل می فرماید:

« وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ » (۱)

شما مایه گوساله پرستی را قبل از همه این حرفها به دلتان خوراندید.

وقتی به یک گوساله می رسید، به پول می رسید، به مقام می رسید، تمام حق را در همه جلوه هایش رها می کنید و به باطل می گروید، علتش چیست؟

موسی به او گفت: طبق همین

« وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

که شما قبلا مایه گوساله پرستی را به خودتان تزریق کردید. (۲)

ص: ۳۲۵

۱-۱) - بقره (۲): ۹۳؛ «و به سبب کفرشان دوستی گوساله با دل هایشان در آمیخت.»
۲-۲) - تفسیر العیاشی: ۵۱/۱، حدیث ۷۳؛ البرهان فی تفسیر القرآن ۲۸۲/۱ - ۳۸۲، سوره بقره (۲): آیه ۳۹، حدیث ۵۶۲؛ «عن ابی بصیر، عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل: «وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ» قال: لما ناجی موسی علیه السلام، ربه أوحى إليه: أن یا موسی، قد فتنت قومك. قال: و بماذا، یا رب؟ قال: بالسامری. قال: و ما [فعل] السامری؟ قال: صاغ لهم من حلیهم عجلا. قال: یا رب، إن حلیهم لتحتمل [أن یصاغ] منها غزال أو تمثال أو عجل، فكیف یفتنهم؟ قال: إنه صاغ لهم عجلا. فخار. قال: یا رب، و من أخاره؟ قال: أنا. فقال عندها موسی: إن هیه إلا فتنتك تُضِلُّ بها من تشاء و تهدی من تشاء قال:- فلما انتهى موسی إلى قومه و رءاهم یعبدون العجل، ألقى الألواح من یده فتكسرت. قال أبو جعفر علیه السلام: «كان ینبغی أن یکون ذلك عند إخبار الله إیاه - قال :- فعمد موسی فبرد العجل من أنفه إلى طرف ذنبه، ثم أحرقه بالنار فذره فی الیم، فكان أحدهم ليقع فی الماء و ما به إلیه من حاجه، فیتعرض بذلك للرماد فیشربه، و هو قول الله: «وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ»».

در یک برهه آرامش، یک مرتبه ظاهر دینی پیدا می کنید و در نماز جماعت شرکت می کنید و اقتدا به پیغمبر می کنید، با پیغمبر در جنگ شرکت می کنید، اما به محض اینکه در قبر پیغمبر مرا می بندند، همین شما که به پیغمبر، به قرآن و به نماز جماعت گرویده بودید، هیزم می آورید در خانه دختر پیغمبر را آتش می زنید. هجوم می آورید و در خانه را می شکنید و طناب به بازوی علی علیه السلام می بندید، کشان کشان پای منبر می برید، به امام علیه السلام که از طرف خدا به امامت انتخاب شده، می گوید باید مأموم باشی و آن کسی که در هیچ چیزی با امام علیه السلام قابل مقایسه نیست باید امام جماعت شود، تو علم صرف باید با جهل صرف بیعت بکنی چرا؟

چطور قرآن را که حق است رها کردید، سفارشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در غدیر خم رها کردید، علی علیه السلام را با همه ارزشها رها کردید، اصرار کردید علی امام مأموم بشود، ابوبکر عادی امام بشود، چرا؟ چون

« وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

شما این مایه را قبلا به قلبتان تزریق کردید. (۱)

ص: ۳۲۶

۱- ۱) - تفسیر نور الثقلین: ۲۹۳/۳، سوره طه (۲۰): آیات ۲۵ - ۱۰۱، حدیث ۱۸؛ «اسحق بن عمار الصیرفی عن ابی الحسن الماضی علیه السلام قال: قلت: جعلت فداک حدثنی فیہما بحدیث، فقد سمعت عن أییک فیہما أحادیث عدہ. قال: فقال لی: یا اسحق! الاول بمنزله العجل، و الثانی بمنزله السامری.» تفسیر نور الثقلین: ۲۹۳/۳ سوره طه (۲۰): آیات ۲۵ - ۱۰۱، حدیث ۱۰۹؛ «عن ابی یحیی الواسطی قال: لما افتتح أمير المؤمنين عليه السلام البصره اجتمع الناس عليه و فیهم الحسن البصری و معه الألواح فكان کلمة لفظ أمير المؤمنين عليه السلام بکلمه کتبها فقال له أمير المؤمنين عليه السلام بأعلى صوته: ما تصنع؟ قال: أکتب آثارکم لنحدث بها بعدکم، فقال أمير المؤمنين عليه السلام قال: أما ان لكل قوم سامریا و هذا سامری هذه الأمه، الا انه لا يقول: «لا مساس» و لكنه يقول: لا قتال.»

این مایه در یک برهه وقتی ظهور بکند، نمی گذارد آدم تسلیم حق باشد او را به یک انسانی در برابر حق، ضد حق، ضد خدا، ضد قرآن، ضد انسان تبدیل می کند.

وقتی آدم محاسبه نکند، این مایه ها در وجودش شکل می گیرد و یک روزی هم خرج می شود. حضرت یوسف علیه السلام در مقابل حوادث سنگینی قرار گرفت ولی چقدر معقول از کنار این حوادث عبور کرد. خود را نباخت. دچار شهوت حرام نشد، روح و عقلش به اسارت دشمن درنیامد، در کارگردانش در مدتی که حاکم مملکت بود، یک ارزن ظلم از او صادر نشد به علت اینکه یک مایه قوی توحیدی را به قلب خود تزریق کرده بود، در تمام برنامه هایی که می خواست وارد بشود با محاسبه رضای خدا وارد می شد. این دو برداشت را ما از آیات سوره یوسف استفاده می کنیم.

مقاومت یوسف علیه السلام در مقابل چهار جاذبه

اگر بخواهیم مسأله را بیشتر موشکافی بکنیم باید گفت: یوسف علیه السلام در مقابل جاذبه های قوی کمال مقاومت را به خرج داد. به خاطر همین محاسبه زلیخا در مقابل هیچ یک از این چهار جاذبه مقاومتی نداشت، به محض جلوه جاذبه، دست بسته، پا بسته، عقل بسته، روح بسته تسلیم بود.

خود ما در مقابل حق چقدر تسلیم هستیم، چقدر حق را به حقدار می دهیم، مگر قرآن مجید، علنا ربا را حرام و گناه کبیره اعلان نکرده؟ پس اینهایی که ربا می خورند برای چه می خورند؟ چرا تسلیم حق نیستند، چون

« وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

مایه عبادت پول را در خود تزریق کرده، به جای عبادت خدا؛ بنده پول است.

رباخوری علت دیگری دارد؟ به او بگو که ربا حرام است، می خندد.

قرآن مجید مگر در سوره نساء معشوقه پنهانی گرفتن را حرام نکرده است؟ روابط نامشروع پنهان از دید دیگران چرا؟ چون گوساله شهوت را

« وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

به قلبش تزریق کرده. تسلیم حق نیست.

اما یوسف محاسبه گر، چقدر زیبا زندگی می کند، زلیخایی که زندگی را محاسبه نمی کند و محور را بدن و لذت های بدن قرار می دهد، دست به هر کار نامشروعی می زند. وجدان خواب، عقل اسیر، قلب تاریک، انسان را خیلی راحت در بست تسلیم باطل می کند.

حضرت یوسف علیه السلام در مقابل چهارجاذبه قرار داشت، زلیخا هم همینطور.

جاذبه اول شیطان است. شیطان مگر جاذبه دارد؟ خیلی شدید. اینقدر هنرمند است که قرآن می فرماید:

« زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ » (۱)

کثیف ترین زشتی ها را در مقابل چشم انسان، چنان زیبا نقاشی می کند که همه دل ها را ببرد.

مگر ماهواره ها این کار را نمی کنند، در مملکت ما شیطان چقدر نیرو دارد، از دختر چهارده ساله زیبا تا دلالان فحشا، تا پخش کنندگان مبتدل ترین فیلمها و سی دی ها، «زُيِّنَ لَهُمْ» اگر باطن این مسائل از طریق قرآن دیده بشود و محاسبه بشود،

ص: ۳۲۸

آدم دنبالش نمی رود. (۱)

قوی ترین دشمنان یوسف علیه السلام

قوی ترین نیروی شیطان در برابر یوسف علیه السلام زلیخا بود. یک زن جوان زیبای مصری که انواع لباس ها و آرایش ها در اختیارش است. هفت سال، طنازی و عشوه گری و ناز و غمزه،

« كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرُوا » (۲)

حرفش هم این است بیا با شهوت ناسپاسی کن، گفت:

« مَعَاذَ اللَّهِ » (۳)

رد کرد.

نیروی دوم در مقابل یوسف علیه السلام برای بلعیدن یوسف دنیا بود. دنیا خیلی چهره فریبنده ای دارد:

« فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى » (۴)

چقدر زیبا محاسبه گری کرده است.

ص: ۳۲۹

۱-۱ - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۴۶/۵ «زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ» ای زینت لهم أنفسهم أو زین لهم الشيطان سوء أعمالهم عن الحسن و قيل معناه استحسنوا ذلك بهوهم «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ».

۲-۲ - حشر (۵۹): ۱۶؛ «[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت: کافر شو.»

۳-۳ - یوسف (۱۲): ۲۳.

۴-۴ - نازعات (۷۹): ۳۷ - ۳۹؛ «و اما کسی که طغیان و سرکشی کرده * و زندگی دنیا را [بر زندگی ابد و جاوید آخرت] ترجیح داده، * پس بی تردید جایگاهش دوزخ است.»

گفت بگذار بروم زندان و در این کاخ نباشم. این دنیا مال شما باشد. ما همان اتاق کاه گلی و نموری که سخت به ما می گیرند و یک نان خشک به ما می دهند، برای ما محبوبتر است. من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست (۱)

سومین نیرویی که در مقابل یوسف علیه السلام قرار داشت، هیجانات نفسی بود، چقدر زیبا برخورد کرد:

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي » (۲)

او گفت: هر چقدر که حمله نفس قوی باشد من با رحمت پروردگار بزرگ عالم آن را بیرون می کنم.

خواسته های بی محاسبه که در قرآن بسیار با کلمه هوا آمده است؛ (۳) انسان را به انواع گناهان دچار می کند.

اما زلیخا در مقابل هیچکدام از دشمنان مقاومتی نداشت، وقتی که انسان تسلیم بشود، حجاب های بسیار سنگین بین او و بین پروردگار قرار می گیرد. زندگی را که در حجاب می گذرانند، تمام سرمایه وجود را می بازد، عمر هدر می رود، مایه ها همه نابود می شود، در وقت مرگ عجیب آدم را به اسارت می کشد، آن کسی که در عمرش حق را ندید، یک لحظه وقت مرگ چگونه حق را ببیند؟ آنان چگونه می میرند؟ با چه برزخی روبه رو می شوند؟ با چه قیامتی برخورد می کنند؟

ص: ۳۳۰

۱-۱ - حافظ شیرازی.

۲-۲ - یوسف (۱۲): ۵۳؛ «زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند.»

۳-۳ - نازعات (۷۹): ۴۰؛ «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»

یک آیه در سوره آل عمران است که سه مسأله در آن مطرح است:

یک مسأله این است که پروردگار می فرماید: او که رحمت بی نهایت است.

رحمت بی نهایت یعنی خدا، چون ما از طریق اهل بیت علیهم السلام اعتقاد داریم صفات و ذات یکی است. نمی گوییم خدا دارای رحمت است، می گوییم خود رحمت است، رحمت بی نهایت است. برای اینکه یک آدم در قیامت دچار چه محرومیت شکننده ای است. تمام آسمانها و زمین اگر در معرض این محرومیت قرار بگیرند مقاومت نمی توانند بکنند، طاقتش را ندارند.

این رحمت بی نهایت درباره اینها می فرماید: این خودباختگان و خودفروختگان، این تسلیم شدگان به انواع آلودگی ها، این هایی که زندگی را بی محاسبه و بی در و پیکر گذراندند

« وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ » (۱)

هر چه مرا صدا بزنند، من یک کلمه جواب نمی دهم،

« وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » (۲)

و روز قیامت یک بار هم یک نگاه به آنها نخواهد کرد، آن وقت حال چه می شود؟

ما در دنیا یک شادیمان این بود که معشوق یک نیم نگاه به ما انداخت مثل اینکه سر یاری با ما دارد، نگاهش نشان می داد، نگاه محبت است.

ص: ۳۳۱

۱-۱ - آل عمران (۳) : ۷۷؛ «و خدا با آنان سخن نمی گوید.»

۲-۲ - آل عمران (۳) : ۷۷؛ «و در قیامت به آنان نظر [لطف و رحمت] نمی نماید.»

اما یکی هم می گوید، هر چه التماس کردم یک نگاه به من نکرد.

« وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ »

نمی گوید در دنیا، اگر در دنیا به آدم نگاه نکند، باز آدم هزار تا پناهگاه دارد، به سگی یا خوکی یا کافری ممکن است پناه ببرد که یک لقمه بخورد. اما آنجا که تمام وجود آدم نیازمند به نگاه است، هیچ نگاه نمی کند.

رحمت بی نهایت می فرماید:

« وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ »

نگاه نمی کند

« وَلَا يُزَكِّيهِمْ » (۱)

تسویه حساب هم به ایشان نمی دهد، (۲) پرونده اش با کل گناهانش روی دوشش می ماند. به خیلی ها قیامت تسویه می دهد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

پرونده کسی را دستش می دهد، خودش هم با او حرف می زند، (۳) البته کنار او

ص: ۳۳۲

۱-۱) - آل عمران (۳): ۷۷؛ «و [از گناه و آلودگی] پاکشان نمی کند.»

۲-۲) - بحار الأنوار: ۲۴/۲۲۴، باب ۵۸، حدیث ۱۴؛ «عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَرَّمَ اللَّهُ الْيَحَنَّةَ عَلَى ظَالِمِ أَهْلِ بَيْتِي وَفَاتِلِهِمْ وَسَيِّبِهِمْ وَالْمُعِينِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ تَلَمَّا هَذِهِ الْآيَةَ أَوْلَيْتُكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» تفسیر العیاشی: ۱/۱۷۸، حدیث ۶۵؛ بحار الأنوار: ۲۵/۱۱۱، باب ۳، حدیث ۴؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ۸ قَالَ ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ... وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ أَوْ ادَّعَى إِمَامًا مِنْ غَيْرِ اللَّهِ أَوْ زَعَمَ أَنَّ لِفُلَانٍ وَ فُلَانٍ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيْبًا.»

۳-۳) - تفسیر العیاشی: ۲/۲۸۴، حدیث ۳۳؛ البرهان فی تفسیر القرآن: ۳/۴۱۵، سوره اسراء (۱۷): آیه ۳۱، حدیث ۶۲۸۹؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله: اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيباً، قال: يذكر العبد جميع ما عمل و ما كتب عليه، حتى كأنه فعله تلك الساعة، فلذلك قالوا: يا ويلتنا ما لهذا الكتاب لا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا.»

صدای خدا را نمی شنود، فقط خود او می شنود. بنده من، می خواهم گناهانت را به یادت بیاورم، وقتی گناه را به یاد آدم می آورد، ما که خیلی از گناهان را یادمان می رود، درد می کشیم، خطاب می رسد من اینها را، یادت می آورم، نمی خواهم دردت بیاید، می خواهم بگویم اینها را انجام دادی، حالا می خواهم تو را ببخشم و خوشحالت کنم، این معنای یزکیهم است. اما اینها را «وَلَا يُزَكِّيهِمْ» ، پس برای آنان

« وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » (۱)

عذاب دردناک است.

علت دوری از حق

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: که چرا این طوری شده است، چرا به اینجا رسیدم، کسالت در عبادت، تاریکی درون، شاد نبودن، دور بودن،

«سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي»

شاید مرا از در خانه ات طرد کرده ای، که این حال به من دست داده، قبلاً خیلی با حال برایت نماز شب می خواندم، اما اکنون حال ندارم

«وَ عَنْ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي»

گفتی که تو دیگر لیاقت نداری برای من خدمت کنی،

«أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ»

ص: ۳۳۳

یا دیدی که من تمام حقوق را سبک شمردم،

«فَأَقْصَيْتَنِي»

دستور دادی که مرا از پیشگاهت تبعید کنند.

«أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضاً عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي»

هر بار مرا دعوت کردی دیدی من رو برگرداندم، حالا از دست من عصبانی شدی،

«أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ»

یا دیدی هر سال به تو دروغ گفتم، مرتب به تو گفتم توبه کردم، بعد معلوم شد دروغ بود.

«فَرَفَضْتَنِي»

حالا دیگر کاری به من نداری، گفתי برو، دیگر نه تو بنده منی، نه من خدای تو.

«أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي»

دیدی من وجود پیغمبرت را شکر نکردم، وجود علی را شکر نکردم، وجود زهرا را شکر نکردم، وجود حسن و حسین تو را شکر نکردم، قرآنت را شکر نکردم، دیدی آدم ناسپاسی بودم، حالا مرا از رحمت محروم کردی،

«أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ»

دیدی من وقت داشتم کنار عالمان ربانی بروم، در جلسات آنان شرکت بکنم، اما توجهی نکردم، شرکت نکردم

«فَخَذَلْتَنِي»

حالا مرا به خودم واگذار کردی،

«أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ»

یا نه، دیدی من با اهل غفلت زیاد نشست و برخاست دارم

«فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي»

مرا ناامید از رحمت کردی،

«أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلفُ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ»

دیدی با بازیگران دنیا و آنهایی که عمرشان را بیهوده تلف می کنند، خیلی رفت و آمد دارم

«فَبَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ خَلِّيتَنِي»

مرا به همانها واگذار کردی

«أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي»

یا شاید دیگر دوست نداری که صدای مرا بشنوی که هر چه دعا می کنم جوابم را نمی دهی.

یا محبوب من

«أَوْ لَعَلَّكَ بِجُزْمِي وَ جَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي» (۱)

ص: ۳۳۵

۱- ۱) - مصباح المتهدج: ۵۸۷؛ المصباح للكفعمي: ۵۹۳، دعاء السحر لعلی بن الحسین علیه السلام رواه حمزه الثمالی؛ «سیدی لَعَلَّكَ عَنِ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَ عَنِ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسَدِّ تَخِيفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ وَجَّهْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَادِبِينَ فَرَفَضْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَاتِكَ فَحَرَمْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ فَصَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلفُ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ فَبَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ خَلِّيتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بِجُزْمِي وَ جَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بِقَلْبِهِ حَيَّائِي مِنْكَ جَازَيْتَنِي فَإِنْ عَفَوْتَ يَا رَبِّ فَطَالَ مَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُذْنِبِينَ قَبْلِي لِأَنَّ كَرَمَكَ أَيْ رَبِّ يَجِلُّ عَنِ مُجَازَاهِ الْمُذْنِبِينَ وَ حِلْمَكَ يَكْبُرُ عَنِ مُكَافَأَةِ الْمُقْصِرِينَ فَأَنَا عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ»

دیدنی خیلی گناه کردم مرا مجازات می کنی، چه شده من به این روز افتاده ام.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۳۳۶

- فهرست ها

ص: ۳۳۷

آیه

شماره آیه

صفحه

. فاتحه (۱)

« إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ »

۵

۷۰، ۲۳۶

« اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ »

۶

۷۰، ۲۶۳

. بقره (۲)

« ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارْيَبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ »

۲

۲۳

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَّا فَوْقَهَا »

۲۶

۲۱۲

« الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ »

« إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... »

« فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ »

« وَ لَأَيُّوْخِذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَأَهُمْ يُنصِرُونَ »

« فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا »

« وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ »

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا »

« وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ »

١٢٩

٥٥

« إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ »

١٥٦

٢٢٣

« وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ »

١٦٥

٨٠

ص: ٣٣٨

« وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ »

١٦٦

١٧٨

« كُلُّوْا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا »

١٦٨

٢٢١

« وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ »

٢٠٥

٢٧٧

« اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ »

٢٥٧

١٣٧

« وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ »

٢٧٠

١٧٧

. آل عمران (٣)

« إِذْ قَالَتِ الْمَلِكَةُ يَمْرِيْمُ إِنَّ اللَّهَ مُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيْحُ »

٤٥

٤٢

« تَعَالَوْا »

« فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ » □

« وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » □

« فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ » □

« وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا »

« سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ » □

« وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ... »

« إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَهُ وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا »

« وَيَالُو لَدَيْنِ إِحْسَانًا »

. مائده (٥)

« الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ »

« يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ »

« أَغْيَبُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ »

٨٣

١٦٢

« عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ »

٩٥

٤٦

. انعام (٦)

« ذَرُّهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ »

٩١

٢٧٣

« مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا »

١٦٠

٢٥

« قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ »

١٦٢

٢٩٩

. اعراف (٧)

« وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ »

٨

٣٦

« وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ »

٥٨

١٦٦، ١٦٧

« وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا »

٥٨

١٦٨

« وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ »

٩٦

٢٤٢

« بِيضَاءٍ لِّنَظِيرِينَ »

١٠٨

٣٢٤

« وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ »

١٤٢

١٨٨

« الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ... »

١٥٧

٥٩

« فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ »

١٦٨

« فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ »

« أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ »

« وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ »

. انفال (٨)

« نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ »

. توبه (٩)

« زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ »

« خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا »

١٠٣

٣٦، ٣٥

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ »

١١١

٢٩

. هود (١١)

« وَوَلَدًا لَكَ خَلَقَهُمْ »

١١٩

٢٤٠

. يوسف (١٢)

« نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ »

٣

٢٢

« بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ »

٣

٢٣، ٢٢

« إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ »

٤

٢٧١، ٩٩

« لَأَتَقُصَّ رُءْيَاكَ »

٥

١٩٩

« إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ »

٥

٢٠٢

« وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ »

٦

٢٧٥

« وَ يُنِمْ نِعْمَتُهُ وَ عَلَيكَ وَ عَلَيَّ ءَالِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَيَّ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ »

٦

٤٤

« نَحْنُ عُصْبَةٌ »

٨

٢٠١

« أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَزْتَعْ وَ يَلْعَبْ »

١٢

٢٧٥

« وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ »

١٣

« قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ »

١٨

١٢٤

« وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ ... »

٢٣

١٠٦

« مَعَاذَ اللَّهِ »

٢٣

٣٢٩، ٢١٩

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ »

٢٤

١٢١، ٤٨

« رَأَوْدَتُهُ وَعَنْ نَفْسِهِ »

٣٢

٢٧٧

« قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ... »

٣٣

١٠٧، ٨٥

« أَنَا رَأَوْدَتُهُ عَنْ نَفْسِهِ »

۵۱

۲۱۸

ص: ۳۴۲

« ذَلِكْ لِيُعَلِّمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ ... »

٥٢

١٢٢

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي »

٥٣

٣٣٠، ١٢٢

« إِنِّي حَفِيظٌ »

٥٥

٣٢٢

« يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ »

٨٨

٢٧٢

« لَاتَثْرِبَ عَلَيْنَا يَوْمَ »

٩٢

٣١٦

« سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ »

٩٨

١٩٢

« رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ »

١٠١

« تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ » □

« لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ... »

. ابراهيم (١٤)

« أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ » □

« ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ »

« تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ ... »

. حجر (١٥)

« إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ »

٥٧، ٢٥٠

« نَفَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي »

٢٩

٢١٤، ٢٢١

. نحل (١٦)

« فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ »

٤٣

٥٦

« بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »

٩٦

٢٤٩

ص: ٣٤٣

. اسراء (١٧)

« سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى »

١

١٨٨

« وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ »

٧٩

١٨٧

« وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ »

٨٢

٦٤

« كُلُّ يَوْمٍ عَالِي شَاكِلَتِهِ »

٨٤

١٥٣

« وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا »

٨٨

١٣٥

. كهف (١٨)

« إِنَّهُمْ فِيئْتَهُ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَهُمْ هُدًى »

١٣

١٥٤، ١٥٦، ١٦٠

« وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ »

١٨

٦٢

« وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا »

١٠٤

٢٨٨

« فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا »

١٠٥

٦٧

« فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا ... »

١١٠

١٣٥

. مريم (١٩)

« وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا »

٥٧

١٣٥

« وَاتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ »

٥٩

١٨٣

. طه (٢٠)

« إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي »

١٤

١٧١

« اذْهَبْ إِلَىٰ آلِي فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ »

٤٣

٢٤٢

« فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ »

٤٤

٢٤٢، ٢٤٣

. انبياء (٢١)

« أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ »

١٠٥

٥٩

ص: ٣٤٤

. حج (٢٢)

« لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ »

٧٣

٢١٣

. مؤمنون (٢٣)

« رَبِّ ارْجِعُونِ »

٩٩

٣١٥

« لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ »

١٠٠

٣١٥

« إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ »

١٠٠

٣١٥

. نور (٢٤)

« الْحَيِّثَاتُ لِلْحَيْثِينَ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ ... »

٢٦

١١٠

« يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ »

٣٥

. فرقان (٢٥)

« وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا »

٢٧

٢٧٨

« يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا »

٢٨

٢٧٨

. قصص (٢٨)

« إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ ... يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ »

٤

١٤٩

. روم (٣٠)

« يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ »

٧

١٢٣

. سجده (٣٢)

« أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا »

١٨

٢٤٨

. احزاب (٣٣)

« رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَصَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا »

٢٣

٣١

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ »

٧٢

٤٧

« فَأَتَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا »

٧٢

٤٧

« وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا »

٧٢

٤٨

. فاطر (٣٥)

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا »

١٠

١٣٣

« إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ... »

١٠

١٣٤

« وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ »

١٩

١١٠

« وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ »

٢٠

١١٠

« تِجَارَةٌ لَنْ تَبُورَ »

٢٩

٣٠٧

« وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ »

٣٤

٣٣

. يس (٣٦)

« سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ »

٥٨

٨٨

. صافات (٣٧)

« إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَبَّارِ »

٦٤

٤٣

ص (٣٨)

« قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ »

٧٧

٢٤٠

« وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ »

٧٨

٢٤٠

« فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ »

٨٢

٢٠٤

ص: ٣٤٦

. زمر (٣٩)

« هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ »

٩

٢٤٨

□ « يَجَادِي الَّذِينَ اسْرِفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ »

٥٣

٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٤

« وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا »

٤٩

٨٤

. دخان (٤٤)

« إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ »

٤٢

١٣٤

. حجرات (٤٩)

« حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ وَفِي قُلُوبِكُمْ »

٧

٣٢، ٩٨

. ق (٥٠)

« فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ »

٢٢

١٠٨

. ذاريات (٥١)

« وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ »

١٨

١٨٩

. واقعه (٥٦)

« وَالسَّبِقُونَ السَّبِقُونَ »

١٠

٢٧٠

« وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ »

٢٧

٢٦٩

« وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ »

٤١

٧٤

« فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ »

٤٢

٧٤

« لِلْبَارِدِ وَاللَّكَرِيمِ »

٤٤

١٧٧

« ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الَّذِينَ نَزَعُونَهُ »

٤٤

١٤٧

ص: ٣٤٧

« يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ »

١٢

٣٤

« بُشِّرْ لَكُمْ أَيُّوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ »

١٢

٣٥

« وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ »

٩

٣٤

« كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ »

١٤

٣٢٩

« وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ »

١٩

٢٣٣، ٢٣٤

« يُسَبِّحُ لَهُ وَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... »

٢٤

١٠٠

. جمعه (٦٢)

« كَمَثَلِ الْحِمَارِ »

٥

٢٣٠

. منافقون (٦٣)

« وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ »

٨

١٣٥

. تغابن (٦٤)

« إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ »

١٤

٢٧٨

. قلم (٦٨)

« أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ »

٣٥

٢٦٩

. جن (٧٢)

« فَكَانُوا لِيَجْهَنَّمَ حَطَبًا »

١٥

٢٨٦

« كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ »

٣٨

١٢٧

« إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ »

٣٩

١٢٧

□
« فِي جَنَّةٍ يَتَسَاءَلُونَ »

٤٠

٢٩٧

« عَنِ الْمُجْرِمِينَ »

٤١

٢٩٧

« مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ »

٤٢

٢٩٧

« وَكُنَّا نَحْوُ مَعِ الْخَائِضِينَ »

٤٥

٢٩٨

□
« فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ »

. انسان (٧٤)

« وَ سَقَّهٖم رُبُّهٖم شَرَابًا طَهُورًا » □

. نازعات (٧٩)

« فَأَمَّا مَن طَغَى » □

« وَءَاثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » □

« فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى » □

« وَ أَمَّا مَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ي وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى » □

« فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى » □

٤١

١٢٦

. عبس (٨٠)

« وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ »

٣٨

٨٨

« ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ »

٣٩

٨٨

. تكوير (٨١)

« وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ »

٢

٨٤

ص: ٣٤٩

. بروج (٨٥)

« و السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ »

١

٢٠٤

« و الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ »

٢

٢٠٤

« و شَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ »

٣

٢٠٤

« قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُحْدُودِ »

٤

٢٠٤

« وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ »

٧

٢٠٤، ٢٠٥

« وَ مَا تَقَمُّوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ »

٨

٢٠٥

. طارق (٨٦)

« يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ »

٣١

١٢٦

. فجر (٨٩)

« وَالْفَجْرِ »

١

١٨٨

« وَيَالِ عَشْرِ »

٢

١٨٨

« وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ »

١٠

١٦٩

« الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ »

١١

١٦٩

« فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ »

١٢

١٦٩

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ »

« اَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً »

. تين (٩٥)

« ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ »

. بينه (٩٨)

« أُولَٰئِكَ هُمُ الشَّرُّ الْبَرِيَّةِ »

زلزله (٩٩)

« إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا »

١

٦٣

« وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا »

٢

٦٣

« وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا »

٣

٦٣

« يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا »

٤

٦٣

« يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ »

٥

٦٤

. ماعون (١٠٧)

« فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ »

٤

« الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ »

٥

١١١

« الَّذِينَ هُمْ يُرْآءُونَ »

٦

١١١

. مسد (١١١)

« تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ »

١

٢٢٣

. ناس (١١٤)

« الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ »

٥

٢٥١

ص: ٣٥١

روایت

معصوم

صفحه

«ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه»

رسول الله صلی الله علیه و آله

۱۶۶

«اسْتُرْ ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَمَذَهَبَكَ»

از کلام حکماء

۲۰۲

□
«استغفر الله العظيم»

دعای ماه رمضان

۱۷۹

«اعدی عدوؤک نفسک الّتی بین جنّیک»

رسول الله صلی الله علیه و آله

۲۷۹، ۷۹

«اغثنی یا غیاث المستغیثین»

دعای ماه رمضان

۱۷۹

«أَلَا- أَعْلَمُكَ خِصَالًا أَرْبَعٌ؟ إِنْ أَنْتَ حَفَظْتَهُنَّ نِلْتَ بِهِنَّ النِّجَاهَ وَإِنْ ضَاعَتْهُنَّ فَاتَكَ الدَّارَانِ لَا غِنَى أَكْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ... وَ لَا عِشَ □ □ □

أَلَدَّ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ»

امير المؤمنين عليه السلام

١٤٢،١٤٧،١٤٨

□

«اللَّهُ بِحَقِّ عَلِيٍّ عِنْدَكَ إِغْفِرْ لِعَلِيٍّ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٥١

□

«اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَاوَةَ وَدُّكَ»

مناجاة المطيعين

٧١

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ بِكَ وَالتَّصْدِيقَ بِنَبِيِّكَ وَالْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ وَالشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالْغِنَى عَنِ شِرَارِ النَّاسِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٠١

«اللَّهُمَّ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»

دعای کمیل

٢٢٤

«الهِى مَا عِبَدْتِكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَلَا طَمَعًا فِي ثَوَابِكَ»

امير المؤمنين عليه السلام

٢٢٠

«أَنَا أَمْلَحُ مِنْهُ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

«أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَعْيَانَ عَنِ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ»

دعای عرفه

۲۲۳

ص: ۳۵۲

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ : حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً. . .»

امام كاظم عليه السلام

٢٧٢

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٤١

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٥٧

«بُؤْجُودِهِ تَبَتَّتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ»

امام صادق عليه السلام

٨١

«رَبَّنَا لَا تُعَذِّبْنَا بِذُنُوبِ الْآدَمِيِّينَ»

امام صادق عليه السلام

١٩٢

«سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَيْنُ بَابِكَ طَرَدَتْنِي وَ عَيْنُ خِدْمَتِكَ نَحَيْتْنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتْنِي مُسِيحًا تَخَفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصِي بَيْنِي . . . أَوْ لَعَلَّكَ بِجُرْمِي وَ جَرِيرَتِي كَافَيْتْنِي»

دعای سحر

امام سجاد عليه السلام

٣٣٣ - ٣٣٥

«الصوم لى و أنا أجزى»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٧

□
«طولُ العمر في طاعه الله»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٣٠٩

□
«عبدى أطعنى حتى أجعلك مثلى»

حديث قدسى

٤٥

«العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان»

امير المؤمنين عليه السلام

١٤٢

□
«على العاقل أن يكون له ساعاتٌ ساعةٌ يُناجى فيها ربه وساعةٌ يُحاسب فيها نفسه وساعةٌ يتفكر فيما صنع الله عز و جل»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٣٠١ - ٣٠٢

□
«عن عمر ك فيما أفنيت»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٩٨

«فانه يعلم إنى أحب الصلاة له و تلاوه كتابه»

امام حسين عليه السلام

«فرت و رب الكعبه»

امير المؤمنين عليه السلام

٢٢٢

«فَاسْتَنْطَوُهُ و لن ينطق و لِكِنَّ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي و الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي و دَوَاءُ دَائِكُمْ»

امير المؤمنين عليه السلام

٥٨، ٥٩، ٦٤

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ انْسانِ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيوانِ»

امير المؤمنين عليه السلام

١٢٣، ٢٧٤

«فَكَيْفَ اصْبِرْ عَلَى فِرَاقِكَ»

دعاى كميل

١٩٤، ٢٢١

«فَهينى يا الهى و سيدى صبرت على عذابك»

دعاى كميل

٢٢٠، ٢٢١

«الكريم بن الكريم بن يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٤٧، ٢١٩

«كُلُّكُمْ رَاعٍ و كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

١٤٧

ص: ٣٥٤

«كُمْ مِنْ قَبِيحِ سِتْرَتِهِ . . . وَكُمْ مِنْ ثَنَاءِ جَمِيلِ لَسْتُمْ أَهْلًا لَهُ نَشَرْتَهُ»

دعاى كميل

٣٠٢ - ٣٠٣

«لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلِيَّ [□] يَدَيْكَ [□] رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٩٠

«لِإِيّ الْأُمُورِ الْيَكَّ أَشْكُو وَلِمَا مِنْهَا اضْجُ وَأَبْكِي، لِلْأَلِيمِ الْعَذَابِ وَشِدَّتِهِ أَمْ لِيُطَوِّلَ الْبَلَاءِ وَمُدَّتِهِ . . .»

دعاى كميل

١٩٣

«الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحِهِ»

اميرالمؤمنين عليه السلام

٨٢

«مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا أَلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» [□]

؟

١٣٨

«مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» [□]

رسول الله صلى الله عليه و آله

١٤٨

«مَا فَزَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ»

اميرالمؤمنين عليه السلام

«مَنْ أَصْبَحَ وَلَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ، فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» □

رسول الله صلى الله عليه وآله

«الناقص ملعون»

رسول الله صلى الله عليه وآله

«وَقِفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»

امير المؤمنين عليه السلام

«هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ»

رسول الله صلى الله عليه وآله

«هَلَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَائِدُونَ وَ هَلَكَ الْعَائِدُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ . . . وَإِنَّ الْمُوقِنِينَ لَعَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ»

امير المؤمنين عليه السلام

«يَا اجْوَدَ مَنْ سُئِلَ يَا اَكْرَمَ مَنْ اعْطِيَ . . . اَنْتَكَ ثِقَتِي وَرَجَائِي»

دعوى شب جمعه

«يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا اللَّهُ أَنْتَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» □

دعای شب جمعه

۱۹۲

«یا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّةِ»

دعای شب جمعه

۲۷۱

«یا نَفْسُ لَا تَخْشِی مِنَ الْكُفَّارِ»

قمر بنی هاشم

۲۷۴

ص: ۳۵۵

فهرست اشعار

مصرع اول

سراینده

صفحه

آتش عشق از من دیوانه پرس

؟

۸۷

آسمان بار امانت نتوانست کشید

حافظ شیرازی

۴۸

آن یکی خورشید علین بود

مولوی

۳۱۵

آن یکی نوری ز هر عیبی بری

مولوی

۳۱۶ - ۳۱۷

از کوزه همان تراود که در اوست

کلیم کاشانی

۱۵۳

ای باد صبا به پیام کسی

شیخ بهایی

۷۴ - ۷۵

ای دریده پوستین یوسفان

مولوی

۲۷۷

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست

حافظ شیرازی

۱۸۳

به خواب بگو که امشب میا به دیدن من

؟

۱۶۲

بی گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق

صائب تبریزی

۲۰۳

تو برای وصل کردن آمدی

مولوی

۲۵۲

تو ذوق لعل خوبان را چه دانی

صائب تبریزی

۶۱

چون خدا خواهد که ما را یاری کند

مولوی

۲۶۲

دید موسی کافری اندر رهی

ملا احمد نراقی

۲۵۴ - ۲۵۲

ذره ذره کاندترین ارض و سماست

مولوی

۱۱۰ - ۱۱۱

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

سعدی شیرازی

۱۰۰

زیبم در گوش کن تا نشنوم

سعدی شیرازی

۲۲۲

سحرگه رهروی در سرزمینی

حافظ شیرازی

۱۳۸

شب آمد شب رفیق دردمندان

؟

شب آمد شب که نالد عاشق زار

؟

ص: ۳۵۶

شنیدم گوسفندی را بزرگی

سعدی شیرازی

۲۷۶

طفیل هستی عشق اند آدمی و پری

حافظ شیرازی

۲۵۸

عشق که بازار بُتان جای اوست

؟

۶۹

غرق گنه ناامید مشو ز دربار ما

؟

۲۴۶

گر بماندیم زنده بردوزیم

؟

۸۷

گر به ره عشق در آتش خوش است

؟

۶۹ - ۷۰

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

مولوی

مجلس تمام شد و به آخر رسید عمر

؟

۳۰۳

من کی ام لیلی، لیلی کیست من

؟

۱۱۵

من نکردم امر تا سودی کنم

مولوی

۲۶۲

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

حافظ شیرازی

۳۳۰

□
وَاللَّهِ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي

حضرت ابوالفضل علیه السلام

۱۸۳

هر که آمد به جهان، نقش خرابی دارد

حافظ شیرازی

۱۸۴

هر که کند روی طلب سوی او

یک دو سه یار همدم و هم راز

فهرست اعلام

آدم علیه السلام ۹۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶

آل محمد، اهل بیت، ائمه معصومین علیهم السلام ۲۱، ۴۱، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۷، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۳۱

آل یعقوب علیهم السلام ۴۴

آملی، سیدحیدر ۹۶

آمنه، مادر پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۸۷

ابراهیم علیه السلام ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۱۳۷، ۱۷۵، ۱۹۳، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۸۷

ابراهیم جمال ۲۳۸

ابن عباس ۹۷

ابن ملجم مرادی ۱۱۲، ۲۲۲

ابوبصیر ۱۹۰

ابوبکر ۲۵۹، ۳۲۶

ابوذر ۲۰۰

ابوحمزه ثمالی ۶۸

ابوطالب عليه السلام ٥٠

ابولهب ٣٢

ابهرى، حاج هادى ٦٠

ابى بن خلف ٢٥١

اسحاق عليه السلام ٤١، ٤٤، ٤٥، ١٣٧، ١٦٩، ١٧٥، ٢١٩، ٢٢٥

اصحاب كهف ١٥٦، ٢٨٦

ام سلمه ١١٤

امام حسن مجتبى عليه السلام ٦١، ٦٨، ١٤١، ١٤٧، ٢٢٥، ٣١٣، ٣٣٤

امام حسين، سيد الشهداء، اباعبدالله عليه السلام ٢٧، ٣١، ٣٢، ٦٠، ٦٨، ٧٣، ٨٤، ٨٧، ١١٤، ١٣٥، ١٤٧، ١٥٦، ١٨٢، ١٩٤، ٢٢٣،

٢٢٥، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٨٥، ٢٨٦، ٣٠١، ٣١٣، ٣٣٤

امام رضا عليه السلام ٨٢، ٨٣، ٢٤٤

امام سجاد، زين العابدين عليه السلام ٦٨، ٨٤، ١٤٤، ٢٣٧، ٢٤٥، ٣٣٣

امام صادق عليه السلام ٢٨، ٣٣، ١٢٦، ١٧٦، ١٧٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ٣٠٨، ٣٣٢

امام على، امير المؤمنين عليه السلام ٣٢، ٥١، ٥٥، ٥٨، ٦١، ٦٨، ٧٢، ٧٣، ٩٣، ٩٧، ٩٩، ١٠٥، ١١٢، ١١٤، ١٣٥، ١٣٩، ١٤١، ١٤٣،

١٤٧، ١٥٦، ١٦٧، ١٨٩، ١٩٠، ١٩٣، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٥٩،

ص: ٣٥٨

۲۶۳، ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۴

امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام ۶۲، ۲۰۳، ۲۳۸، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵

امام محمدباقر علیه السلام ۶۰، ۱۲۵، ۱۳۵

امام مهدی، امام زمان علیه السلام ۲۸، ۶۳، ۲۴۱، ۲۷۹

ام کلثوم ۳۱۳

امیر کبیر، میرزا تقی خان ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷

انبیاء، پیامبران علیهم السلام ۵۹، ۶۸، ۸۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۶۷

۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۹

انبیای اولوالعزم ۸۰

انیشتین ۱۰۰

اهل سنت، اهل تسنن ۵۱، ۹۷، ۱۴۳

ایوب علیه السلام ۱۵۶

برادران یوسف علیه السلام ۱۲۴، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۱۶

بروجردی، آیت الله ۳۱۰، ۳۱۳

بلال ۳۲

بنی اسرائیل ۳۲۴

بنی امیه ۲۴۳

بنیامین ۲۷۱

بنی العباس ۲۰۳

پیامبر، محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹

۶۳، ۶۷، ۷۲، ۷۹، ۸۳، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸

۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۵،
۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۳۴

حبيب بن مظاهر ۴۸، ۲۴۳

حجر بن عدی ۶۱، ۲۲۵

حر بن یزید ریاحی ۱۳۷، ۲۴۴، ۲۴۵

حکیم، آیت الله سید محسن ۹۴

حواء علیها السلام ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶

خدیجه علیها السلام ۴۹، ۵۰

درچه ای، آیت الله سید محمدباقر ۳۱۰

دقیانوس ۱۵۷

ذونواس ۲۰۴، ۲۰۵

راحیل، مادر حضرت یوسف علیه السلام ۱۹۸، ۲۷۱، ۲۷۲

رشید هجری ۲۲۵

رومی، جلال الدین ۳۱۵

زلیخا ۶۸، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۵۴، ۱۶۸، ۱۷۶، ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۱۵، ۳۲۱،
۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰

زن یزید ۱۸۲

زینب علیها السلام ۱۶۲، ۱۸۲، ۲۲۵، ۳۱۳

سامری ۳۲۳، ۳۲۵

سبیطیان ۱۶۹

سعدی شیرازی ۲۲۲

سلطان آبادی، آخوند ملافتحعلی ۹۵، ۹۸

ص: ۳۶۰

سلمان ۴۸، ۲۰۰

شامیان ۶۸، ۲۲۲

شعیب علیه السلام ۱۷۰

شمر ۲۸۸

شوشتری، شیخ جعفر ۲۹۹، ۳۰۱

شیخ بهایی ۷۴

صاحب ریاض ۸۵، ۸۶، ۸۷

صدر، آیت الله سید اسماعیل ۹۵

صهیونیست ها ۲۸۸

طباطبائی، علامه ۹۶

طوسی، خواجه نصیرالدین ۶۲

عایشه ۲۲۲

عبدالله، پدر پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۸۷

عثمان ۱۱۲

عزیز مصر ۱۳۴، ۱۷۱

عقیل بن ابی طالب ۱۴۳، ۱۴۴

علی، فرزند حر بن یزید ریاحی ۲۴۵

علی بن یقطین ۲۳۸

علی اکبر علیه السلام ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۴۳

عمار یاسر ۲۲۵

عمر ۲۵۹

عیسی علیه السلام ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۵۸، ۲۸۷، ۳۱۶

فاطمه زهرا علیها السلام ۵۰، ۶۸، ۱۶۲، ۱۸۳، ۲۲۲، ۲۴۳، ۲۸۵، ۳۱۳، ۳۲۶، ۳۳۴

فخر رازی ۹۷

فرزندان یعقوب علیه السلام ۱۹۲

فرعون ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۲

فرعونیان ۳۲۴

فیض، ملا محسن ۸۶

قائم مقام فراهانی ۱۴۶

قبطیان ۱۶۹

قزوینی، ملا طاهر ۸۶

قشقائی، جهانگیر خان ۳۱۰

قمر بنی هاشم علیه السلام ۷۳، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۷۳

کاشانی، آخوند ملا محمد ۳۱۲

کلباسی، آیت الله ۳۱۰

کلیم کاشانی ۱۵۳

لنین ۲۱۶، ۲۱۷

مالک اشتر ۲۲۵

مریم علیها السلام ۱۸۹

مسلم بن عقیل ۱۴۳

مسلم بن عوسجه ۴۸

مسیح علیه السلام عیسیٰ علیه السلام

معاویہ ۲۰۳، ۲۲۲

مقداد ۲۰۰

موسیٰ علیه السلام ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۸۷، ۳۲۳، ۳۲۵

میثم تمار ۱۱۴

میرزا جواد آقا ۶۲

میلانی، آیت اللہ ۶۰

ناصرالدین شاه قاجار ۱۴۶، ۲۰۳

نخست وزیر انگلستان ۲۰۳

نراقی، ملا احمد ۹۹، ۲۵۲

نوح علیه السلام ۱۳۷

ص: ۳۶۱

هارون عليه السلام ۲۴۲

هارون الرشيد ۲۳۸

هگل ۲۱۶

ياران بنی امیه ۲۴۳

يزيد ۱۸۲

يزيديان ۲۴۳

يعقوب عليه السلام ۲۷۵، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۲۵، ۲۱۹، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۲، ۱۷۵، ۱۶۹، ۱۳۷، ۱۲۴، ۹۹، ۴۹، ۴۶، ۴۵

يوسف عليه السلام ۲۱، ۲۲، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰

فهرست جاها

آسيا ۲۱۹

آفريقا ۲۱۹

آلمان ۱۴۶

آمریکا ۱۲۲، ۱۵۵، ۲۱۹

اروپا ۹۲، ۱۲۲، ۲۱۹

اصفهان ۳۱۰

انگليس ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۰۳

ايران ۱۴۷، ۱۵۴

بروجرد ۳۱۳

بغداد ۶۰

بویین زهرا ۸۶

تهران ۱۹، ۳۹، ۵۳، ۶۵، ۷۷، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۲۷، ۲۴۷، ۲۵۵،
۲۶۵، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۱۹

حسینیه هدایت - تهران ۱۹، ۳۹، ۵۳، ۶۵، ۷۷، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۲۷، ۲۴۷، ۲۵۵،
۲۶۵، ۲۸۱، ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۱۹

خراسان ۸۲

رود نیل ۳۲۴

روس ۱۴۶

ژاپن ۱۴۷

ساوه ۸۶

شام ۴۹، ۶۰، ۲۴۵

صحرای عرفات ۲۲۳

صفا ۳۰۷

قبرستان بقیع ۱۲۵

قزوین ۸۶

قم ۸۶

کاشان ۸۶

کاظمین ۶۲

کربلا ۶۰، ۲۷۳

کنعان ۱۹۸، ۲۱۸، ۲۸۹

كوفه ١١٤، ١٣٧، ٢٤٥

كوه طور ١٧٠، ٢٥٢، ٢٥٣

مدینه ١١٢، ١١٤، ٢٣٨، ٢٤٥

مروه ٣٠٧

مسجد الاقصى ١٨٨

مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ٢٧

مسجد الحرام ٢٦، ١٨٨، ٢٥١

مشهد ٢٨٨

مصر ٢٣، ٤٥، ٤٧، ٨١، ١٠٠، ١٢١، ١٣٤، ١٣٧، ١٤٨، ١٧١، ١٧٥، ٢١٨، ٢٧٢، ٢٨٩، ٣٠٩، ٣١٦

ص: ٣٤٢

مکه ۲۸، ۵۰، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۵۹

نجران ۲۰۴

نجف ۶۲

یمن ۱۱۲، ۲۰۴، ۲۴۵، ۲۹۰

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه استاد انصاریان

۲. آشنای با قرآن، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم ۱۳۸۱ ه. ش.

۳. الإحتجاج، ابومنصور احمد بن علی طبرسی، ۱ جلد، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ۱۴۰۳ ه. ق

۴. الإختصاص، شیخ مفید، ۱ جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ۱۴۱۳ ه. ق

۵. الإرشاد، شیخ مفید، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه. ق

۶. إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، دو جلد در یک مجلد، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ه. ق

۷. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب، ناشر: انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸ ه. ش

۸. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ه. ش

۹. أعلام الدین، حسن بن ابی الحسن دیلمی، ۱ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ه. ق

۱۰. أعیان الشیعه، سید محسن امین، ۱۱ جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت

۱۱. الأمالی، شیخ صدوق، ۱ جلد، انتشارات کتابخانه اسلامیه، ۱۳۶۲ ه. ش

۱۲. الأمالی، شیخ طوسی، یک جلد، انتشارات دارالثقافه قم، ۱۴۱۴ ه. ق

۱۳. الأمالی، شیخ مفید، یک جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ۱۴۱۳ ه. ق

۱۴. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۱۱۰ جلد، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ه. ق

۱۵. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، قرن یازدهم، ناشر: بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ ه. ق

۱۶. التحفه السنیه (مخطوط)، سید عبد الله جزائری، تحقیق شرح الجزائری، فقه شیعه بعد از قرن هشتم

۱۷. تحریر المواعظ العددیه، علی مشکینی، ناشر: الهادی

۱۸. تفسیر اثنا عشری، حسینی شاه عبدالعظیمی، ناشر: انتشارات میقات، تهران ۱۳۶۳

۱۹. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ۲ جلد، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ه. ق

۲۰. تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، سید حیدر آملی، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۲۲ ه. ق

۲۱. تفسیر امام عسکری علیه السلام، منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، یک جلد، انتشارات مدرسه امام

ص: ۳۶۴

مهدي عليه السلام ، قم ، ١٤٠٩ هـ . ق .

٢٢. تفسير قمى، على بن ابراهيم بن هاشم قمى، ٢ جلد، مؤسسه دارالكتاب، قم، ١٤٠٤ هـ . ق .

٢٣. تفسير منهج الصادقين فى الزام المخالفين، ملا فتح الله كاشانى، كتابفروشى محمد حسن علمى، تهران ١٣٣٦ هـ . ش .

٢٤. تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازى، ناشر: دار الكتب الإسلاميه، تهران، ١٣٧٤ هـ . ش .

٢٥. تفسير نور الثقلين، عبد على بن جمعه عروسى حويزى، ناشر: انتشارات اسماعيليان، قم، ١٤١٥ هـ . ق .

٢٦. التهذيب، شيخ طوسى، ١٠ جلد، دار الكتب الإسلاميه، تهران، ١٣٦٥ هـ . ش .

٢٧. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شيخ صدوق، ١ جلد، ناشر: دار الرضى، ٣٨٦ هـ . ق .

٢٨. جامع الأخبار، تاج الدين شعيرى، ١ جلد، انتشارات رضى، قم، ١٣٦٣ هـ . ش .

٢٩. الجواهر السنيه - كليات حديث قدسى، محدث عاملى - زين العابدين كاظمى خلكالى، ناشر: انتشارات دهقان

٣٠. الحديث روايات تربيتى، محمد تقى فلسفى، ٣ جلدى، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامى

٣١. الخصال، شيخ صدوق، دو جلد در يك مجلد، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٣ هـ . ق .

٣٢. دائره المعارف تشيع، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ناشر: شهيد سعيد محبى

٣٣. رجال الكشى، محمد بن عمر كشى، ١ جلد، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ هـ . ش .

٣٤. رسائل ومقالات، الشيخ جعفر السبحانى ناشر: مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام ، قم

٣٥. روضه الواعظين، محمد بن حسن فتال نيشابورى، ١ جلد، انتشارات رضى، قم

٣٦. السنن الكبرى، النسائى، ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت ١٤١١ هـ . ق .

٣٧. شجره طوبى، الشيخ محمد مهدي الحائرى، ناشر: منشورات المكتبه الحيدريه ومطبعتها عليه السلام ، النجف الأشرف، ١٣٨٥

٣٨. شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد ناشر: دار إحياء الكتب العربيه، عيسى البابى الحلبي و شركا، ١٣٧٨ هـ . ش .

٣٩. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ٢ جلد، مؤسسه چاپ و نشر، ١٤١١ هـ . ق .

٤٠. عوالى اللآلى، ابن ابى جمهور احسانى، ٤ جلد، انتشارات سيد الشهداء عليه السلام ، قم، ١٤٠٥ هـ . ق .

۴۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ، شیخ صدوق، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ه. ق

۴۲. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، ۱ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۶ ه. ق

۴۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، محمد صادقی تهرانی، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم ۱۳۶۵ ش

ص: ۳۶۶

۴۴. فرهنگ فارسی، محمد معین، چاپخانه سپهر، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۸۱
۴۵. فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم
۴۶. الکافی، کلینی، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش
۴۷. کشف الأسرار و عده الأبرار، رشید الدین میبدی - احمد بن ابی سعد، ناشر: انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش
۴۸. کشف الغمه، علی بن عیسیٰ إربلی، ۲ جلد، چاپ مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ه. ق
۴۹. کنز العمال، المتقی الهمدی، ۱۶ جلد، مصادر عامه، نشر موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹
۵۰. اللهوف، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۴۸ ه. ش
۵۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی فضل بن حسن، انتشارات ناصر خسرو، تهران ۱۳۷۲ ه. ش
۵۲. مجمع النورین، الشیخ أبو الحسن المرندی، طبعه حجریه
۵۳. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ۱ جلد، دار الکتب الإسلامیه قم، ۱۳۷۱ ه. ق
۵۴. مستدرکات أعیان الشیعه، سید حسن امین، ۷ جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت
۵۵. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ۱۸ جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ه. ق
۵۶. مشکاه الأنوار، ابوالفضل علی بن حسن طبرسی، ۱ جلد، کتابخانه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۵ ه. ق
۵۷. المصباح، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، ۱ جلد، انتشارات رضی، قم، ۱۴۰۵ ه. ق
۵۸. مصباح الشریعه، امام صادق علیه السلام، ۱ جلد، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ه. ق
۵۹. مصباح المتهدج، شیخ طوسی، ۱ جلد، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱ ه. ق
۶۰. معارف و معاریف، حسینی دشتی، مصطفی، موسسه فرهنگی آرایه
۶۱. معالی السبطين، شیخ محمد مهدی مازندرانی حائری، مکتبه الشریف الرضی، قم ۱۴۰۵ ه. ق
۶۲. مفردات، الراغب الاصفهانی، دفتر نشر الكتاب، تهران
۶۳. مکارم الأخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، ۱ جلد، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ق

۶۴. مناقب آل أبى طالب عليه السلام ، ابن شهر آشوب مازندرانی، ۴ جلد، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ هـ . ق

۶۵. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ۴ جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ هـ . ق

۶۶. موسوعه طبقات الفقهاء، شيخ جعفر سبحانی، ۱۵ جلدی ، ناشر: مؤسسه امام صادق، قم

۶۷. الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائی، ناشر: دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم ۱۴۱۷ هـ

ق.

۶۸. نهج البلاغه، ترجمه استاد انصاریان

ص: ۳۶۷

۶۹. نهج الفصاحه مجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه و آله ، ابو القاسم پاينده (معاصر)، ناشر: دنياى دانش

۷۰. وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی، ۲۹ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم، ۱۴۰۹ هـ . ق

۷۱. ينابيع الموده لذوى القربى، القندوزى، انتشارات دار الاسوه، ۱۴۱۶ هـ . ق

ص: ۳۶۸

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

